

ایران

به مناسبت روز بزرگداشت
شهیدا و سالروز صدور فرمان
حضرت امام خمینی^(ع)
مبنی بر تأسیس بنیاد
شهید و امور ایثارگران

اسفندماه ۱۴۰۰

رفتند ولی ادامه

دارند هنوز

سید امیر حسین قاضی زاده هاشمی: / انتظار اول و آخر در بنیاد شهید ایجاد یک جامعه توحیدی است

گزارشی از گفت‌وگو با دکتر محمد علی فقیه سرپرست معاونت فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران: / هفته بزرگداشت شهدا» طلایه تحول در حوزه فرهنگی بنیاد شهید

گزارش مدیر کل امور بین‌الملل بنیاد شهید و امور ایثارگران از دستاوردهای سفر رئیس بنیاد به کشور عراق / تبیین تفاهم‌نامه بنیاد شهید و امور ایثارگران با مؤسسه شهدای عراق

روایت روزهای جهاد و شهادت از زبان تصویرگر دفاع مقدس؛ علی فریدونی / وقتی تصاویر حکایت می‌کنند

دفاع مقدس الزامات، جاهای خالی و راه‌های رفته

سرداری که بر پرده سینما هم قلب‌ها را تسخیر می‌کند

اینجا قطعه‌ای از بهشت است / بهشت در همین حوالی

روایت نویسنده «جنگ با برهنه» از کتابش

گفت‌وگو با جواد کلاته عربی / در حوالی مستند نگاری جنگ

حسن شمشادی / باید جهاد تبیین را جدی بگیریم تا برای آیندگان پاسخ مناسب داشته باشیم

گفتنی‌های نویسنده کتاب «کوچ لبخند» / قمی در قاف

گفت‌وگو با اکبر صحرائی / کتیبه ژنرال

نظر همه این بود که چمران فرمانده شود

شعر شهادت

صبح شهادت

خواهد بود.

اما راه و رسم جهاد و مجاهدت را از چه کسی یا چه کسانی باید آموخت؟ چه افرادی می‌توانند چراغ دار این مسیر باشند؟ آدمی به کدام کس می‌تواند در این طریقت تکیه کند؟

مقتدای همه ما شیعیان امامانمان هستند. آنها که خود شهیدند و در مسیر جهاد شهادت می‌دهیم کم و کاستی نداشتند. آنها هستند که مراد این طریقت و پرییج و خم هستند. عظمت شهادت را باید از اول مظلوم عالم امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب شنید؛ او که فرمود:

«ان اکرم الموت القتل والذی نفس ابن ابی‌طالب بیده لآلف ضربه بالسيف اهون علی من میته علی الفراه فی غیر طاعه الله» «ارجمندترین مرگ، کشته شدن (در راه خدا) است. سوگند به آن کسی که جان پسر ابی‌طالب در دست اوست، هزار شمشیر بر من آسان‌تر است از جان دادن در بستر که با طاعت خدا همراه نباشد.»

این است عظمت شهادت، آیا می‌توان این عظمت و صاحبان آن یعنی شهدا را نادیده گرفت؟ آیا می‌توان مقام شهید را فراموش کرد؟ فراموشی شهید یعنی فراموشی جهاد و مجاهدت، فراموشی شهید یعنی فراموشی مرگ تاجرانه و دست آخر فراموشی شهید یعنی فراموشی اصالت انسانیت!

ما همواره باید بکوشیم شهید را که در قله معرفت الهی قرار دارد ارج بگذاریم و سلوک او را علماً و عملاً پیاده کنیم. شهید رشک اهل فضیلت است. شهید ظرفیتی ابدی و ماندگار برای دریافت و ادراک حقیقت مجاهدت است. همه آنها که مرگ را تاجرانه می‌خواهند، شهید را مقتدای خود می‌دانند. شهدا به تعبیر زیبای سید شهدای اهل قلم آن یاران آخرالزمانی سیدالشهدا، راه را نشان همه می‌دهند. این ما هستیم که خواه می‌پذیریم و خواه نمی‌پذیریم. این سنت خداوند است که «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»

بر همه ما لازم است متوجه شهدا باشیم. الحمدلله بعد از انقلاب پرشکوه اسلامی مسیر شهادت رونق بسیار گرفت و از آن رو مجموعه محترمی برای رسیدگی به امور جهاد و شهادت تشکیل گردید. بنیاد شهید و امور ایثارگران مهم‌ترین مجموعه‌ای است که می‌تواند جایگاه شهید را آن طور که مرتفع هست، در اوج و قله تشریح نماید و جامعه را با فرهنگ جهاد و شهادت آشنا سازد.

در این سال‌ها کوشش‌های تحسین شده‌ای صورت پذیرفته است. خصوصاً بعد از استقرار دولت سیزدهم و نصب رئیس جدید بنیاد، تحولات بسیار خوبی آغاز شده که نوید آینده‌ای روشن را برای این مجموعه با فخامت و عظمت می‌دهد. بنیاد شهید و امور ایثارگران با ظرفیت‌های عظیمی که در خود دارد حقیقتاً نقش کلیدی در ارتقای فرهنگی جامعه دارد و امید است با همت بلند مسئولین دلسوز این بنیاد گام‌های بلندی در سال‌های پیش رو برداشته شود.

هر که را صبح شهادت نیست شام مرگ هست بی شهادت مرگ با خسران چه فرقی می‌کند

هر روز عمری از خدا می‌گیریم و پس از مرگ موقتمان، فرصت دوباره زیستن را پیدا می‌کنیم. فرصتی که قطعاً نصیب هر کس نمی‌شود. خیلی‌ها هستند که همین دیشب خوابیدند اما صبح برخاستند. شاید بیدار شدن صبحگاهی عادی به نظر برسد اما واقعیت همان طور که پیش‌تر آمد گونه دیگری است.

با این اشاره کوتاه برای هر ضمیر آگاهی این سؤال پیش خواهد آمد که اگر فردا قرعه به نام من افتاد چگونه به محضر رب‌الارباب شرفیاب خواهم شد؟ چگونه نامه عملم به پیشگاه خدا عرضه می‌شود و چگونه مواجهه‌ای با مرگ خواهم داشت؟ آری، این سوالات طبیعتاً برای انسانی که همواره خود را در پیشگاه خدا می‌داند، مطرح می‌شود و حتماً باید پاسخی برای آن پیدا کند.

مرگ به خودی خود حتمی و قطعی است. اما عقل سلیم و رشد یافته، همواره به دنبال سود و ارتقا است، آن هم در مسأله مهمی همچون مرگ، که سرنوشت محتوم همه آدم‌هاست. کل نفس ذائقه الموت! سرنوشتی که گریزی از آن نیست و همه را دربر می‌گیرد. هر جنبنده‌ای که در جغرافیای این کره خاکی زیسته است روزی دیگر نخواهد بود و ابد را پیش خواهد گرفت.

سخن فرار از مرگ نیست که به تعبیر شیخ اجل سعدی:

تو را ز دست اجل کی فرار خواهد بود فرارگاه تو دارالقرار خواهد بود

آری، هیچ کس مفری از مرگ ندارد. اما می‌توان آن را شیرین و تاجرانه کرد. می‌توان مرگی را تجربه کرد که سایرین غبطه بخورند و آرزوی چنان مرگی را داشته باشند. مرگ تاجرانه تعبیر زیبایی است که رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای در عظمت آن ایراد داشته‌اند:

«بند قیل از انقلاب در مسجدی در مشهد نماز می‌خواندم و برای مردم صحبت می‌کردم؛ جوان‌ها هم جمع می‌شدند آن وقت شهادت مثل دوران بعد از انقلاب این طور ارزان نبود؛ اما شهدایی داشتیم، به آنها می‌گفتم: جوان‌ها! برادرها! شهادت، مرگ تاجرانه و مرگ آدم‌های زرتنگ است. این هدیه را خدا به چه کسی می‌دهد؟ خدا این هدیه را ارزان نمی‌دهد؛ به کسانی می‌دهد که در راه او مجاهدت کنند.»

۱۳۸۴/۲/۱۲

حقیقتاً جان کلام را در این بیان می‌توان ادراک نمود. چه کسی است که از سود سرشار دوری کند آن هم در مرگ که حتمی و قطعی است. آری حقیقت آن است هر مرگی جز شهادت نوعی ضرر و خسران است و شهادت، مجاهدت می‌طلبد. مجاهدتی که پایانش شهادت را به تو هدیه دهند شیرین‌ترین اتفاق زندگی



ایران

اسفندماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی
مدیرعامل موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: محمد حسن روزی طلب

سردبیر روزنامه ایران: کمیل نقی پور

دبیر ویژه نامه: سید مجتبی طباطبایی

معاون فنی سردبیر: محمد ملاحی اکبری

دبیر اجرایی تحریریه: مهدی کلهرنژاد

همکاران این ویژه نامه: سید محمد مشکوة الممالک، احمد رضامعراجی،

آرش فوهم، مجتبی برزگر و مهدی حسین پور

صفحه آرایی: حجت حکیمی (دبیر)، محمد عباسپور

ویراستاری: محسن جانی پور (دبیر)

لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران

نشانی: تهران، خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸

صندوق پستی: ۵۵۳۸-۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰، شماره: ۸۸۷۶۱۲۵۴

www.iran-newspaper.ir



به مناسبت روز بزرگداشت شهیدا
و سالروز صدور فرمان حضرت امام خمینی (ره)
مبنی بر تأسیس بنیاد شهید و امور ایثارگران



عکس: ابو الفضل نسائی



سید امیر حسین قاضی زاده هاشمی:

انتظار اول و آخر در بنیاد شهید ایجاد یک جامعه توحیدی است

از فعالیت‌های فرهنگی حمایت می‌کنیم

احمد رضا معراجی

سید امیر حسین قاضی زاده هاشمی پس از شش ماه خدمت به عنوان رئیس سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران از اهداف، عملکرد، چالش‌ها و مسائل این بنیاد گفت و برنامه‌های پیش رو و چگونگی حضور بنیاد در فعالیت‌های فرهنگی را تشریح کرد.

کارکنان داشتیم، اما کار بسیار سختی پیش رو داریم. رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران عنوان کرد: انتظار اول و آخر در بنیاد شهید ایجاد یک جامعه توحیدی است. در این مسیر خستگی و بازگشت معنا ندارد. طبق آماري که پس از چهار ماه در بحث معیشتی جانبازان و خانواده شهیدا به دست آوردیم، ۱۹ درصد جامعه هدف جزو پنج دهک پایین جامعه قرار دارند. اطلاعات این دهک‌بندی بر اساس سامانه رفاه ایرانیان است و این آمار هر سه ماه یک بار توسط این نهاد به‌روزرسانی می‌شود. این آمار به این معناست که این افراد نیاز به توجه بیشتری دارند.

وی اظهار کرد: جانبازان دو دسته هستند؛ یک گروه افرادی که توان کار دارند و باید برای آنها شغلی تعریف کنیم و گروه دوم افرادی که توان کار ندارند و از کار افتاده هستند و باید برای تأمین معیشت آنها چاره‌اندیشی کنیم. ۸۶۰ هزار خانواده تحت پوشش بنیاد شهید و امور ایثارگران هستند که نزدیک به ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر می‌شوند و همه این خانواده‌ها و افراد مشکلات خاص خود را دارند.

باید به جای برگزاری همایش، نمایشگاه و جشنواره وظیفه فرهنگی بنیاد شهید را به درستی انجام دهیم. قاضی زاده هاشمی تصریح کرد: البته کارهای کلانی در زمینه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شروع کردیم، ان شاء الله بتوانیم در این زمینه‌ها موفق شویم و کار را جلو ببریم. تقویت شبکه مددکاری یکی از کارهایی است که در حال انجام است، یعنی هر ۱۰ تا ۱۲ خانواده یک مددکار معین خواهند داشت و آن مددکار مشکلات این عزیزان را حل می‌کند، اما این کار کمی طول می‌کشد تا به سرانجام برسد.

وی تأکید کرد: باید به جای برگزاری همایش، نمایشگاه و جشنواره وظیفه فرهنگی این بنیاد را به درستی انجام دهیم. در حوزه فرهنگ هم استراتژی‌هایی طراحی شده تا بنیاد در این زمینه هم فعالیت درست داشته باشد. در حوزه سینما

آسیب‌های فرهنگی بر اساس اعداد و ارقام چقدر است. وقتی صحبت از وضعیت اقتصادی جانبازان و خانواده شهیدا می‌شود، ما باید طبق یک آمار دقیق و براساس داشته‌های این عزیزان صحبت کنیم؛ داشته‌هایی که ثبت شده و مدارکی برای آنها وجود دارد، اما متأسفانه در کمتر زمینه‌ای در کشور این آمار دقیق موجود است. یا به عنوان مثال در بحث فرهنگی و آسیب‌های آن مثل نرخ ازدواج، نرخ طلاق و این‌گونه مسائل، آمار مشخص و درستی وجود ندارد.

وی افزود: اگر منظور از شناخت بنیاد شهید کارکنان این بنیاد است، باز هم به همین ترتیب است و فعلاً فقط در حال ارزیابی درست و آمار دقیق از کارکنان و نوع فعالیت آنها هستیم. سعی کردیم بر اساس شاخص‌های علمی، ترکیب ساختار سنی و نیروی انسانی این نهاد را بسنجیم. قطعاً در این شش ماه رشد رو به جلویی از لحاظ شناخت جامعه هدف و

بزرگی است و حضرت آقامی فرماید که بنیاد شهید و ایثارگران دستگاه عصمت و طهارت در جمهوری اسلامی است. با تکیه بر این صحبت باید بگویم که این ارگان در جمهوری اسلامی ایران عظمت بسیاری دارد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید عظمت این ارگان عصمت و طهارت را به درستی درک کرده‌ام. قاضی زاده هاشمی درباره چگونگی ارزیابی بیشترین نیازمندی جامعه هدف بنیاد شهید در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیان کرد: اگر منظور از بنیاد شهید شناخت جامعه هدف است و جامعه هدف یعنی شهیدا، ایثارگران و جانبازان و خانواده‌های آنها، باید بگویم که ما سعی کردیم خیلی علمی در این شناخت ورود کنیم. تلاش کردیم که این جامعه هدف را بر اساس شواهد متقن قضاوت کنیم، یعنی زمانی که می‌گوییم می‌خواهیم وضعیت فرهنگی این جامعه را مورد بررسی قرار دهیم، باید ببینیم

سید امیر حسین قاضی زاده هاشمی معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران پس از گذشت شش ماه از انتصابش، درباره این بنیاد عنوان کرد: امام حسین علیه‌السلام نماد انقلاب اسلامی ایران است و انقلاب ما از عاشورای حسینی الگو برداری شده است. انقلاب اسلامی ایران همانند مرغی است که یک بال آن سرخ و بال دیگر آن سبز است. بال سرخ نشان شهادت و بال سبز نشانه انتظار در جمهوری اسلامی است. سرخی شهادت، باور و اعتقاد ما و سبزی انتظار، امید ماست. اعتقاد و باور به شهادت و امید به آینده نماد و پایه تشکیل بنیاد شهید است. بنیاد شهید انقلاب اسلامی از دو عنصر عاشورا و سوم شعبان و امید و انتظار نیمه شعبان الگو گرفته است. اگر بخواهیم بگویم که چقدر شناخت نسبت به بنیاد شهید داریم باید ببینیم که تاکنون شهیدا را چه اندازه شناخته‌ام. وی ادامه داد: وظایف بنیاد شهید وظایف بسیار

قصه نداریم متولی کار باشیم و بیشتر از سازمان‌ها و نهادهای تولید فیلم حمایت خواهیم کرد. اگر فیلم سینمایی فاخر درباره شهدا ساخته شود، بنیاد ۳۰ درصد هزینه تولید آن را پرداخت خواهد کرد.

رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران در ادامه گفت: در سامانه سجام اطلاعات شخصی، اقتصادی و... ثبت شده است، اما برای خدمات بهداشتی، درمانی هنوز سامانه الکترونیکی نداریم که این سامانه در حال طراحی است. از طرفی خدماتی باید از طرف بنیاد ارائه شود و از طرفی بحث افکار عمومی نسبت به جامعه هدف بنیاد است که می‌گویند مثلاً فلان خدمات برای ایثارگران و جانبازان و خانواده‌های آنهاست.

باید واقعیت خدماتی که بنیاد به خانواده شهدا و جانبازان می‌دهد اعلام شود

وی درباره گلايه‌هایی که از برخورد کارکنان بنیاد با جامعه هدف مطرح می‌شود، گفت: در بحث برخورد کارکنان با جانبازان و خانواده‌های شهدا گلايه‌هایی وجود دارد که در بسیاری از موارد هم بحق بوده است. نظرسنجی‌هایی وجود دارد نسبت به خدماتی که ایثارگران دریافت می‌کنند، همچنین خود بنیاد هم سامانه‌ای برای نظرسنجی دارد که قرار است کارهای علمی در این حوزه انجام شود.

وی ادامه داد: یک سری صحبت‌هایی درباره نوع خدمات‌دهی به خانواده شهدا و جانبازان وجود دارد که این نوع صحبت‌ها با دادن آمار دقیق نسبت به خدماتی که جامعه هدف ما دریافت می‌کند، قابل حل شدن است. باید به مردم بگویم که آیا واقعاً و در حال حاضر ۳۰ درصد سهمیه استخدامی در کارکنان دولت برای جانبازان و خانواده شهداست؟ خیر این گونه نیست و اکنون نهایتاً ۱۰ درصد کارکنان دولت جزو جامعه هدف ما هستند. آیا واقعاً ۳۰ درصد از دانشجویان جزو سهمیه هستند و این افرادی که با سهمیه وارد دانشگاه شدند، آیا جزو نخبگان هستند یا جزو مشروطی‌ها هستند؟ اگر این تلقی وجود دارد که اینها بچه‌های درس‌خوانی نیستند، میانگین معدل بچه‌های ایثارگر نسبت به میانگین معدل بقیه بچه‌ها چگونه است؟ باید این اطلاعات منتشر شود تا این تلقی‌ها اصلاح شود.

قاضی زاده هاشمی با بیان اینکه خیلی از افرادی که می‌توانند از این سهمیه استفاده کنند، رتبه دورقمی در کنکور دارند و اصلاً از این سهمیه استفاده نمی‌کنند، گفت: اینها واقعیت‌هایی است که گفته شده و از طرف مردم نسبت به بنیاد و خانواده شهدا و جانبازان هجمه وارد شده است. درباره خدماتی که بنیاد به خانواده شهدا و جانبازان می‌دهد و یک ادراکی که از بیرون وجود دارد و یک واقعیتی که موجود است، با یک آمارگیری درست و ارائه آن می‌توانیم به تمامی این سوالات پاسخ دهیم.

وی تأکید کرد: شکایات زیادی از نوع برخورد کارکنان شده که برای این موضوع هم برنامه‌ریزی‌هایی شده تا در گزینش افراد برای کار و پاسخگویی به خانواده شهدا و جانبازان اعمال شود و کسانی انتخاب شوند که افکار آنها خدمت به این جامعه باشد. از طرفی ۷۰ درصد افراد و کارکنان بنیاد جزو جانبازان و خانواده شهدا هستند، یعنی وقتی فردی از جامعه هدف به بنیاد مراجعه می‌کند، به احتمال ۷۰ درصد کسی که پاسخگوی آنهاست، یکی از خودشان است. یکی از بحث‌هایی که از روز اول در بنیاد مطرح کردم این بود که گفتیم اگر من جانبازم، بیرون از اینجا جانبازم و اینجا خادم خانواده شهدا و جانبازان هستم.

رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران بیان کرد: نحوه برخورد کارکنان بنیاد با مراجعین نیاز به کار آموزشی دارد اما متأسفانه در سه سال گذشته کار آموزشی در این باره انجام نشده است. از طرفی باید نظام گزینش ما خیلی سختگیرانه‌تر باشد و فردی که برای بنیاد انتخاب می‌شود، بداند که در چه ارگانی مشغول خدمت خواهد شد. بنیاد قصد دارد روی کیفیت نیروی انسانی نظارت ویژه داشته باشد، چون کار کردن در بنیاد شهید کار بسیار پراسترس و حساسی است. تاکنون نظام تشویق و تنبیه مبتنی بر رفتار و کردار نبوده اما قرار است از این پس رفتار کارمندان بنیاد با مراجعین کاملاً رصد شود.

معتقد به توسعه فرهنگ و هنر مردمی هستیم

وی درباره فعالیت و حضور بنیاد شهید و ایثارگران در حوزه فرهنگ و برنامه بنیاد برای خروج از رختوی که در سال‌های اخیر در حوزه فرهنگ دچار شده است، گفت: در گذشته بنیاد شهید و ایثارگران در بحث‌های فرهنگی ورود داشته و تولیدکننده بوده است اما اکنون دیگر این طور نیست و سعی شده که بنیاد بیشتر در بحث تولیدات فرهنگی مشارکت داشته باشد. به عبارت بهتر بنیاد خودش دنبال کوچک کردن خودش بوده است. در گذشته پرسنل

بنیاد حدود ۱۶ هزار نفر بوده اما اکنون به ۹ هزار نفر تقلیل یافته که ۷ هزار نفر آنها پیمانی هستند. حال سؤال این است که آیا ما می‌خواهیم به دوران گذشته بازگردیم که باید بگویم هم می‌خواهیم و هم نمی‌خواهیم. ما قصد نداریم در تولید ورود کنیم اما معتقد به توسعه فرهنگ و هنر مردمی هستیم. به لحاظ ساختاری

نمی‌خواهیم بنیاد را در بحث فرهنگی توسعه دهیم و فقط قصد داریم

داشته باشد، می‌تواند باعث فرهنگسازی در جامعه شود.

این مقام مسئول اظهار کرد: طی آماري که از چهار ماه گذشته به دست ما رسیده از صددرد صد خواسته‌های جانبازان و خانواده شهدا ۷۰ درصد خواسته‌های قانونی است، اما توسط دستگاه‌های اجرایی انجام نمی‌شود.

وی درباره معرفی دستگاه‌های ممتاز در خدمت‌رسانی به خانواده ایثار گفت: ما شش ماه است که برای خدمت به بنیاد آمده‌ایم و قرار است که از این پس سالی دوبار دستگاه‌های ممتاز را معرفی کنیم.

امروز بیشتر از زمان دفاع مقدس، جوان پای کار برای جنگ و جهاد داریم

قاضی زاده هاشمی درباره وضعیت فرهنگ ایثار و شهادت در جامعه و نحوه برخورد و ارتباط متولدين دهه ۷۰ و ۸۰ که جنگ و انقلاب را ندیده‌اند با جامعه ایثارگر عنوان کرد: ایثارگری هنوز هم در جامعه ما مقدس است و همان طور که می‌بینید استقبال فوق‌العاده‌ای از شهدایی که تازه تفحص می‌شوند و بعد از ۴۰ سال به وطن بازمی‌گردند، صورت می‌گیرد. این موضوع نشان‌دهنده احترام مردم به شهادت است.

وی تأکید کرد: من اطمینان دارم که اگر امروز هم کسی بخواهد به مملکت ما



تقویت شبکه مددکاری یکی از کارهایی است که در حال انجام است، یعنی هر ۱۰ تا ۱۲ خانواده به مددکار معین خواهند داشت و آن مددکار مشکلات این عزیزان را حل می‌کند، اما این کار کمی طول می‌کشد تا به سرانجام برسد

تعرض کند، بیشتر از زمان دفاع مقدس جوان پای کار برای جنگ و جهاد خواهیم داشت. فرهنگ شهادت جهانی شده است و ما توانسته‌ایم این فرهنگ را صادر کنیم. این فرهنگ در عراق، افغانستان، پاکستان و... دیده می‌شود و دیگر فقط متعلق به ملت ایران نیست. کوره دفاع مقدس در آن دوران فلز جوانان را آبدیده کرده بود و به همین دلیل آن دوران قابل قیاس با اکنون نیست.

معاون رئیس جمهور درباره بهترین خاطره‌اش طی شش ماه حضور در بنیاد شهید و ایثارگران از برخورد با خانواده شهدا و جانبازان گفت: خاطرات

زیادی از خانواده‌های شهدا دارم. در شیراز مادر سه شهید روبه‌روی من نشسته بود، شیرزنی بود برای خودش و می‌گفت من از شما هیچ چیز نمی‌خواهم، فقط گوش به فرمان رهبری و ولایت باشید. مادر شهیدی داریم که تا به حال هیچ خواسته‌ای از بنیاد شهید نداشته و در تمام این ایام حاضر نشده از بنیاد حقوق بگیرد. جانباز قطع نخاعی بود که من خدمتش رسیده بودم، وقتی حالش را پرسیدم گفت دردی پراز لذت دارم چون خدا این گونه خواسته است، من از این درد لذت می‌برم.

وی ادامه داد: ما کوچک این عزیزان و خانواده‌های آنها هستیم. من این مسیر را مسیر بندگی خدا می‌دانم و در هر جایی در این نظام که مأموریتی برای خدمت به مردم وجود داشته باشد، برای انجام وظیفه حضور خواهم داشت. هدف من رسیدن به پست و مقام نیست و زمانی هم که به بنیاد آمدم می‌دانستم که اینجا همه چیز گل و بلبل نیست. خیلی از دوستان به من گفتند که بنیاد جای پرزحمتی است، اما برای من هیچ افتخاری بالاتر از خدمت به شهدا و ایثارگران نیست. از صمیم قلب بنیاد را مقدس‌ترین نهاد و سازمان جمهوری اسلامی ایران می‌دانم. بنیاد شهید برای من هم‌تراز با آستان قدس رضوی است.

قاضی زاده هاشمی عنوان کرد: من هفت سال پزشک بچه‌های اعصاب و روان و قطع نخاعی بودم و باعث افتخار است که باز هم بتوانم به این عزیزان خدمت کنم. من به همه خانواده‌های شهدا ارادت دارم و از آنها می‌خواهم که برایم در این جایگاه دعا کنند. این باور قلبی من است که اگر این نظام هست، اگر امنیتی در کشور داریم و با این حد از فشارها هنوز هم رو به جلو در حرکت هستیم، به مدد خون شهداست.

وی تأکید کرد: خانواده جانبازان بخصوص جانبازان اعصاب و روان خیلی در زحمت هستند، اینها اسوه صبر هستند و واقعاً این عزیزان در منزل و در کنار این جانبازان وظیفه ما را انجام می‌دهند. ما خجالت‌زده این عزیزان هستیم و هیچ زبانی برای سپاس و عذر تقصیر از این عزیزان پیدا نمی‌کنیم. فرزندان شهدا باید پژوهش پیرامون پدانشان انجام دهند و درک کنند که پدران آنها اصلاً چرا این مسیر را انتخاب کرده‌اند. ما هیچ‌کس را به زور نمی‌توانیم به فرهنگ شهادت برسانیم و به فرزندان شهدا بگویم باید پیرو راه پدران باشند.

رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران درباره گذراندن وقت با فرزندان شهدا و بزرگان فرزندان کوچک شهدای مدافع حرم گفت: هر وقت که به دیدن خانواده شهدای حرم می‌رویم خوش و بشی با کودکان دارم، اما متأسفانه وقت بازی کردن و سرگرم کردن آنها را ندارم.

وی در ادامه به خاطره‌ای از یک دوست شهید اشاره کرد و گفت: رفیقی داشتم که در عملیات کربلای چهار به شهادت رسید. شهید مشتری زاده بچه مشهد بود و در دبیرستان حکمت مشهد درس می‌خواند. او از خانواده‌ای بود که از نظر مالی هم وضع خوبی داشتند اما همیشه روی خاک می‌نشست. وقتی از او سؤال می‌کردم دلیل این کار چیست، می‌گفت باید عادت کنم به خاک! سید امیرحسین قاضی زاده هاشمی در پایان در پاسخ به این پرسش که به عنوان یک جانباز از بنیاد شهید چه انتظاری دارید، گفت: من از سال ۶۶ جانبازم و بجز دو بار که کمیسیون پزشکی داشتم و گواهی گرفتم، به بنیاد شهید و امور ایثارگران نیامده بودم.



دانشجویان، دانش آموزان، طلاب شاهد و ایثارگر با حضور مسئولان عالی رتبه کشور در سطح ملی تقدیر و تجلیل به عمل خواهد آمد.

نخستین جشنواره ملی «موسیقی نوای مهر»

این جشنواره نیز از رویدادهای مهم و فرهنگی-هنری سال جاری است که اختتامیه آن در آستانه روز بزرگداشت شهیدا برگزار می شود. هدف مهم بنیاد شهید از برگزاری نخستین دوره جشنواره نوای مهر ایثار، افزایش تولید آثار فاخر در حوزه هنر موسیقی و بازنمایی محورهای جریان ساز در حوزه شعر، ترانه، موسیقی، سرود و نماهنگ است.

دبیرخانه جشنواره ۱۴۸۲ اثر از ۶۷۳ هنرمند و گروه دریافت کرد و هیأت داوران اداره کل امور هنری بنیاد شهید و امور ایثارگران با حضور هنرمندان تراز اول حوزه موسیقی مورد ارزیابی های تخصصی قرار گرفت و برترین های جشنواره در گروه های سه گانه مورد تجلیل قرار گرفت. در این حوزه نیز راهبرد و نقطه توجه استفاده از زبان هنر برای انتقال پیام ایثار و شهادت برای مخاطبان جوان است و از هنرمندان کشور برای خلق آثار ماندگار و مردمی حمایت می کنیم.

کنگره ملی تجلیل از همسران شهدای جانباز «شوق دوباره»

کنگره ملی تجلیل از ایثارگران به عنوان برنامه محوری روز بزرگداشت شهیدا و نقطه اوج فعالیت های حوزه فرهنگی، با توجه به تقارن ایام جانباز و شهید در سال جاری با محوریت «شهدای جانباز» و تجلیل از همسران شهدای جانباز برگزار می شود. در این آیین ملی که با حضور آیت الله رئیسی رئیس جمهور، دکتر سید امیر حسین قاضی زاده هاشمی معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران، جمعی از مسئولان کشوری و لشگری و خانواده معظم شهدا و ایثارگران برگزار و از ۲۲ نفر از همسران مکرمه جانبازان شهید به نیابت از سایر خانواده شهدا تقدیر و تجلیل می شود.

طرح سپاس با شعار (سلام شهید) طرح «علمداران حماسه»

طرح سپاس از جمله برنامه های متداوم بنیاد شهید و امور ایثارگران است که در این طرح مسئولان به دیدار جامعه ایثارگری می روند و از نزدیک با دغدغه های آنها آشنا می شوند. بنیاد شهید و امور ایثارگران امسال نیز با مشارکت دستگاه ها، سازمان ها و نهادها از ۱۲ اسفند تا ۲۲ اسفند ۴۰ هزار دیدار را برنامه ریزی کرده است که این دیدارها در تمامی استان های کشور انجام می شود.

طرح «علمداران حماسه» نیز در سطح کشور به صورت سراسری برگزار می شود که براساس آن نمایندگان مقام معظم رهبری (مدظله العالی) همزمان با سالروز ولادت حضرت ابوالفضل (ع) با جانبازان گرانقدر دیدار و از آنان تجلیل می کنند.

آغاز مرحله تحقیق و نگارش ۱۳ فیلم و سریال با موضوع شهید در ۶ استان

در نخستین اقدام نوآورانه در معاونت فرهنگی بر مبنای سیاست ها و راهبردهای نوین معاون محترم رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران با محوریت «هر استان یک فیلم»، تفاهم نامه آغاز مرحله تحقیق و نگارش ساخت ۱۳ فیلم و سریال با موضوع شهید در ۶ استان به امضا رسید و مسیر تولید آثار هنری و فرهنگی با سیاست مشارکت و معاضدت با صدا و سیما و دستگاه های عضو شورای عالی ترویج فرهنگ ایثار و شهادت گشوده شد و در سال آینده همه مراکز استانی بنیاد شهید و امور ایثارگران نیز با مشارکت مراکز استانی صدا و سیما و دیگر دستگاه های فرهنگی وارد عرصه تولید آثار تصویری فاخر با محوریت شهدای استان ها خواهند شد.

دومین جشنواره کتاب ایثار و شهادت «سرخ نگاران»

در دومین جشنواره «سرخ نگاران» موفق به حمایت و تجلیل نویسندگان و ناشران در حوزه های کتاب کودک و نوجوان، بزرگسالان، ادبیات و هنر، مستندنگاری، نقد و پژوهش شدیم. نشر شاهد در حال حاضر سهم ۱۱ درصدی در انتشار آثار ادبیات پایداری، انقلاب و دفاع مقدس در میان ناشران این حوزه را داراست که با تقویت کمیسیون انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران و انتشار آثار و اسناد با رویکرد مستند نگاری و ورود به ژانرهای ادبی پرمخاطب افزایش می یابد.

بنیاد شهید و امور ایثارگران در سال های آینده ظرفیت های فرهنگی کشور در حوزه کتاب را جهت دهی کرده و در جایگاه مرجعیت خود در ساماندهی محتوای آثار مکتوب ایثار و شهادت و تداوم این نگاه نوآورانه و استفاده از «زبان نو» اهتمام ویژه به «نهضت ترجمه» و ورود به «بازار جهانی نشر» گام های مهمی در راستای شکوفایی فرهنگ ایثار در سطح ملی و بین المللی بر خواهد داشت.

ششمین جشنواره آموزشی-تحصیلی «جایزه ملی ایثار»

جشنواره آموزشی، تحصیلی جایزه ملی ایثار با هدف ارزیابی دستاوردهای طرح شاهد و نیز افزایش انگیزه و تحرک تحصیلی جامعه هدف برگزار می شود. «جایزه ملی ایثار» پس از شش دوره برگزاری امروز به عنوان رزومه معتبر علمی برای برگزیدگان شاهد و ایثارگر مطرح است. این جشنواره رشد و شکوفایی دانش آموزان، دانشجویان و طلاب شاهد و ایثارگری را در یک فرایند سنجش استاندارد علمی نشان می دهد تا بنیه علمی و فکری و دستاوردهای این عزیزان دیده و به جامعه معرفی شود. ۴۲۶ منتخب ۶ دوره جشنواره آموزشی تحصیلی ایثار مصداق تحقق اهداف عالی طرح شاهد است و این عزیزان از آینده سازان کشور و نخبگان جامعه علمی ما هستند. در ششمین دوره جشنواره ملی ایثار از جایگاه ارزشمند علمی ۷۱ تن از برگزیدگان طرح شاهد از سراسر کشور شامل

”

گزارشی از گفت و گو با دکتر محمد علی فقیه سرپرست معاونت فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران:

«هفته بزرگداشت شهیدا» طلیعه تحول در حوزه فرهنگی بنیاد شهید



برنامه های گرامیداشت «هفته بزرگداشت شهیدا» در آستانه چهل و سومین سالروز تأسیس بنیاد شهید و امور ایثارگران آغاز یک جریان نو و تحول راهبردی بر مدار توسعه فرهنگ ایثار و شهادت متناسب با رسالت اصلی این «نهاد انقلابی» است. سیاستگذاری فرهنگی رویدادهایی که با بهره گیری از همه امکانات ملی به دنبال تحقق اهداف بنیاد شهید در طراحی و اجرای برنامه های فرهنگی و وجوه مردمی فعالیت های فرهنگی است. با دکتر محمد علی فقیه سرپرست معاونت فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران، جانباز دوران دفاع مقدس و از مدیران پرسابقه حوزه فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران در سه دهه گذشته به گفت و گو نشستیم تا از برنامه های ویژه روز بزرگداشت شهید در سال جاری برایمان بگویند. سرپرست معاونت فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران با بیان اینکه برنامه ها و فعالیت های فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران در آستانه روز بزرگداشت شهید به یک نقطه اوج رسیده است، گفت: متناسب با فعالیت حوزه های مختلف فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران تدارک ویژه ای برای بزرگداشت روز شهید دیده ایم. جشنواره های فرهنگی، هنری و آموزشی در سطح ملی در حال تدارک اختتامیه ها و معرفی منتخبین خود و رویدادهای فرهنگی پی در پی در حال اجرا هستند.

رونمایی از کتاب های صوتی نشر شاهد و تجلیل از صدایشگان آثار

«نشر شاهد» به عنوان انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران تاکنون بیش از ۱۹۰۰ اثر در حوزه ایثار و شهادت به چاپ رسانده و بر اساس تفاهم نامه‌ای که با «ایران صدا» دارد، بیش از ۱۰۰ عنوان اثر مکتوب آن به کتاب گویا تبدیل شده است.

برای ارج نهادن به تلاش صدایشگان هنرمندی که در عرصه صوتی کردن کتاب‌های «نشر شاهد» فعالیت داشته‌اند، در برنامه رادیویی «طنین ایثار» از ۳۰ عنوان کتاب گویای «نشر شاهد» رونمایی و از فعالان این عرصه تجلیل می‌کنند. نشر شاهد در آینده استفاده از فناوری‌ها و روش‌های نوین ارائه محتوا در بسترهای مختلف را مورد توجه و اهتمام ویژه قرار می‌دهد و از همه بسترهای فضای مجازی و پلتفرم‌های مورد اقبال مردم برای فعالیت‌های مختلف و متنوع بهره‌برداری می‌کند.

همایش «جایزه شهید پیشرفت» بزرگداشت شهید فخری زاده

همایش جایزه شهید پیشرفت؛ بزرگداشت شهید فخری زاده، با هدف معرفی ظرفیت و توانمندی نخبگان شاهد و ایثارگر و جذب، شناسایی و حمایت ویژه از این قشر فرهیخته و معرفی آنان به جامعه اجرا می‌شود. خانواده‌های معزز شاهد و ایثارگر در ۱۴ شاخص با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و در مرحله نهایی، یک ایثارگر منتخب در هر یک از این شاخص‌ها معرفی و در نهایت از ۱۴ نفر در نخستین جشنواره جایزه ملی شهید پیشرفت تقدیر خواهد شد.

تجلیل از خادمین و مشاورین ایثارگران در دستگاه‌های اجرایی

مشاورین ایثارگران در دستگاه‌های اجرایی، واسطه بین ایثارگران با وزرا و بنیاد شهید و امور ایثارگران هستند که خدمت به ایثارگران را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند. برای پاسداشت

تلاش‌های بی‌دریغ آنها، آیین تجلیل از خادمین و مشاورین ایثارگران در دستگاه‌های اجرایی و خانواده‌های آنها به تعداد ۵۰۰ نفر در سراسر کشور برگزار خواهد شد.

سخن پایانی:

انقلاب و سیاست‌های اعلامی ریاست عالی بنیاد مدد می‌جوییم. نوپردازی و نوآوری‌های فرهنگی با تشکیل کانون‌های اندیشه ورز محقق می‌شود. بکارگیری مؤثر ظرفیت‌های قانونی، استفاده از امکانات همه دستگاه‌ها و جلب مشارکت از دستگاه‌های غیر موظف در جایگاه مرجعیت و معاضدت، برگزاری جشنواره‌های جایزه ملی ایثار در عرصه‌های مختلف فرهنگی و آموزشی، ساماندهی، مجموعه‌سازی و تولید محتوا با زبان نو، استفاده از فناوری‌های نوین ارتباطی و رسانه‌های اجتماعی برای انتقال پیام، نقش آفرینی در نهضت تبیین، به‌کارگیری مؤثر ظرفیت‌های مدارس شاهد در حوزه‌های اجتماعی و علمی، حضور فعال در حمایت، داوری و اهدای جایزه در جشنواره‌های ملی و بین‌المللی، مردمی کردن برنامه‌های ترویجی و... بخش‌هایی از برنامه‌های کلان تحولی معاونت فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران در آینده است و رجاء و اتق داریم به توفیق الهی و مدد انفاس قدسیه شهدا با پشتوانه عظیم جامعه ایثارگری به منصف ظهور و بروز برساییم.

لزوم تحول و نوگرایی در شیوه‌های ترویج فرهنگ ایثار و شهادت

شهادت در نظام ارزشی اسلام، کمال مطلوب انسان و مقصد نهایی عارفان و سالکان طریق الی‌الله است. ایثار، جهاد و مقاومت مسیری برای رسیدن به بالاترین جایگاه آرمانی است؛ جایی که خداوند آن را «عند ربهم برزقون» خوانده است. ایثار و شهادت در عرصه تاریخی، اجتماعی، فقهی و جز آن، موضوع دانش و بینش قرار گرفته و مجموعه عظیمی از اندیشه و اخبار و گفتار فراهم آورده است. این دامنه وسیع و عمیق که ذهن و زبان همه متفکرین جهان را به خود معطوف و همه آزاداندیشان را به خود مشغول نموده؛ «فرهنگ ایثار و شهادت» است. این فرهنگ مجموعه عظیمی از آیات، روایات، رویدادهای تاریخی، آثار ادبی و هنری و علوم ذهنی و رفتاری است که خداوند، آن را بلندمرتبه داشته و همه سطوح انسانی در فراهم‌آوری، تعیین و تبیین آن نقش داشته‌اند؛ از رزمندگان عرصه پیکار تا متفکرین و مجتهدین اعصار؛ و از اهل سلوک و عرفان تا اهالی فلسفه و نظریه‌پردازان حوزه ادیان.

بنیاد شهید و امور ایثارگران متولی چنین حوزه پر دامنه و اصیل است. ایثار و شهادت در فرهنگ اسلامی، امری مبنایی و بسیار ملموس و معرّف است؛ اما بنا به مقتضیات زمان و تحولات جوامع انسانی از مظاهر و مصادیق متعدد برخوردار می‌شود. انواع گونه‌های ادبیات و هنر و اقسام جنبه‌های تبلیغی و ترویجی و همه عرصه‌های علوم و فنون می‌توانند سهمی در ایثار و شهادت و فرهنگ متعلق به آن داشته باشند.

معرفی ارزش‌های بنیادین و ثمرات این فرهنگ متعالی، نیازمند روزآمدی و نوگرایی است. تحول در عرصه فرهنگ ایثار و شهادت، مولود تحول در جامعه مخاطبان است. استفاده از همه ابزارها و همه امکانات برای ترویج و تبلیغ فرهنگ ایثار و شهادت یک ضرورت است؛ اما زبان کهنه و شیوه‌های نخ‌نما شده نمی‌تواند بهره‌وری از امکانات ملی را امکان‌پذیر نماید. تغییر در ذائقه گیرندگان پیام، ایجاد می‌کند که پیام‌آوران و تولیدکنندگان فرهنگ ایثار و شهادت، به یادگیری و سپس بهره‌گیری از زبان مناسب و بیان مورد پسند روی آورند.

هرگونه حفظ و انتقال مادی و معنایی در حوزه فرهنگ نیازمند تبیین، ترویج و آموزش به شکل روش‌مند و روزآمد است. رکود، ساده‌انگاری و سطحی‌نگری در حوزه فرهنگ، بسیار آسیب‌زاست؛ و اثربخشی برنامه‌ها را از میان می‌برد. بر اهالی اندیشه و فرهنگ است که مدل مفهومی ایثار و شهادت را با بهره‌گیری از همه امکانات ملی تبیین و تعمیق کنند؛ و

تمام جوانب این سرمایه مادی و معنوی را در سطوح داخلی، منطقه‌ای و جهانی پاسداری و تعظیم نمایند.

در جهان کنونی که گفتمان جوامع، تحت سیطره فضای وهم آلود مجازی است؛ ضرورت دارد که مفاهیم کلیدی و دامنه موضوعی اصطلاحات و عبارات که دستمایه برنامه‌ریزان، کارشناسان و کارگزاران فرهنگ ایثار و شهادت است، به نحو بایسته تعریف، تبیین، تدوین و تشریح گردد. بازنمایی ارزش‌های اسلامی و انقلابی با تأکید بر اصل ولایت و مهدویت، همچنین ایثارگری و شهادت‌طلبی با تمرکز بر اندیشه مقاومت، امنیت و مودت می‌تواند بخشی از برنامه تحولی محسوب گردد.

بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی که با اندیشه روشن و قلم توانای رهبر فرزانه انقلاب اسلامی پیش

روی حکمرانی فرهنگی قرار گرفت به آینده‌نگری و جوانگرایی با تمرکز بر ایجاد نشاط و روحیه پیشرفت تأکید دارد؛ و فرهنگ ایثار و شهادت می‌تواند از این مسیر متحول گردد.

پاسداشت و تکریم ایثارگری و ایثارگران با تمرکز بر زیست مؤمنانه، صبر و عدالت؛ و تحول و تغییر با تکیه بر دارایی‌های عظیم سازمانی و ظرفیت‌های کلان ملی و فراملی سرلوحه برنامه‌های تحولی بنیاد شهید و امور ایثارگران در عرصه فرهنگی و اجتماعی است.

طرح ایده‌های نوآورانه و اجرای برنامه‌های جذاب و مؤثر با هدف مردمی‌سازی و ایجاد رونق و نشاط عمومی می‌تواند پشتوانه محکمی برای امنیت و پیشرفت ملی محسوب شود. بی‌شک لطف خداوند و روح شهدای بزرگوار مدرسان کسانی است که خاضعانه و صادقانه برای خدمتگزاری به فرهنگ متعالی ایثار و شهادت دغدغه‌مند هستند.





”

گزارش مدیر کل امور بین الملل بنیاد شهید و امور ایثارگران از دستاوردهای سفر رئیس بنیاد به کشور عراق

تبیین تفاهم نامه

بنیاد شهید و امور ایثارگران با مؤسسه شهدای عراق

و روابط فی مابین دولت ایران و عراق برنامه ریزی شد، خاطر نشان کرد: با توجه به این اهداف دو طرف سعی دارند بتوانند خانواده‌های شهدای طرفین را برای زیارت عتبات مقدس عالیات اعزام کنند و این امر جهت ارائه تسهیلات مادی و معنوی به خانواده معظم شهدا است. طبق این تفاهم نامه خانواده‌های شهدا سالانه حداقل دو بار به عتبات عالیات اعزام می‌شوند؛ که یک بار در زمان اربعین حسینی و یک بار در سایر روزهای سال خواهد بود.

وی در خصوص دیدارهایی که با متولیان عتبات حسینی، علوی، عباسی و استانداران کربلا و نجف صورت گرفت، تصریح کرد: قرار است عراق زمینی را در کربلا و نجف با موقعیت جغرافیایی مناسب و نزدیک حرم، در اختیار بنیاد شهید و امور ایثارگران ایران قرار دهد که هزینه ساخت با ایران است، اما وعده داده شده که این هزینه از محل وجوه بلوکه شده در عراق پرداخت شود.

مدیرکل امور بین الملل بنیاد شهید و امور ایثارگران ضمن اشاره به اینکه متن یادداشت تفاهم نامه در اختیار معاونت حقوقی وزارت خارجه است و هیچ مورد مکتوم و پوشیده‌ای وجود ندارد، تصریح کرد: این یادداشت تفاهم نامه در ۱۰ بند و در دو بخش عمومی و خصوصی با محوریت درمان، زیارت و مسکن تنظیم شده است که تمامی جزئیات در آن‌ها شرح داده شده است. در بحث درمان این موضوع مطرح است که به جای درمان در کشورهای اروپایی و کشورهای نظیر اردن، با توجه به مراکز درمانی زیادی که در ایران وجود دارد، از خدمات درمانی کشور با پرداخت هزینه و با کمک کارشناسان توریست درمانی بهره‌برداری شود.

حسن ساکی با ارائه توضیحاتی در موضوع آموزش مبنی بر اینکه دانشگاه شاهد اعلام آمادگی کرد که می‌تواند دانشجویان شاهد نخبه و مستعد را جذب کند، ادامه داد: چه در بحث درمان و چه در آموزش، موضوع ارزآوری و رونق اقتصادی و همچنین توسعه ابعاد فرهنگی برای کشور مطرح است.

ساکی با تأکید بر این نکته که در این تفاهم نامه هیچ امتیاز مادی به طرف مقابل داده نشده است، در زمینه واگذاری زمین‌ها از سوی دولت عراق افزود: مؤسسه اقتصادی کوثر شرکت متولی ساخت و ساز و ساختمان است و تمام مصالح ساختمانی که از ایران وارد عراق می‌شود، معاف از مالیات، هزینه گمرک و تمام تعرفه‌هایی است که برای سایر کشورها تعریف شده است.

وی ضمن اشاره به دیداری که قاضی زاده هاشمی و هیأت همراه با الکاظمی نخست وزیر عراق داشتند، گفت: الکاظمی پیشنهاد داد کشور عراق در قالب کنگره بزرگداشت شهدای مدافع حرم به مدت ۴ الی ۵ روز میزبان خانواده‌های شهدای ایرانی که مدافع حرم عتبات عالیات در عراق بودند و شهید شدند، باشد. این موضوع علاوه بر اثر معنوی برای خانواده‌های شهدای مکررم مدافع حرم، ابعاد سیاسی ویژه‌ای نیز خواهد داشت.



مخفی مانده باشد، همانطور که ممکن است در کشور ما نیز چنین افرادی وجود داشته باشند و این موضوع طبیعی است.

وی با اشاره به شهدایی که در مؤسسه شهدای عراق ثبت شده‌اند، افزود: این شهدا، همان افرادی هستند که در کنار رزمنده‌های ایرانی برای دفاع از انقلاب و وطن ما در جبهه ایران علیه نیروهای بعث جنگیدند و شهید شدند که تعداد آن‌ها به چند هزار نفر می‌رسد. تعداد برخی از شهدای خانواده‌های عراقی به ۲، ۳ و ۴ شهید هم می‌رسد.

حسن ساکی اضافه کرد: آمار شهدای مؤسسه شهدای عراق ۳۳۰ هزار نفر است که ۶۰ هزار شهید مربوط به زمان صدام و توسط رژیم بعث، ۱۰ هزار شهید از نیروهای حشد الشعبی در جنگ با داعش و مابقی مربوط به حملات تروریستی به خصوص در شهرهای شیعه‌نشین است.

وی با اشاره به اهداف سفر رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران که در راستای توسعه روابط فرهنگی، اقتصادی و مذهبی مشترک و همچنین تحکیم علائق

کشته‌شدگان رژیم بعثی به هیچ عنوان در آمار شهدای مؤسسه شهدا عراق محسوب نمی‌شوند.

مدیرکل امور بین الملل بنیاد شهید و امور ایثارگران در تبیین ماده ۱ قانون «شهید» در عراق ادامه داد: هر شهروند عراقی که در عراق مقیم است و جان خود را به طور مستقیم بر اثر جنایت‌های حزب بعث از جمله اعدام، زندانی، شکنجه، نسل‌کشی، سلاح شیمیایی، جنایت‌های ضد بشریت رژیم بعث، انحلال فیزیکی، آوارگی، فرار از خدمت نظامی در زمان جنگ با ایران و مدفون شدن در گورهای دسته جمعی به دلیل مخالفت با رژیم بعثی فدا کرده است، شهید محسوب می‌شود.

ساکی در این خصوص تأکید کرد: خانواده‌های کشته‌شدگان نیروهای بعثی هیچ‌گونه ارتباطی با مؤسسه شهدای عراق ندارند. همان‌طور که پس از انقلاب اسلامی در ایران هیأت‌های پاکسازی برای رژیم پهلوی تشکیل شد، تمام افرادی که با رژیم بعثی عراق در ارتباط بودند نیز از ادارات و سازمان‌های عراق بیرون رانده شدند، مگر اینکه هویت فردی

مدیرکل امور بین الملل بنیاد شهید و امور ایثارگران روز یکشنبه ۱۵ اسفند ماه در نشستی با اصحاب رسانه دستاوردهای سفر معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران به کشور عراق را تشریح کرد.

به گزارش «ایثار»، حسن ساکی در این نشست در خصوص تفاهم نامه یک ساله‌ای که حاصل سفر رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران به کشور عراق است و بر اساس توافق طرفین پس از یک سال قابل تمدید خواهد بود، گفت: تدارکات این سفر حدود یک سال پیش در زمان رئیس سابق بنیاد شهید و امور ایثارگران انجام شد اما به دلیل محدودیت زمان و تکمیل نشدن برنامه‌ریزی‌ها و بررسی‌های اولیه، عملی نشد. هر سفر رسمی نیازمند دعوت طرف مقابل است و پس از طی فرآیند دیپلماتیک انجام می‌شود که در مورد این سفر این روند انجام شده است و سفر رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران به کشور عراق با هماهنگی مسئولان و سازمان‌های مربوطه و با نظر حقوقدانان و حوزه حقوقی وزارت امور خارجه انجام شد.

ساکی با اشاره به شبهاتی که در چند روز اخیر در فضای مجازی در مورد جامعه هدف مؤسسه شهدا عراق مطرح شده است، گفت: چند سال پیش و قبل از مطرح شدن دعوت رسمی از بنیاد شهید و امور ایثارگران ایران، این سؤالات برای بنیاد نیز ایجاد شده بود ولی با اندکی مطالعه و بررسی قرائن به حقیقت این شبهه و سؤال می‌توان دست یافت.

وی ادامه داد: بررسی‌های دقیق کارشناسان، بررسی مدارک، مستندات و قانون مربوط به مصداق شهید در مؤسسه شهدا عراق، این شبهه را برطرف کرد و بر اساس ماده ۱ قانون «شهید» در عراق،

”

بررسی‌های دقیق کارشناسان، بررسی مدارک، مستندات و قانون مربوط به مصداق شهید در مؤسسه شهدا عراق، این شبهه را برطرف کرد و بر اساس ماده ۱ قانون «شهید» در عراق، کشته‌شدگان رژیم بعثی به هیچ عنوان در آمار شهدای مؤسسه شهدا عراق محسوب نمی‌شوند

در آبان ۱۳۵۵ به واسطه علاقه به خبرنگاری وارد ایرنا شده و استخدام شدم. آموزش‌های تخصصی را زیر نظر اساتید بزرگ قبل از انقلاب گذراندم و تجربه‌های خوبی کسب کردم. در دوران انقلاب هم در قسمت لابراتوار بودم و کار خود را زیر نظر اساتید شروع کردم. لابراتوار برای من تجربه خوبی بود. افتخار من این بود که در دوران انقلاب، عکس معروف حضرت امام که از پلکان هواپیما پایین آمد در لابراتوار ظاهر و چاپ کردم. قبل از انقلاب، فعالیت‌های مذهبی داشتم. پدر همسر من یکی از انقلابیون قبل از انقلاب بود. وقتی که با خانواده آنها آشنا شدم و به آنها پیوستم فعالیت‌های سیاسی و مذهبی خود را آغاز کردم.

عکس‌های امام که از پاریس گرفته می‌شد را به ما می‌رساندند و در عکاسخانه چاپ می‌کردیم. هیأت‌های مختلف کار توزیع آنها را انجام می‌دادند. من جرأت پیدا کردم تعدادی از عکس‌های امام را به سردبیر عکس ایرنا، آقای رسول قدیری‌نیا بدهم. رسول قدیری‌نیا فرد باتقوا، مؤمن و مذهبی بود و برای من نقش

لطفاً خودتان را معرفی کنید؟

علی فریدونی عکاس خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ایرنا هستم. عکاسی خود را قبل از انقلاب شروع کردم و سال ۱۳۸۹ بازنشسته شدم.

متولد چه سالی و اهل کجا هستید؟

متولد ۱۳۳۴ هستم و در یکی از روستاهای شهریار شهرستان وحیدیه متولد شدم. ۱۳۴۸ به تهران آمدم و در عکاسخانه شاهرخ، کارم را شروع کردم، تا اینکه در سال ۵۵ به استخدام خبرگزاری ایرنا درآمدم.

چگونه به کار عکاسی علاقه‌مند شدید؟

هر جوانی باید یک شغل را برای خودش انتخاب کند. من از دوران نوجوانی به عکاسی علاقه‌مند بودم و عکاسی را از عکاسخانه‌ها شروع کردم. قبل از استخدام در ایرنا تا حدود ۵ سال در عکاسخانه شاهرخ، چهارراه عباسی که محل زندگی ما بود، مشغول به فعالیت بودم.

سید محمد مشکوة الممالک

دفاع مقدس با همه تلخی‌ها، شیرینی‌ها و فرازونشیب‌هایش روایت ایستادگی و پایداری ملت مسلمان ایران است. هشت سال دفاع جانانه از کیان نظام جمهوری اسلامی و تمامیت ارضی کشور مملو از صحنه‌های ماندگاری است از درس و فرهنگ مقاومت. آری روزهای شهادت و ایثار بود، روزهایی پر از درد و رنج؛ اما در عین حال پر از زیبایی. چهره‌های معصوم و نورانی نوجوانانی که به ندای درونی وجودشان پاسخ مثبت دادند و در نبردی نابرابر شرکت کردند. ناله‌ها و مناجات رزمندگان در دل شب تاریک. فرمانده‌ای که به طور ناشناس، به سربازانش خدمت می‌کرد. لحظه‌هایی که شیرمردان حق برای عبور از میدان مین از هم پیشی می‌گرفتند. آنگاه که پسر در آغوش پدر جان می‌داد و هنگامی که فریاد الله اکبر پیروزی رزمندگان جبهه حق به گوش آسمانیان می‌رسید. اینها و بسیاری از صحنه‌های پرشور جبهه و دفاع مبارک سپاه حق باید ثبت می‌شد و البته بودند کسانی که زیر باران توپ و گلوله، این لحظات را ثبت و ضبط کردند. کسانی که وقتی در گلوله‌باران، رزمندگان در پی جان پناه بودند، می‌ایستادند تا صحنه‌های بی‌بدیلی را ثبت کنند. علی فریدونی عکاس خبرگزاری ایرنا، یکی از این افراد است. او در دوران دفاع مقدس تصاویر نابیی را به ثبت رساند و امروز برایمان از آن روزهای می‌گوید.

”

روایت روزهای جهاد و شهادت
از زبان تصویرگر دفاع مقدس؛ علی فریدونی

وقتی تصاویر حکایت می‌کنند



”

عکاسی جنگ متفاوت از عکاسی‌های دیگر است. هر کسی نمی‌تواند عکاس جنگ باشد. یکی که عکاس جنگ می‌شود باید جرأت و جسارت داشته باشد؛ چرا که هر لحظه ممکن است تیر و ترکش بخورد و به شهادت برسد





بود که آن تیر و ترکش‌ها به من برخورد کرده است. ویژگی که دوران دفاع مقدس داشت، صمیمیت خاص بود. مانند قبل از انقلاب نبود که بگویند فرد، شمالی، ترک و لر است. آنقدر صمیمیت وجود داشت که در ۲۴ ساعت اول آشنایی، به نظر می‌رسید سال‌هاست همدیگر را می‌شناسند. افراد بسیار با هم مهربان بودند. در عملیات کربلای ۵، عراق با تمام توان به ما پاتک زد تا منطقه آزاد شده را از ما پس بگیرد. رزمندگان با تمام قوا مقاومت کردند. وقتی که عکس‌هایم در صفحه اول روزنامه و خروجی ایرنا قرار می‌گرفت، خیلی خوشحال می‌شدم. لحظه تبادل آزادگان در مرز خسروی در مرداد سال ۱۳۶۹، یکی از آرزوهای قلبی ما بود. من احساس می‌کردم پدر و برادرهای خودم آزاد شده‌اند. من با ثبت عکس‌ها احساس خوبی داشتم. عکس‌ها بعد از ۳۵ سال خودشان را به جامعه معرفی می‌کنند و توانستند ارتباط خوبی با نسل جوان امروز برقرار کنند. من بارها برای برگزاری کارگاه آموزشی به شهرستان‌های مختلف سفر کردم. در آنجاها می‌دیدم که عکس‌های رزمندگان توانسته‌اند ارتباط خوبی با جوانان، مخصوصاً نسل‌های دهه ۷۰ و ۸۰ برقرار کنند. با این تصاویر، رزمندگان توانستند جایگاه خودشان را به این نسل‌ها معرفی کنند و بگویند ما در آن دوران اینقدر زحمت کشیدیم، حال شما از ثمره آن، پاسداری کنید.

جنگ اتفاق خوبی نیست و امیدوارم که هیچ جای دنیا جنگ رخ ندهد. جنگ به ما تحمیل شد و ما برای دفاع به جبهه رفته بودیم. من مظلومیت بچه‌ها را با عکس‌هایم در کتاب نشان دادم. من با بچه‌های جبهه زندگی می‌کردم. وقتی مجروح می‌شدند، مانند این بود که آن تیر و ترکش‌ها به من برخورد کرده

متفاوت است. خیلی‌ها دوست داشتند عکاسی جنگ کنند. خیلی از بچه‌های خبرنگاری ما، از سال ۶۴ که عراق شروع به شیمیایی کرد، جرأت حضور در جبهه را نداشتند و فقط تعدادی تا آخر جنگ در جبهه بودند و عکاسی کردند. عکاس جنگ باید اعتقادات خاص خود را داشته باشد. بعضی از عکاس‌ها دنبال شهرت هستند؛ اما جنگ به ما تحمیل شده بود و ما وظیفه شرعی خود می‌دانستیم که در کنار رزمنده‌ها حضور پیدا کنیم و بتوانیم برای آینده و تاریخ ثبت وقایع کنیم. شاید توانسته باشم قطره‌ای از یک دریا را ثبت کنم. بنده با رزمنده‌ها ارتباط صمیمی برقرار کردم. وقتی از لحاظ روحی برای من مشکلی پیش می‌آید، روحیه‌ام با دیدن عکس‌ها تسکین پیدا می‌کند. لحظات معنوی در کنار بچه‌ها داشتم. بچه‌ها از زیر قرآن رد می‌شدند، همدیگر را بغل

متوجه می‌شود که جنگ را به ما تحمیل کردند و ما مظلوم واقع شدیم. تمام دنیا بسیج شده بودند، انقلاب ما را از بین ببرند. شهید و مجروح دادیم؛ اما حتی یک وجب از خاک‌مان را از دست ندادیم. عکس‌های من قطره‌ای از این دریا است.

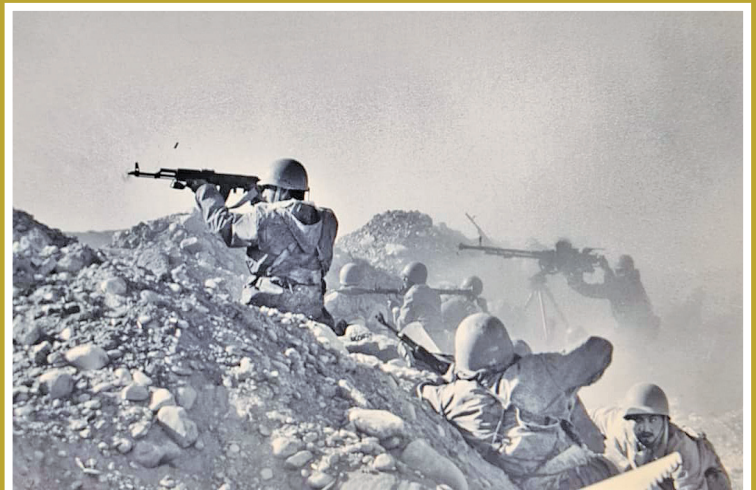
ارتباط و تفاوتی که بین تصاویری که شما در ۸ سال دفاع مقدس ضبط کردید، با عکس‌های دیگر چیست؟

عکاسی جنگ متفاوت از عکاسی‌های دیگر است. هر کسی نمی‌تواند عکاس جنگ باشد. یکی که عکاس جنگ می‌شود باید جرأت و جسارت داشته باشد؛ چرا که هر لحظه ممکن است تیر و ترکش بخورد و به شهادت برسد، باید مانند یک رزمنده باشد. عکاسانی که در جبهه موفق بودند، این ویژگی‌ها را داشتند که

پدر و استاد داشت. او وقتی عکس‌ها را دید تعجب کرد و به من گفت آقای فریدونی ساواک طبقه بالا مستقر است؛ اگر عکس‌ها را ببیند هم شما و هم من در دردسر خواهیم افتاد.

چگونه گذر شما به دفاع مقدس افتاد؟

بنده در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده بودم. خودم را در انقلاب سهیم می‌دانستم. اوایل جنگ در قسمت لابراتور مشغول بودم و دیدم که تعداد زیادی از مردم به عنوان بسیجی به جبهه اعزام می‌شوند. من هم به سردبیر خودم گفتم اگر اجازه بدهید به عنوان عکاس به جبهه بروم. سردبیر گفت شما که عکاس نیستید! تقریباً ۳۰ یا ۴۰ روز گذشت که برای جبهه درخواست عکاس دادند. سردبیر ارشد این خبر خوشحال کننده را به من داد و گفت یکی از همکارها حاضر به رفتن به جبهه نشده؛ آیا شما حاضرید بروید؟ قبول کردم. دوربین را به دست گرفتم و وارد جنگ شدم. وقتی که جنگ به صورت رسمی شروع شد، من هم در عملیات‌های کوچک و بزرگ بودم و در عملیات‌های غرب کشور حضور داشتم. در عملیات والفجر مقدماتی و ۳ یا ۴ عملیات دیگر مجروح شدم. خودم را ملزم به حضور در جبهه می‌دانستم. سال ۵۶ ازدواج کردم. سال ۵۸ دو تا فرزند داشتم. من تجربه عکاسی داشتم و فکر می‌کردم به جای اینکه اسلحه به دست بگیرم



آیا در آن دوران کسانی بودند که به شما اجازه ندهند تصویرشان را ثبت کنید؟

خدا را شکر، ارتباط من با بچه‌ها صمیمی بود. هیچ وقت این اتفاق نیفتاد. مگر در منطقه محرمانه، که در آنجا چهره رزمندگان را در حال نیایش، خوابیدن، نماز خواندن یا ورزش کردن نشان می‌دادیم و سعی می‌کردیم با کادر بسته این کار را انجام دهیم. جبهه‌های جنوب آب و هوای گرم و صمیمی داشت و از تمام لحظات رزمندگان در هنگام آماده شدن برای عملیات عکاسی می‌کردم. وقتی می‌گفتند در جنوب عملیات انجام می‌شود، خوشحال می‌شدم و از لحظه‌ای که نیروها وسایلشان را جمع می‌کردند، کوله پشتی‌هایشان را می‌بستند، وضو می‌گرفتند و نماز شهادت

و برای هم شفاعت طلب می‌کردند. بدین گونه بود که لحظات زیبایی را ثبت می‌کردند. من هیچ وقت آن روزها را فراموش نمی‌کنم و تا لحظه‌ای که زنده هستم با آنها زندگی می‌کنم. ان شاء الله شهدا در آن دنیا شفیع ما باشند.

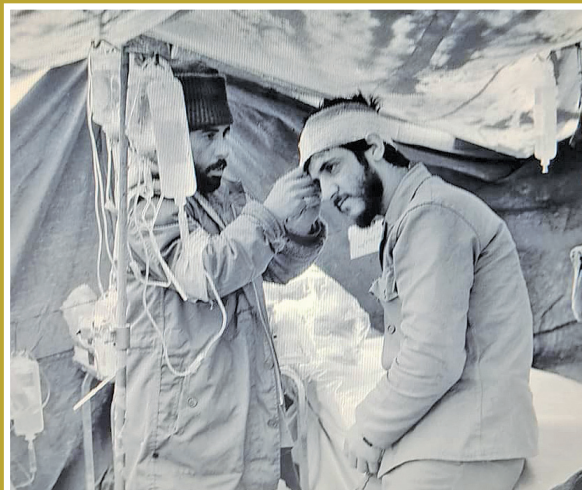
به عنوان کسی که از تلخی‌ها و شیرینی‌های جبهه عکاسی کردید، از فضای جبهه و جنگ برایمان بگویید؟

جنگ اتفاق خوبی نیست و امیدوارم که هیچ جای دنیا جنگ رخ ندهد. جنگ به ما تحمیل شد و ما برای دفاع به جبهه رفته بودیم. من مظلومیت بچه‌ها را با عکس‌هایم در کتاب نشان دادم. من با بچه‌های جبهه زندگی می‌کردم. وقتی مجروح می‌شدند، مانند این

موفق شدند. بعضی از عکاس‌ها که به اجبار به جبهه آمده بودند، در زمان جنگ به پشت جبهه می‌آمدند و عکس‌های ساختگی می‌گرفتند. تعدادی از عکاس‌ها بودیم که چون به صورت داوطلبانه و به عنوان بسیجی اعزام شده بودیم، با رزمنده‌ها هیچ فرقی نداشتیم و همیشه در خدمت نیروها بودیم. ما از ۴۸ ساعت قبل از عملیات، وارد منطقه می‌شدیم، یک لباس صفر سربازی می‌پوشیدیم و مانند سایر رزمنده‌ها وظایف مان را انجام می‌دادیم. به همین دلیل ارتباط صمیمی بین ما و بچه‌های رزمنده به وجود آمد. نزدیک بودن من به رزمندگان یکی از عوامل موفقیتیم بود و این صمیمیت بعد عاطفی عکاسی را بیشتر کرده بود. عکاسی جنگ با عکاسی خبری و مجازی

دوربین به دست می‌گیرم. عملیات به عملیات در منطقه برای من تجربه بود و توانستم تا پایان جنگ در خدمت رزمنده‌ها و جبهه و جنگ باشم. ۲۵ هزار فریم از آغاز جنگ تا آزادی اسرا نگاتیو داشتم. سال ۹۴-۹۳ انجمن عکاسان کتابی با عنوان «عکاسان جنگ» به نام «علی فریدونی» چاپ کرد. حدود ۱۷۰ یا ۱۸۰ عکس در آن کتاب چاپ شد. تاریخ مصور جنگ بود و استقبال خوبی از آنها صورت گرفت. نگاه من به جنگ یک نگاه عاطفی بود. جنگ واقعاً یک جنگ تحمیلی بود. عکس‌های کتابم را که ببینید به شما کلی پیام می‌دهد. اساتیدی که این کتاب را نگاه می‌کردند، دیدگاه‌شان این بود که من یک نگاه مهربانانه و عاطفی به جنگ داشتم. هر کسی کتاب را ورق بزند

من چند بار در عملیات های مختلف مجروح شدم. امیدوارم این ترکش ها من را در روز قیامت شفاعت کنند. از ناحیه ران، کمر و سر، ترکش خوردم؛ با این حال تمام مدارک جانبازی خودم را پاره کردم و به دنبال درصد و سهم نبودم؛ من با خدا معامله کردم



می خواندند، در کنارشان بودم، گریه می کردم و با ذوق لحظات را ثبت می کردم. متأسفانه در غرب مشکلاتی وجود داشت. ستون پنجم در آنجا بود، اما در جنوب مشکلات کمتر بود. تیر و ترکش خوردن بچه ها و به شهادت رسیدن آنها در کنارم یکی از تلخ ترین لحظات زندگی من بود. طوری که آن روز، اصلاً نمی توانستم عکاسی کنم. روی جلد کتاب من لحظه شهادت یک بسیجی ۱۶ ساله در شلمچه چاپ شده. این عکس بسیار زیباست. با وجود اینکه لحظه شهادت ترسیم شده، اما عکس آنقدر حرف دارد و معنوی است که توانسته روی جلد کتاب قرار بگیرد. لحظه وداع یک بسیجی که سرش را روی پای امدادگر گذاشته بود و می گفت که او را شفاعت کند. یک ارتباط عاطفی برقرار می شود، به آسمان نگاه می کند و آن آخرین نگاه اوست.

جانباز چند درصد هستید؟

من چند بار در عملیات مختلف مجروح شدم. امیدوارم این ترکش ها من را در روز قیامت شفاعت کنند. من در بیمارستان مصطفی خمینی و بیمارستانی در کرمانشاه بستری بودم. از ناحیه ران، کمر و سر، ترکش خوردم. با این حال تمام مدارک جانبازی خودم را پاره کردم و به دنبال درصد و سهم نبودم. من با خدا معامله کردم.

آیا خانواده پس از مجروح شدن شما، مانع رفتن دوباره تان به جبهه نمی شدند؟

بله. قطعاً این اتفاق می افتاد. همسرم ۱۴ ساله بود که با من ازدواج کرد. خاله من به همسرم می گفت: شما مقصر هستی. درخواست طلاق بده تا دیگر همسرت به جبهه نرود. آنها نتوانستند من را متقاعد کنند که به جبهه نروم، چون همسرم در یک خانواده مذهبی بزرگ شده بود. ما در محله عباسی دختیاریت زندگی می کردیم. منطقه ما را بمباران کرده بودند و شیشه های خانه ما شکست و همسرم سگته کرد. با صدای گریه بچه ها، همسایه ها به داد همسرم رسیدند و او را به بیمارستان بردند. تا مدتی همسرم به روان پزشکی مراجعه می کرد. او بارها از هوش رفت. این ها از آثار دفاع مقدس است که تاکنون در خانواده ما باقی مانده است.

آیا تا الان نمایشگاه برگزار کردید؟

در دوران دفاع هر ساله نمایشگاه های گروهی برگزار می کردیم. بعد از جنگ نیز در هفته دفاع مقدس این نمایشگاه های گروهی برگزار می شد. اما در سال ۸۹ زمانی که بازنشسته شدم در خانه هنرمندان یک نمایشگاه انفرادی برگزار شد. در آنجا، یکی از هفت هنرمند برتر شدم و مدرک درجه یک هنرمندی دریافت کردم که معادل مدرک دکتری است. من الان جزو هنرمندان پیشکسوت محسوب می شوم.

در بحث عکاسی انقلاب و جبهه چه کسانی را می شناسید و چه استادهایی را در این عرصه داشتید؟

آقای صادقی که من او را سردار عکاسان جنگ می دانم، از اول جنگ تا پایان آن، پا به پای ما در جبهه بود. مثل همدیگر بودیم. صمیمی بودیم و هنوز هم ارتباطات ما ادامه دارد. او یکی از عکاسان پرکار دفاع مقدس است که از روز اول

جنگ در خرمشهر بود و تا عملیات مرصاد کار خود را ادامه داد. آثار بسیار ارزشمندی از او ثبت شده است. آقای ظهیرالدینی خبرنگاری ایرنا، آقای کریمی، آقای هاشمی و آقای نجفی زاده از کیهان و عکاس روزنامه اطلاعات از جمله افرادی بودند که می توان از آنها یاد کرد. اما چون خبرنگار ایرنا بودیم وظیفه من دوچندان بود. در خبرنگاری رسمی کشور بودیم و از ما می خواستند حضور مداوم داشته باشیم. بعد از دو سال که در جبهه بودم، دیگر از هیچ چیز نمی ترسیدم. گاهی با بچه های خط شکن و رزمنده به خط اول می رفتم و هر لحظه انتظار شهادت داشتم.

آیا شجاعت شما در هشت سال دفاع مقدس، باعث موفقیت تان بعد از آن شد؟ جایی بود که خیلی از عکاسان برای عکاسی نروند، اما شما بروید؟

من بعد از تجربه ای که کسب کرده بودم جزو اولین کسانی بودم که برای عکاسی جنگ آمریکا به عراق رفتم. فکر می کردم مانند جنگ خودمان است و ما آزاد هستیم از هر چه می خواهیم عکس

بگیریم. فکر نمی کردم که فضا بسته باشد و هر جا لازم بدانند کار می کنیم. همچنین وقتی که طالبان اولین بار به افغانستان حمله کرد، در آنجا بودم و تجربه خوبی کسب کردم. اما هیچ کدام از این تجربه ها مانند جنگ خودمان نبود. جنگ ما تاریخی و در دنیا بی نظیر بود. تمام رزمایش ها شبانه انجام می شد. هیچ کدام از عملیات های ما در روز انجام نشد. عراقی ها در عملیات والفجر ۸، از ایده ما استفاده کردند، اما نتوانستند و محاصره شده و خیلی ها قتل عام شدند.

آیا وقتی که برای تهیه عکس به عراق و افغانستان رفتید، وضعیت و مراتب بدتر از جنگ خودمان برایتان پیش آمد؟

ما با هوایما به عراق رفتیم. آنجا ما را سوار اتوبوس کردند و به جایی که عراقی ها تشخیص می دادند، بردند. هر کدام از خبرنگاران دو محافظ داشتند. برای اینکه فقط کارهایی را انجام دهیم که آنها می خواهند. در افغانستان نیز به صورت قاچاقی با بچه های مجاهد به کابل رفتیم. از زاهدان سه روز در راه بودیم تا به کابل برسیم.

لباس افغان ها را پوشیدیم و مرا در انتهای خودرو جا دادند و پس از آنکه با عبور از تپه ها و قلعه ها به کابل رسیده و به محل اقامت رفتیم، متوجه شدیم برق و آب ندارند. مجبور شدیم به مأمور برق پول بدهیم تا بتوانیم چند ساعت تبلت ها و باتری های خودمان را شارژ کنیم.

۲۵ هزار فریم عکس داشتید؟ چگونه آنها را تهیه کردید؟

نگاتیو با دیجیتال کاملاً فرق می کند. ما تحریم بودیم و باید صرفه جویی می کردیم. این مقدار نگاتیو را ثبت کردم. باید یک نگاه خوب پشت سوژه عکس می بود تا روی خروجی برود. امروز هر عکاس یک دوربین دیجیتال دارد، صدها فریم عکس می گیرد تا یک گزارش تصویری ۲۰ عکسی روی خروجی برود. ۲۵ هزار فریم عکس من در آرشیو خبرگزاری ایرنا موجود است.

کجا حال شما را برای عکاسی خوب می کرد؟

زمانی که در جمع بچه های رزمنده بودم و



عکاسی جنگ بسیار سخت‌تر از رزمندگی است. موقع بمباران، رزمندگان به دنبال جان پناه هستند که ترکش نخورند. اما عکاس باید بایستد و آن لحظه‌ها را برای نسل آینده و تاریخ ثبت کند. عکاسی جنگ بسیار سخت و دشوار است. هر کسی نمی‌تواند عکاس جنگ باشد. در دوران جنگ هم همین طور بود. ما حتی در خبرگزاری‌هایمان منزوی بودیم. بعدها وقتی مدیر عامل ایرنا عوض شد، هیچ ارزشی برای ما قائل نشد. درخواست کردم فرزند من در قسمت آرشیو خبرگزاری مشغول به کار شود، اما متأسفانه این کار هم انجام نشد و الان دو سال می‌شود که فرزندم بیکار است. سربازی یکی از فرزندانم را با سختی خریدم. یکی از آنها هم به سربازی رفت. لطف خداوند شامل حال من شده که از هیچ امکاناتی استفاده نکردم. من هیچ توقعی از بنیاد شهید و رسانه‌ها نداشتم. نمی‌دانم فرهنگ دفاع مقدس و آن زیبایی‌ها کجا رفته است!

دلستان برای حال و هوای دفاع مقدس تنگ می‌شود؟

صد درصد دلتنگ هستم. من در جبهه و در کنار نیروها آرامش داشتم. می‌خواستم یکی از عملیات‌ها برای انجام عکاسی به جبهه بروم. همسرم کسالت داشت، به من می‌گفت دیگر کافی است، نرو. چه کسی بچه‌هایت را بزرگ کند. به عملیات رفتم. من بیشتر اوقات به خانواده خبر نمی‌دادم که به جبهه می‌روم. عملیات‌ها محرمانه بودند و خانواده‌ها خبر نداشتند که من به جبهه رفته‌ام. با صدای مارش عملیات، تازه خانواده و همسرم متوجه حضور من در جبهه می‌شدند. چون نظامی بودیم نباید حتی به نزدیک‌ترین فرد خودمان، در مورد زمان عملیات می‌گفتم.

در حال حاضر که بازنشسته شدید، چه کار می‌کنید؟

با بچه‌ها و جوانان ارتباط برقرار و به آنها کمک می‌کنم. مهم‌ترین مسأله کاری من جمع‌آوری و نگهداری آثار دفاع مقدس است. دوستان ۱۷ یا ۱۸ سال است که انجمن عکاسان را تأسیس کرده‌اند. انجمن با بضاعت بسیار اندک کار را ادامه می‌دهد. دوستان زیر نظر بنیاد شهید، نگاتیوها را ساماندهی می‌کنند که از بین نرود. شاید ۳۰ درصد از نگاتیوها از بین رفته است و انجمن آنها را بازسازی، نگهداری و کارشناسی می‌کند. انجمن عکاسان تنها ارگانی است که به فکر نگهداری عکس‌های جنگ بوده است. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی آن زمان به غرفه کتاب ما در نمایشگاه کتاب آمد، من خطاب به وی گفتم آیا یک کتاب بابت تبلیغات جنگ، برای جوانان و تاریخ ما چاپ شده است؟ انجمن عکاسان با بودجه کم این کار را آغاز کرده است، حداقل از لحاظ معنوی به ما کمک کنید. در پاسخ، اطرافیان ما را دعوت به سکوت کردند. متأسفانه ما در بحث گسترش فرهنگ جبهه فقط شعار دادیم و حرف ما به عمل منجر نشده است.

عکاسی جنگ بسیار سخت‌تر از رزمندگی است. موقع بمباران، رزمندگان به دنبال جان پناه هستند که ترکش نخورند؛ اما عکاس باید بایستد و آن لحظه‌ها را برای نسل آینده و تاریخ ثبت کند. عکاسی جنگ بسیار سخت و دشوار است. هر کسی نمی‌تواند عکاس جنگ باشد. در دوران جنگ هم همین طور بود.



فواره می‌زد یکی از بچه‌ها با اشاره انگشت گفت، امکان ندارد زنده بماند.

از فرماندهان جنگ عکسی دارید؟

بنده نیروی مردمی بودم، بیشتر در کنار رزمنده‌ها بودم. روستایی بودم و بیشتر با بچه‌ها زندگی می‌کردم.

بعد از جنگ کجا مشغول شدید؟ خلاصه در کنار رزمنده‌ها بودن را چگونه حل کردید؟

من به سختی این خلاصه را پر کردم. با انجمن‌های مختلفی، از جمله انجمن عکاسان، به شهرستان‌ها می‌رفتم و با خانواده‌های شهدا دیدار می‌کردم. در کرمان به خانه مادری رفتیم که ۳ فرزند شهید داشت و همسرش هم به شهادت رسیده بود. عکس بچه‌ها و همسرش بالای سرش بود. این دیدار انرژی بسیار خوبی به من داد.

عکاسان دفاع مقدس چه کار می‌کنند؟ چرا منزوی شده‌اند؟ شما به عنوان عکاس جنگ از رسانه‌ها چه توقعی دارید؟

برگشتیم. برای رفتن آماده می‌شدیم که دیدیم ۴ میگ از بالای سر ما عبور کردند، با خودم گفتم خدا رحم کند، چادر بچه‌ها لو رفته است. کمتر از چند ثانیه صدای انفجار شنیدیم. بلافاصله سوار ماشین شدیم، چند دقیقه طول کشید تا بالای سر بچه‌ها برسیم. همه شهید شده بودند. من به عینه صحرای کربلا را دیدم. هزار و ۲۰۰ نفر از بچه‌های ما آنجا مستقر شده بودند، چادرهایشان مثل روز عاشورا آتش گرفت و بمباران شد. بچه‌ها فریاد می‌کشیدند و قطعه قطعه آنها را جمع می‌کردند. اشک ریختم و آن صحنه را ثبت کردم. این صحنه برای من بسیار تلخ بود. کارت شناسایی رزمندگان برای من یک عکس خاص است.

همچنین عکس لحظه شهادت بسیجی ۱۶ ساله، در عملیات کربلای ۵ در شلمچه، در سه راه شهادت روی زانوی امدادگر بسیجی به نام آقای اسلام توس نیز یکی از عکس‌های خاص بود. قبل از آنکه به خط برویم، عراق پاتک و با خمپاره ۶۰ خارکیز را زده بود. کسی جرأت خروج از خارکیز را نداشت. از این نوجوان خون

باعشق در کنار هم می‌نشستیم، می‌خندیدیم، سفره پهن می‌کردیم و در لیوان‌های پلاستیکی چای می‌خوردیم، این لحظه‌ها برای من بسیار لذت‌بخش بود. همه مهربان، بی‌آلایش و خاکی بودند. همه یکسان بودند. با آن فضا زندگی می‌کنم و در زندگی‌ام حال و هوای آن روزها حاکم است. عده‌ای می‌گویند تو در حال و هوای ۵۸ مانده‌ای! می‌گویم من دوست ندارم از آن خاطرات و رزمندگان دور شوم. آن روزها بهترین لحظات زندگی من بود.

یکی از عکس‌هایی که شما در هشت سال دفاع مقدس خیلی دوست داشتید، کدام است؟

من اکثر عکس‌هایم را دوست دارم و عاشق‌شان هستم. با آنها زندگی و درد دل می‌کنم. روز دوم یا سوم عملیات مسلم بن عقیل در غرب، در کنار رودخانه چادر زده بودیم، بچه‌ها مستقر شده بودند، نیروهای کمکی آمده بودند و ما در ارتفاعات بودیم. صبح برای عکاسی رفتیم و موقع ناهار و نماز

«عقاب‌ها»، «دکل»، «سجاده آتش»، «دیده‌بان» و از طرفی دیگر برخی از آثار تلویزیونی، خوش است. آثاری که بعد از گذشت سال‌ها همچنان برای مردم نوستالژی دارند: از «گل پامچال»، «سفر به چراه» و «بهترین تابستان من» تا «بازگشت پرستوها»، «خاک سرخ»، «سیمرغ» و «در چشم باد».

البته کارهایی مثل «وضعیت سفید» و «مینو» هم که در این سال‌ها ساخته شدند که گوشه‌ای هر چند گذرا از آن واقعیت بزرگ را به نمایش گذاشتند. در میان کم‌کاری‌ها، این نکته را اضافه کنید که شهدای بسیاری داریم هنوز شناخته نشده‌اند. شناسنامه‌شان گاهی به اندازه نام کوچک و خیابان، اعتبار دارد. به تعبیر بسیاری از کارشناسان اگر این شناخت و پرداخت درست اتفاق نیفتد رفته رفته قافیه را به تحریف‌های رسانه‌های غربی می‌بازیم. نوجوان و جوان ما را درگیر توهمات رسانه‌ای‌شان خواهند کرد.

در این میان باید به نکاتی همچون افزایش تمرکز بر ساخت آثار کیفی و اثرگذار درباره قهرمانان دفاع مقدس، صدور فرهنگ و ارزش‌های قوام‌بخش دفاع مقدس به سایر کشورهای جهان و جمع‌آوری تاریخ شفاهی مربوط به خیرین اثرگذار در طول دفاع مقدس توجه شود. شاید از همه این‌ها مهم‌تر بها دادن به فیلم‌سازان این حوزه است و تجهیزاتی که باید در اختیار داشته باشند.

همین چندی پیش بود که هادی حجازی‌فر در جریان ساخت «موقعیت مهدی» به صراحت در

این کم‌کاری‌ها و کمبودها تا جایی پیش رفته که بارها در کنداکتور هفته دفاع مقدس جز نوستالژی و سریال‌های تکراری از مجموعه دفاع مقدس خبری نبوده است.

یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که چقدر سینما و تلویزیون برای نمایش جان‌فشان‌ها و رشادت‌های یادگاران هشت سال دفاع مقدس کام برداشته‌اند؟

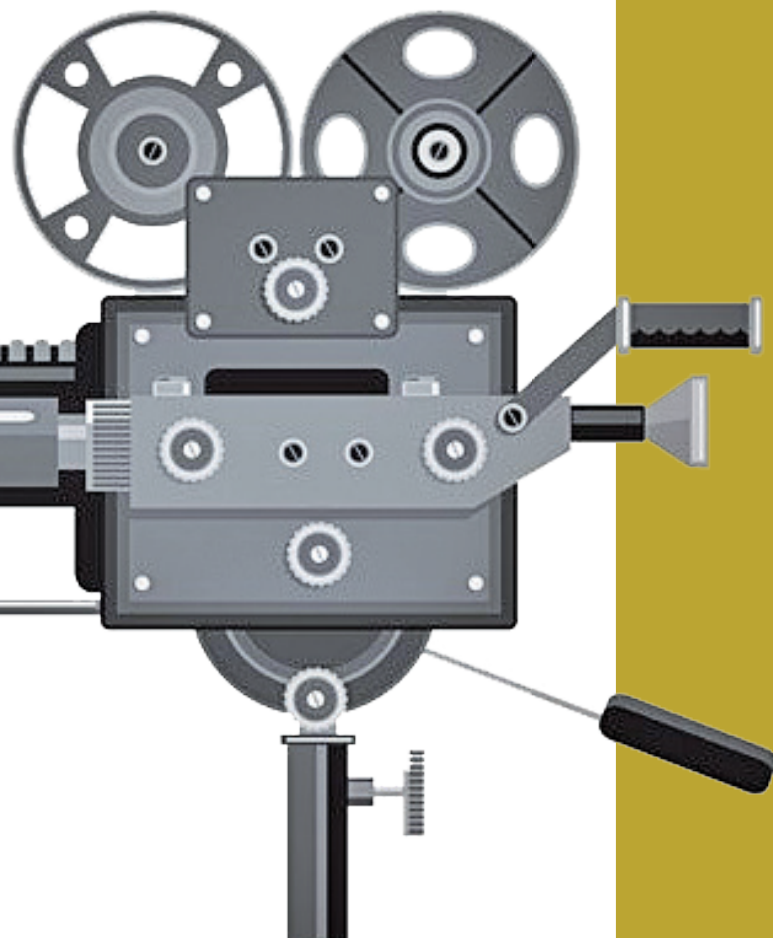
این ضعف در پرداختن به جبهه و جنگ آنقدر محسوس است که مدیران فرهنگی کشور بارها به این کم‌کاری‌ها اشاره کرده‌اند. اما چقدر این اشاره‌ها و اعتراف‌ها کارساز است. وقتی برای پاسداشت و بزرگداشت ۴۱ ساله شدن دفاع مقدس باید هنوز به آرشیو برنامه‌ها، سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی که تا به حال ساخته شده، نگاهی بیندازیم، نکته بسیار غریبی دستگیرمان می‌شود که چرا کماکان باید «بوی پیراهن یوسف»، «دکل» و خیلی از نوستالژی‌ها پخش شوند.

بعد از مدت‌ها «تک‌تیرانداز»، «منصور» و امسال «موقعیت مهدی» و «دسته دختران» به سینما آمدند. بسیاری دیدند که با معرفی قهرمانانی مثل شهید ستاری و شهید باگری چقدر می‌توانند موفق باشند. تا جایی که تمام جوایز جشنواره را هادی حجازی‌فر و همکارانش درو کردند.

البته می‌توانست برای «دسته دختران» منبر قیدی با آن عقبه خوب در «ویلی‌ها» هم اتفاقات خوبی بیفتد. یا برای «هناس» تجربه جدید محمدرضا شفا تهیه‌کننده «دیدن این فیلم جرم

مجتبی برزگر

بیش از چهار دهه از دوران جنگ تحمیلی می‌گذرد و کارهای متعددی از آن دوران روی پرده نقره‌ای سینما رفته و تلویزیون هم کارهایی را روی آنتن برده است. اما همواره این نقد به آثاری وجود دارد که آن عمق لازم را برای تأثیرگذاری روی اقشار مختلف خصوصاً نوجوانان و جوانان نداشته است. حتی بعضاً برخی از مسئولان فرهنگی کشور بارها اعتراف کرده‌اند کوتاهی اتفاق افتاده! مصداق بارز آن علی‌عسکری رئیس سابق سازمان صداوسیما بود که ضمن اشاره به کم‌کاری‌های این رسانه نسبت به عدم شناخت قهرمانان جنگ و پاسخ به چرایی‌های جوانانی که جنگ را ندیده‌اند و تحریف‌هایی که توسط رسانه‌های غربی اتفاق می‌افتد؛ تلویحاً پذیرفت در این سال‌ها کار عمیق و تأثیرگذاری را برای احترام به دفاع مقدس روی آنتن نبرده‌اند.



بعد از مدت‌ها «تک‌تیرانداز»، «منصور» و امسال «موقعیت مهدی» و «دسته دختران» به سینما آمدند. بسیاری دیدند که با معرفی قهرمانانی مثل شهید ستاری و شهید باگری چقدر می‌توانند موفق باشند. تا جایی که تمام جوایز جشنواره را هادی حجازی‌فر و همکارانش درو کردند

برنامه‌ای گفت: «دیگر از ۱۰ کیلومتری آثار دفاع مقدس هم رد نمی‌شوم. عاشورا آخرین کار من به عنوان کارگردان و بازیگر در حوزه دفاع مقدس است. (این صحبت‌ها در حالی اتفاق افتاده که بارها در این مدت به خاطر لوکیشن و خیلی از امکانات و مشکلات دیگر، سریال متوقف شده یا روند فیلم‌برداری کند پیش رفته است.)

البته نسبت به این نکته کارگردانان دیگری گلایه داشتند. پروژه‌هایی مثل شهید صیاد شیرازی هم بعد از گذشت ۱۰ سال هنوز به مرحله تولید نرسیده، هر چند تهیه‌کننده توانمند و قدیمی مثل حبیب‌والی نژاد جایگزین شده اما هنوز خبری از نام کارگردان و حتی شروع پیش‌تولید هم نشده است. برخی از کارهای دیگر هم سرزبان‌ها آمد. مثل شهید باقری، شهید تهرانی‌مقدم و شهید زین‌الدین که به تازگی اعلام شد. اما هنوز آن‌ها هم به سرانجامی نرسیده! شاید مثل خیلی از پروژه‌های تلویزیونی و سینمایی، بیشتر برای ارائه برنامه صرف، رسانه‌ای می‌شوند.

است» هم جوایزی دربر داشته باشد که شاید به تعبیر خودش این فیلم در جشنواره خوب دیده نشد. بازی خوب مریلا زارعی در نقش همسر شهید هسته‌ای «رضایی نژاد» و شجاعت پرداختن به سبک زندگی این خانواده شهید، خودش ستودنی بود، چه برسد به اینکه داوران جشنواره می‌توانستند جایزه شجاعت پرداخت سوژه را به کارگردان و عوامل این کار اختصاص دهند.

قهرمان اصلی جشنواره امسال، جایزه‌های خوبی گرفت؛ اگرچه می‌توانست جایزه بهترین کارگردانی را نیز از آن خود کند که داوری‌ها آن را نصیب رضا میرکریمی برای فیلم «نگهبان شب» کرد.

اما نکته اینجاست چرا آنقدر این آثار کم و ناچیزند؟ مگر بودجه‌ای اختصاص پیدا نکرده تا درباره ارزش‌هایمان کار بسازیم. در صورتی که عمده سریال‌های ساخته شده و فیلم‌های روی پرده، نشان می‌دهد بودجه و امکانات کارهای ارزشی خرج کارهایی می‌شود که نه ماندگاری دارند و نه ارزشی را به مخاطب‌مان انتقال می‌دهند.

در میان این همه کار، هنوز دل مخاطب به

”

دفاع مقدس

الزامات، جاهای خالی

وراه‌های رفته



وجود می آورد.

مسئولان فرهنگی کشور می توانند با حمایت از ساخت برنامه‌ها و فیلم‌های ماندگار و فاخر در حوزه دفاع مقدس، گوشه‌ای از معرفت نهفته روزهای جنگ تحمیلی را به تصویر بکشند. جایی که واقعاً رزمندگان به باور رسیده بودند که برای ماندگاری اسلام و مسلمین می‌جنگند نه به طمع قدرت و جنگ‌افروزی!

این حقیقت واضح و روشن دفاع مقدس را می‌توان از پذیرفتن قطعنامه توسط حضرت امام (ره) پذیرفت که هیچ‌گاه انقلاب اسلامی به دنبال جنگ نبوده و فقط برای حفظ تمامیت ارضی و مام وطن پای به میدان کارزار گذاشته است. حالا که سه دهه از دوران جنگ تحمیلی می‌گذرد هنوز تلویزیون یک کار عمیق تأثیرگذار برای القای مفاهیم و معرفت‌های ناب جبهه‌های حق علیه باطل انجام نداده تا جوان امروز بهتر بتواند در مقابل شبه‌افکنی‌های اهریمنان زمان سر بلند کند و فریاد بزند که چرا دفاع ما مقدس شد؟

غریب واقع شدن عرصه دفاع مقدس با آن همه شاخصه ارزشمند در تلویزیون و سینما به ضرر نسل جدید تمام می‌شود اما از آن رشادت‌های بزرگمردان تاریخ که جان بر کف گذاشتند و نام‌شان را در تاریخ ثبت کردند، کم نمی‌کند. اما این واقعه بزرگ تاریخی به تکرار و یادآوری نیاز دارد. تکراری که نسل جوان هم بدانند در آن مقطع تاریخی چه اتفاقاتی در جبهه می‌افتاد

که سریالی به سختی برای این بزرگمرد تاریخ ساخته شد در جنگ تحمیلی بسیار وجود دارند. جوان امروز به مفاهیم آن دوران بسیار نیازمند است، چرا که رسانه‌های غربی به دنبال از بین بردن آن آرمان‌ها و ارزش‌های بلندند. هر روز برنامه‌ای را ترتیب می‌دهند که طعم شیرین مفاهیم ارزشمندش را با دروغ‌پردازی‌های نمایشی، تلخ کنند.

حالا چرا این آثار جذابیت دارند. فیلم اول می‌شوند و مردم با قهرمانان‌شان هم‌ذات‌پنداری می‌کنند؟ یا اینکه چرا آنقدر ضرورت دارد امروز

را در تاریخ ثبت کردند، کم نمی‌کند. این واقعه بزرگ تاریخی به تکرار و یادآوری نیاز دارد. تکراری که نسل جوان هم بدانند در آن مقطع تاریخی چه اتفاقاتی در جبهه می‌افتاد.

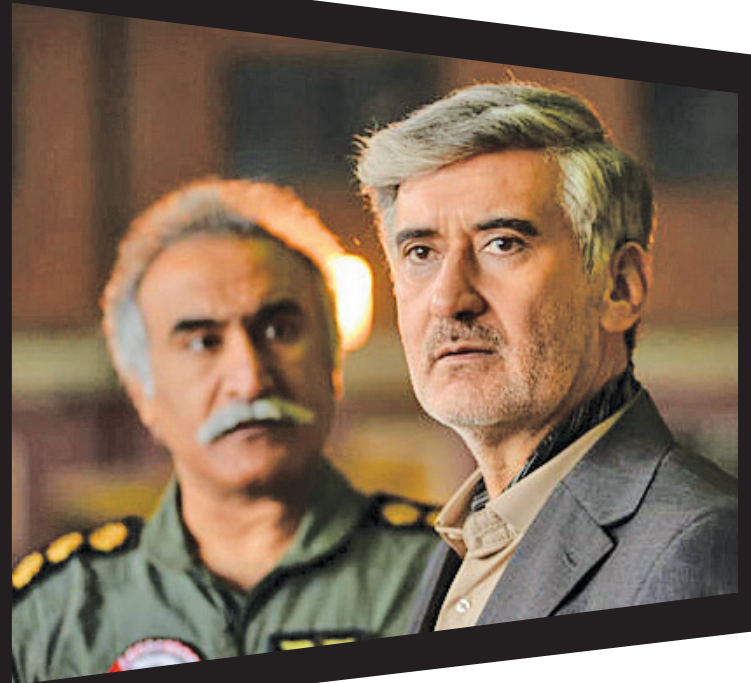
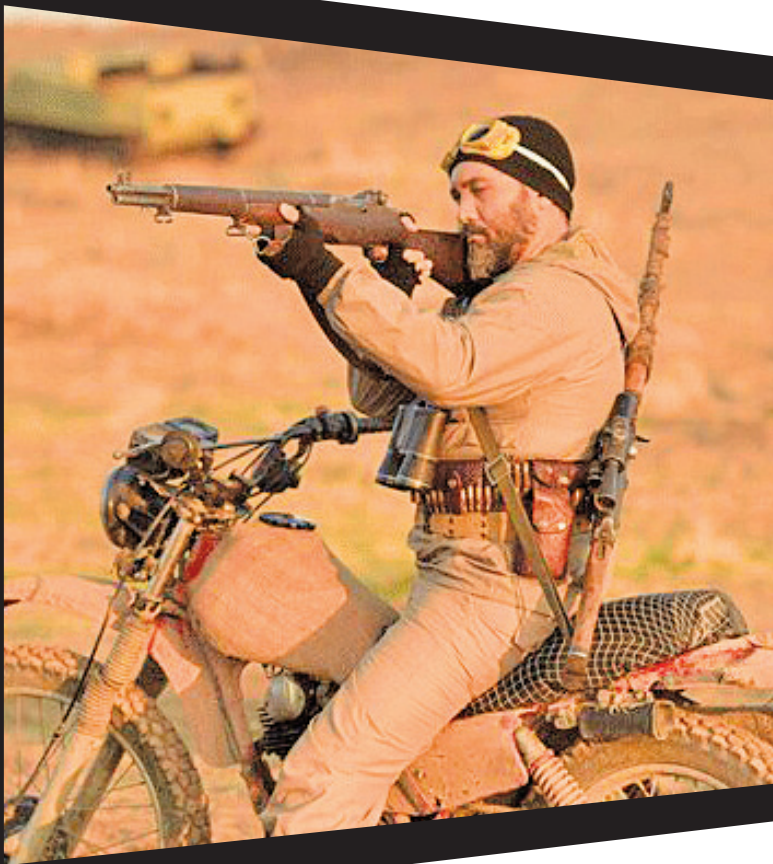
سینما و صدا و سیما وظیفه فرهنگسازهای باشکوه و مؤثر در جلوگیری از اتفاقات ضدفرهنگی غربی‌ها را برعهده دارند. هنوز در سریال یا فیلمی آنقدر مؤثر و عمیق نپرداختیم و نگفتیم و نشان ندادیم که جوان امروز متوجه شود که چرا به دفاع ما می‌گویند «مقدس»؟

فیلم‌سازان گران سنگی در این حوزه کارهایی را ساخته‌اند که هنوز ماندگارند اما چرا به جای

چرا که هر باره در خبرهایشان می‌آید و برخی از این کارها هنوز در مرحله تحقیق و نگارش‌اند و معلوم نیست چه زمانی راه می‌افتند؟ موضوع مهم‌تری از حفظ و تمامیت ارضی کشور وجود دارد؟ در حالی که برخی از سازندگان این آثار گلایه دارند که توسط پشتیبان و دست‌اندرکاران مربوطه، حمایت نمی‌شوند، هنوز اصرار داریم از تاریخ قاجاریه کارهایی بسازیم. روایت آن تاریخ تمامی ندارد. بودجه و امکانات برای ساخت این کارها بسیج می‌شود اما معرفی شهدا هنوز زمین مانده!

آنقدر فیلمسازان جنگی برای ساختن اثرشان بارها به سختی کار را به سرانجام رسانده‌اند که گاه ترجیح می‌دهند یا کار نکنند یا به سراغ این کارها نروند. اتفاقی که برای یدالله صمدی در جریان ساخت سریال «شوق پرواز» افتاد یا فیلم‌سازی مثل «احمد مرادپور» که در خیبر، حضر آبادان و عملیات رمضان و والفجر و خیلی از اتفاقات دیگر جنگ را فیلمبرداری و عکاسی کرده‌اند، اما این روزها نمی‌خواهند حتی گفت‌وگو کنند.

برای معرفی شهدا و روایت جنگ، کم‌کاری شده و این غفلت و کوتاهی محرز است. همه مقصرند، چه آن فیلمسازی که به ساخت چند اثر آپارتمانی کلیشه‌ای و تکراری بسنده می‌کند چه آن نویسندگانی که امروز را به دیروز ترجیح می‌دهد، چه



البته ما در این سال‌ها کارهایی هم ساخته‌ایم که هنوز به آنها ارجاع می‌شود. با اضافه شدن «موقعیت مهدی»، «دسته دختران» و حتی «هناس»، «تک تیرانداز» و «منصور» قهرمانان و نگاه‌های جدیدی هم به این عرصه اضافه شد. اما چرا هنوز مردم «عقاب‌ها» و «موج مرده» و «آژانس شیشه‌ای» را دوست دارند؟ چون از آن اصالت و شجاعت در پرداخت برخوردار بودند.

همچنان رکورد فیلم در تعداد مخاطب با فیلم‌های دفاع مقدسی دهه ۶۰ است. دوره‌ای که می‌توان لقب جایگاه افسانه‌ای سینمای ایران را روی آن گذاشت. هیچ‌وقت از خاطره‌ها فراموش نخواهد

به آنها پرداخته شود؛ چون این فیلم‌ها جلوی شائبه‌افکنی رسانه‌های معاند و گستردگی ابهام‌های مجازی بی‌پاسخ را می‌گیرد.

هنوز سؤال‌های بسیاری است که اصلاً چرا جنگیدیم و چرا ۸ سال جنگ ادامه پیدا کرد و اصلاً چرا آنقدر به این دفاع بها می‌دهیم و می‌گوییم دفاع‌مان مقدس بوده است؟ البته فیلم‌سازان گران سنگی همچون مرحوم رسول ملاقلی‌پور و ابراهیم حاتمی‌کیا کارهای هنری درخشانی را به یادگار گذاشته‌اند.

دفاع مقدس هزاران درس و آموزه ناب در درونش نهفته است که استفاده فرهنگی و هنری از این دریای بی‌کران معرفت تأثیرات شگرفی در تربیت، تعلیم و اصلاح سبک زندگی جامعه به

تکرار مکررات دوباره دست به کار نمی‌شویم کاری جدید و اتفاقی جدید را خلق کنیم؟

هنوز فیلم‌سازانی در خانه نشسته‌اند و منتظرند سوژه و طرح خوب و اندیشمندانه‌ای تصویب شود، شرایط آن را فراهم کنند و دوباره پشت دوربین قرار بگیرند. اگر نگاهی به دور و برمان کنیم این سؤال برابیمان به‌وجود می‌آید چرا کارهای فاخر تعدادشان به انگشتان دست رسیده؟ در صورتی که دفاع مقدس و خیلی از اتفاقات دیگر مذهبی و دینی ما هزاران درس و آموزه ناب در درون‌شان نهفته است. استفاده فرهنگی و هنری از این دریای بی‌کران معرفت، حتماً برای اصلاح سبک زندگی جامعه نیازمند این آموزه‌هاییم.

قهرمانان و سلحشوران بسیاری در دوران دفاع مقدس فقط نام‌شان را شنیده‌ایم و از کنار خاطرات‌شان گذرا عبور کرده‌ایم، مثل شهید بابایی

آن تهیه‌کننده‌ای که فقط ادعای رزمندگی دارد و از این راه برای منافع شخصی‌اش بهره می‌برد و چه آن مدیر و مدیرانی که برای ساکت کردن عده‌ای چفیه گردن می‌کنند و فریاد می‌زنند ما حافظ ارزش‌های دفاع مقدس هستیم اما امسال می‌رود و سال دیگری می‌آید و باز هم خبری نمی‌شود.

وقتی بازیگری از بی‌توجهی نسبت به امکانات جنگی و قابل استفاده در ساخت کارهای نظامی و دفاع مقدسی گلایه می‌کند یا نویسنده و کارگردانی مثل احمد مرادپور از در اختیار قرار گرفتن اسلحه و چند وسیله کاری در ساخت کار دفاع مقدسی ناراحت‌اند، همه گویای این است که پشتیبانان این عرصه، بیشتر از عمل به دنبال کار تبلیغاتی‌اند.

هر چند غریب واقع شدن عرصه دفاع مقدس با آن همه شاخصه ارزشمند در تلویزیون و سینما به ضرر نسل جدید تمام می‌شود اما از آن رشادت‌های بزرگمردان تاریخ که جان بر کف گذاشتند و نام‌شان

شد. وقتی ساموئل خاچیکیان تکنیسین باسابقه و کهنه کار سینمای ایران در سال‌های ابتدایی دهه ۶۰ که کشور همچنان تحت تأثیر انقلاب و جنگ بود، تصمیم گرفت که بر اساس وضعیت موجود یک فیلم جذاب و گیرا بسازد که موفق هم شد. جمشید این اکشن جنگی با حضور سعید راد، جمشید هاشم‌پور، شهاب عسکری و رضا رویگری همچنان یکی از رکوردداران بیشترین مخاطب در تاریخ سینمای ایران است.

در نیمه دوم دهه ۶۰، ابراهیم حاتمی‌کیا به عنوان یک استعداد شگرف از دل جریان فرهنگی انقلاب ظهور کرد و خیلی زود مورد توجه همگان قرار گرفت. او بعد از دو فیلم «هویت» و «دیده‌بان»، با «مهاجر» به تحسین و موفقیتی فراتر از انتظار در جشنواره فجر دست پیدا کرد و مورد توجه منتقدان قرار گرفت. فیلم، داستان دو رزمنده را روایت می‌کند که در جریان یک عملیات شناسایی وظیفه هدایت و کنترل از راه دور دو هواپیمای بدون سرنشین را بر عهده دارند و در این راه با چالش‌های متعددی روبه‌رو می‌شوند.

فیلم‌های رسول ملاقلی‌پور حال دیگری را به مخاطب داد و جهان دیگری از دفاع مقدس و فیلم‌های جنگی را به روی مخاطب باز کرد. شاید عصاره و جان‌مایه تمام فیلم‌های ملاقلی‌پور در فیلم «مزرعه پدري» دیده می‌شود. جمع‌آوردی از خشونت، جنگ، احساسات، شاعرانگی، روایت غیرمعمول و اعتراض که به نحو کارآمدی کنار هم نشسته‌اند.

دستاوردهای او چه در روایت، چه در اجرا و خلق لحظات و تصاویر منحصربه‌فرد است. از این جهت خیلی از منتقدان مزرعه پدري را بهترین اثر ملاقلی‌پور می‌دانند که در جشنواره و نمایش عمومی با بی‌مهری و بی‌توجهی مواجه شد که دلیل عمده آن هم می‌تواند همزمانی تقریبی ساخت و نمایش فیلم با «دوئل» باشد.

مهدی احمدی، آتنه فقیه‌نصیری و جمشید هاشم‌پور بازیگران اصلی فیلم هستند.

«دوئل» احمد رضا درویش، هیجان و پروداکشن جذابی را با خودش به سینماها آورد. حتی زمانی که به نمایش درآمد، با القاب و عناوینی همچون عظیم‌ترین پروژه سینمایی تاریخ ایران از فیلم یاد می‌شد که همچنان نیز با گذشت دو دهه، فیلم از نظر تکنیکی سرپا و در لحظاتی کاملاً تحسین‌برانگیز است.

برخلاف جنبه‌های ارزش‌گرایانه رایج در سینمای دفاع مقدس، دوئل تا حد ممکن تلاش می‌کند که به یک فیلم جنگی و حماسی نزدیک شود و در این راه از فرمول‌های رایج هالیوودی بهره می‌برد. اما ابعاد پروژه به اندازه‌ای بود که در ادامه کار برای احمد رضا درویش سخت شد و به سختی پروژه‌ای توجیهش را جلب کرد.

ماجرایی درباره یک گاوصندوق در دو بازه زمانی، سال‌های جنگ و ۲۰ سال بعد، که رازها و ناگفته‌های بسیاری به آن وابسته است. از جمله دیگر نکات جالب فیلم، وزنی است که بر دوش بازیگران جوان و تازه‌وارد آن زمان یعنی پژمان بازغی و کامبیز دیرباز قرار داده شده، آن هم در حضور چهره‌های سرشناس دیگری همچون سعید راد، پرویز پرستویی، پرویز نظریه، نوشیروان ارجمند و هدیه تهرانی که نقش آفرینی کوتاهی دارد.

«روز سوم» هنوز هم به محض پخش از تلویزیون، مخاطبان خودش را دارد. فیلمی که محمدحسین لطیفی کارگردانش بعد از تماشای «دسته دختران» در جشنواره فیلم فجر امسال ریاد فیلم خودش «روز سوم» انداخت. فیلمی که در زمان اکران خودش، با استقبال غیرمنتظره روبه‌رو شد و سیمرغ بلورین

بهترین کارگردانی را گرفت.

برخلاف رویه معمول فیلم‌های جنگی، روز سوم داستان خود را در میان آدم‌های معمولی درگیر جنگ و عموماً هم جوانان پیش می‌برد. به گونه‌ای که در حاشیه یک رویداد تاریخی شاهد روابطی چندگانه از عشق و نفرت میان شخصیت‌های اصلی باشیم. تولید سخت و فشرده فیلم در زبان خود با این هدف به سرانجام رسیدن بود که فیلم به هر طریقی برای نمایش در جشنواره فجر آماده شود، رویکردی که موجب شده تا کاستی‌های فنی فیلم در گذر زمان بیشتر به چشم بیاید.

داستان در ابتدای جنگ اتفاق می‌افتد و شاهد مقاومت مردمی در برابر تهاجم نیروهای عراقی هستیم که بسیاری از آن‌ها تا چندی پیش در همین شهر و کنار ساکنان بومی هم‌زیستی داشتند. احتمالاً با گذشت زمان ۱۵-۱۰ ساله تأثیر فیلم به مراتب باید کمتر شده باشد، با وجود این همچنان خالی از نکات قابل توجه نیست، مانند بازی حامد بهداد در نقش یک افسر عراقی عاشق‌پیشه و خشن که جزو نقاط برجسته در کارنامه بازیگری او به شمار می‌آید.

«ملکه» محمدعلی باشه آهنگر سال ۱۳۹۰ ساخته شد. او خودش را با فیلم‌هایی چون نبات، فرزند خاک، بیداری رؤیاهای و سرو زیر آب به عنوان فیلمساز ضدجنگ در جریان دفاع مقدس جا انداخته. در این میان ملکه تنها فیلم اوست که مستقیماً به دل میدان جنگ می‌رود و به تبعات و بازماندگان این واقعه کاری ندارد.

احتمالاً عموم مخاطبان سینما کمتر از این فیلم متفاوت محمدعلی باشه آهنگر چیزی شنیده‌اند، چرا که در اکران عمومی با اقبال چندانی روبه‌رو نشد و رویکرد ضدجنگ آن هم واکنش‌های متفاوتی را در برداشت.

با وجود این یکی از تحسین‌شده‌ترین فیلم‌ها در تمام ادوار جشنواره فجر و سایر رویدادهای سینمای ایران است و در طراحی صحنه (عباس بلوندی)، موسیقی متن (حسین علیزاده) و فیلمبرداری (علیرضا زرین‌دست) به زمان خود فراتر از استانداردهای داخلی است.

قصه درباره سربازی است که موقعیت ویژه‌ای برای دیده بانی و تسلط بر مواضع نیروهای عراقی پیدا می‌کند اما این موقعیت موجب درک انسان تازه‌ای از انسان‌های دو سوی مرز می‌شود. ترکیب بازیگران فیلم هم که عموماً از میان نتائری‌ها انتخاب شده بودند، امروز و با گذشت یک دهه به مراتب شهرت بیشتری پیدا کرده‌اند: میلاد کی‌مرام، حمیدرضا آذرنگ، مهدی سلطانی، مصطفی زمانی و هومن برق‌نورد هم در اولین گام‌های سینمایی خود حضور چشمگیری دارند.

«روزهای زندگی» پرویز شیخ طادی موفق‌ترین فیلم در کارنامه سینمایی او به شمار می‌رود که با تأثیرپذیری آشکار از ابراهیم حاتمی‌کیا وارد عرصه فیلم‌سازی شد و به مرور سراغ تجربیات مختلفی رفت.

قصه درباره یک زوج جراح در منطقه جنگی است که روزانه با رزمندگان سروکار دارند، اما ناخواسته در موقعیتی قرار می‌گیرند که ناچار می‌شوند اسلحه به دست گیرند و در برابر نیروهای مهاجم مقاومت کنند.

مهم‌ترین و جذاب‌ترین عنصر فیلم شخصیتی است که حمید فرخ‌نژاد نقش آن را ایفا کرده؛ پزشک تلخ و در عین حال بامزه‌ای که بنیابی‌اش را هم از دست می‌دهد. فیلم در جشنواره فجر با استقبال گسترده مواجه شد اما در میان عموم مخاطبان سینمای ایران چندان محبوب و ماندگار نیست که احتمالاً باید دلیل آن را در نحوه اکران و پخش فیلم جست‌وجو کرد.

زمانی که ابراهیم حاتمی‌کیا در سال‌های ابتدایی دهه ۹۰ پروژه «ج» را جلوی دوربین برد، بزرگترین پروژه سینمایی کارنامه‌اش را از نظر ابعاد و مختصات تولید تجربه می‌کرد، آن هم با سوزهای واکنش‌های متفاوتی نسبت به متن و فرامتن ماجرا روبه‌رو شد.

فیلم داستان حضور دکتر چمران (بانقش آفرینی فریبرز عرب‌نیا) در بطن یک تحرک نظامی منطقه‌ای را روایت می‌کند و همه چیز در زمانی محدود اتفاق می‌افتد. با وجود اینکه فیلم تا حدود زیادی می‌تواند یک تریلر سیاسی و تاریخی تلقی شود، پیوند تماتیک آن با جنگ و ژانر جنگی غیرقابل انکار است.

هرچند که حاتمی‌کیا در ساخت فیلم حتی به الگوهای ژانر وسترن نیز نزدیک می‌شود. قرائت

جسورانه عمل می‌کند. علاوه بر ورود مهدویان به سینما، هادی حجازی‌فر هم پس از درخشش در این فیلم به ستاره‌ای پرکار تبدیل شد.

تنگه ابوقریب بهرام توکلی سال ۱۳۹۶ ساخته شد. این کارگردان که معمولاً با درام‌های تلخ و روشنگرانه شناخته می‌شد، در تصمیمی غیرمنتظره به سراغ ساخت یک فیلم جنگی رفت تا شاید بیش از هر چیز توانایی و تسلط خود را در کارگردانی به رخ بکشد.

داستان درباره عملیاتی است که درست بعد از قطعنامه ۵۹۸ و در پاسخ به تجاوز ناگهانی و مجدد عراق صورت گرفت و بسیاری از سربازانی که می‌توانستند به خانه برگردند، دوباره به خط مقدم رفتند تا برای آخرین بار جلوی گلوله بایستند.

تنگه ابوقریب هرچند با واکنش‌های ضد و نقیض از سوی منتقدان مواجه شد، اما در اجرای صحنه‌های



”

فیلم دوئل ماجرای دربارۀ یک گاوصندوق در دو بازه زمانی، سال‌های جنگ و ۲۰ سال بعد، که رازها و ناگفته‌های بسیاری به آن وابسته است. از جمله دیگر نکات جالب فیلم، وزنی است که بر دوش بازیگران جوان و تازه‌وارد آن زمان یعنی پژمان بازغی و کامبیز دیرباز قرار داده شده، آن هم در حضور چهره‌های سرشناس دیگری همچون سعید راد، پرویز پرستویی، پرویز نظریه، نوشیروان ارجمند و هدیه تهرانی که نقش آفرینی کوتاهی دارد

سخت و پیچیده‌ای که در میدان جنگ می‌رسد، در لحظاتی به یک دستاورد فنی و تکنیکی در سینمای ایران نزدیک می‌شود.

فیلم پُر از برداشت‌های بلند و جلوه‌های ویژه بصری و میدانی چندلایه است. حضور گرم و تأثیرگذار امیر جدیدی و جواد عزتی باعث شده که فراتر از اجرای صحنه‌های عظیم نبرد، فیلم حس گرما و انسانی هم پیدا کند.

آثار دیگری در این باره ساخته شد که می‌توان به نام‌هایی مثل «بلمی به سوی ساحل» رسول ملاقلی‌پور اشاره کرد که دومین ساخته وی در سال ۱۳۶۴ بود.

ملاقلی‌پور تجربه خود در فیلم قبلی را گسترش و ارتقا می‌دهد و در اجرا نیز به ساخت و پرداخت بهتری می‌رسد، با جزئیات روایی، امکانات فنی و بازیگران بیشتر. «پرواز در شب» در جشنواره فجر دوره پنجم با استقبال هیأت داوران مواجه می‌شود و در حضور «خانه دوست کجاست؟»، «ناخدا خورشید» و «اجاره‌نشین‌ها» جایزه بهترین فیلم را

حاتمی‌کیا از این واقعه تاریخی و تصویری که او از شخصیت دکتر چمران ارائه داده، واکنش‌هایی مثبت و منفی را در طیف‌های سیاسی مختلف کشور به همراه داشت.

محمدحسین مهدویان که پیش‌تر با سریال مستند «آخرین روزهای زمستان» نام خود را به عنوان یک استعداد میان‌علاقه‌مندان پیگیر سینما جا انداخته بود، همان تجربه فرمی و روایی را در ابعادی متفاوت به سینما آورد و داستان حاج احمد متوسلیان یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های دوران دفاع مقدس را به شکلی غیرمنتظره روایت کرد.

فیلم در واقع یک مستندنما است که از صدای راویان واقعی برای شرح سرگذشت شخصیت اصلی و حضور او در عرصه جنگ استفاده می‌کند و تمام نماهای فیلم به‌طور کامل بازسازی شده اما فرم و ساختار بصری به گونه‌ای است که مستندهای مربوط به همان دوران را تداعی می‌کند. فیلم در قالب همین روایت به سراغ بخش‌های نادیده و ناگفته‌ای از جنگ ایران و عراق می‌رود و در لحظاتی کاملاً



است. شهدایی که پس از سال‌ها به هوای دیدن دوست هم‌رزمانشان به شهر می‌آیند و می‌بینند که اوضاع چگونه تغییر کرده است.

کیومرث پوراحمد پس از موفقیت ویرانگر «شب یلدا» سال‌ها طول کشید تا اثر تحسین برانگیز دیگری بسازد و بعد از «اتوبوس شب» نیز همچنان با این بحران دست و پنجه نرم می‌کند. این فیلم سیاه و سفید با رویکرد روایی نسبتاً مدرن، داستان نوجوانی را به همراه یک راننده پیر روایت می‌کند که باید گروهی از سربازان عراقی اسیر شده را به مقصد برساند.

این سفر علاوه بر آنکه درامی را بر پایه مفهوم بلوغ این پسر نوجوان شکل می‌دهد، نگاهی انسانی و ضد جنگ دارد به انسان‌هایی که بنا به جبر شرایط به روی هم اسلحه می‌کشند. خسرو شکیبایی، مهرداد صدیقیان نوجوان و محمدرضا فروتن با نقش آفرینی‌های خود به فیلم جان بخشیده‌اند.

بازگشت کم‌دی به میدان جنگ تنها حاشیه و جنجال فیلمی نبود که به یک نسخه پر فروش در سینمای بعد از انقلاب منجر شد. مسعود ده‌نمکی با سابقه‌ای جنجالی در عرصه مطبوعات و بعد مستند، فیلمسازی را با فیلمی شروع کرد که رکوردهای فروش را شکست و خیلی زود به گفتمان رسمی و فرهنگ عامه راه پیدا کرد، در حالی که با وجود اهمیت متنی و فرامتنی، مجموعه «اخراجی‌ها» هیچ وقت از جانب عموم منتقدان با واکنش‌های مثبتی روبه‌رو نشد.

گروهی از اراذل و اوباش با نیتی ریاکارانه به جبهه می‌روند اما در این سفر به درکی تازه از مرام و معرفت می‌رسند و از جان می‌گذرند. در قسمت بعدی شاهد اسارت دسته اراذل هستیم و در قسمت سوم با پرشی بیست ساله، به دوران معاصر می‌آیم و حضور شخصیت‌ها در دوقطبی انتخابات و تلاش برای رسیدن به قدرت را دنبال می‌کنیم.

به غیر از کامبیز دیرباز در نقش مجید سوزوکی، اکبر عبدی، امین حیایی، ارژنگ امیرفضلی، محمدرضا شریفی‌نیا و... نیز در فیلم اول و قسمت‌های بعدی حضور دارند.

محمدعلی باشه آهنگر تمام کارنامه سینمایی خود را به دفاع مقدس اختصاص داده، چه در دوران جنگ و چه پس از آن. اما «فرزند خاک» بود که نام او را بر سر زبان‌ها انداخت و تا به امروز نیز همچنان بهترین و گیراترین تصویر از پدیده تفحص‌پیکر شهداست که این موضوع را در دل داستانی انسانی با جزئیات زیاد و به شیوه‌ای تأثیرگذار به نمایش می‌گذارد.

شبم قدمی و مهتاب نصیرپور نقش‌های اصلی فیلم را ایفا می‌کنند و موقعیت جغرافیایی بکر قصه، در مناطق زیبای کردستان، نیز به طراوت فیلم افزوده است.

بعد از موفقیت غافلگیرکننده «ابد و یک روز» و تثبیت جایگاه سعید ملک‌ان به‌عنوان یکی از تهیه‌کنندگان صاحب‌نظر و سلیقه، همه انتظار تجربه‌ای مشابه از او داشتند اما ملک‌ان مسیر متفاوتی را انتخاب کرد و باز هم به یک کارگردان فیلم اولی میدان داد.

«ویلاهی‌ها» ساخته منیر قیدی به سراغ یکی از قصه‌های ناگفته در دوران جنگ می‌رود؛ همسران رزمندگان و از زاویه‌ای دیگر به اثرات جنگ روی زیست و خانواده و نقش زنان می‌پردازد. «ویلاهی‌ها» از آن جهت اهمیت دارد که بعد از سه دهه به سراغ روایتی کمتر شنیده شده از اتمسفر سال‌های جنگ می‌رود. طناز طباطبایی، پریناز ایزدیار، ثریا قاسمی و صابر ابر از جمله بازیگران فیلم‌اند.

باید دید مدیران فرهنگی کشور در ادامه این راه و ساخته‌های جدید، چگونه قهرمانان دیگر جنگ در دهه ۶۰ و مدافعان حرم را معرفی خواهند کرد؟

توجهی محسوب می‌شود.

حاتمی‌کیا بار دیگر به سراغ جنبه‌های مهم از تبعات پساجنگی رفت اما این بار برخلاف «از کرخه تا راین» واکنش‌های مثبت کمتری را برانگیخت.

با وجود این، گذر زمان باعث شد که فیلم به ماندگارترین تصویر سینمای ایران از آزادسازی اسرا و انتظار خانواده‌های اسرا و آزادگان تبدیل شود.

از دیگر نکات قابل توجه فیلم، همکاری با بازیگران و ستارگان سرشناس همچون علی نصیریان و نیکی کریمی است که از سیر تغییرات در رویکرد و کارنامه حاتمی‌کیا خبر می‌داد.

یکی از مهم‌ترین آثار کارنامه رسول ملاقلی‌پور که در بدو امر با واکنش‌های منفی مواجه شد اما بعداً جایگاه یک فیلم کالت را پیدا کرد، البته پخش نسخه کامل‌تر فیلم در قالب یک مینی‌سریال تلویزیونی را هم نباید در این اقبال ثانویه بی‌تأثیر دانست.

ماجرای دربارۀ عوامل ساخت یک فیلم جنگی است که با حضور در منطقه، مرز زمان و مکان برای آنها به هم می‌ریزد و برمی‌گردند به دوران جنگ. ایده‌ای مدرن که ترکیب آن با شیوه پرداخت بومی و بی‌ریای ملاقلی‌پور به تجربه‌ای خاص منجر شده است.

کم‌دی خط‌شکنی که در زمان خودش ساخت آن غیرممکن به نظر می‌رسید اما حاصل آن چنان بود که علاوه بر جوایز مختلف به یکی از بهترین نمونه‌ها در سینمای دفاع مقدس تبدیل شد، در شرایطی آگاهانه خیلی از کلیشه‌های رایج در همان سینما و افراد منتسب به آن را دست می‌انداخت.

این امر بدون فیلمنامه متفاوت رضا مقصدی و کارگردانی ظریف کمال تبریزی، که آن سال‌ها در اوج قرار داشت، ممکن نبود.

داستان درباره فیلمبرداری است که نمی‌خواهد به جبهه برود اما به مأموریت اعزام می‌شود. در جریان مأموریت تظاهر می‌کند که می‌خواهد برود خط مقدم، در عمل دنبال بهانه برای فرار است اما تمام تلاش‌هایش نتیجه عکس می‌دهد و آخر سر با آربی‌جی‌تانک می‌ترکاند!

پرویز پرستویی بعد از این فیلم خیلی زود تبدیل شد به یکی از مهم‌ترین بازیگران سینمای ایران و با تجربیات متفاوتش مدام مخاطبان سینما را غافلگیر کرد. «آژانس شبشه‌ای» سال ۱۳۷۵ ساخته شد. اهمیت فیلم نه فقط در کارنامه حاتمی‌کیا، سینمای دفاع مقدس و سینمای سیاسی بلکه در مقیاس تاریخ سینمای ایران قابل بحث و بررسی است.

شاید همچنان مهم‌ترین فیلم پساجنگی باشد چرا که تقابل آرمان‌های دیروز با واقعیت و مصلحت امروز را به تصویر می‌کشد؛ آرمانی که در شخصیت حاج کاظم تیلور یافته. رزمنده‌ای که اعتقاد دارد برای کشورش جنگیده اما حالا سرزمین و مردمی که او زندگی‌اش را بابت آنها فدا کرده، فراموش کرده‌اند. «آژانس شبشه‌ای» طی نزدیک به ربع قرن قدمت، همچنان مهم‌ترین شامل از سینمای دفاع مقدس است؛ در حالی که فقط یک گلوله در آن شلیک می‌شود و فیلم همچنان کارکرد خود برای تفسیرها و تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی را هم حفظ کرده و مهم‌ترین الگوی فیلمسازان نسل‌های بعدی برای پرداختن به یک موضوع سیاسی ملتهب است.

سال ۱۳۸۲ خداحافظ رفیق به سینماها آمد. این ساخته بهزاد بهزادپور در مقایسه با بسیاری از فیلم‌های بزرگ و مهم سینمای دفاع مقدس، اثر کوچک و جمع و جوری است که در زمان نمایش هم چندان دیده نشد.

اما بعدها به‌واسطه پخش تلویزیونی طرفداران زیادی پیدا کرد که احتمالاً علت اصلی آن حس خالص و فضا سازی بشدت رمانتیک و دلنشین فیلم

جنگ ساخته شده هم، مانند «ستارگان خاک»، «شکوفه‌های سنگی» و «اشک سرما» می‌بینیم.

حاتمی‌کیا بعد از تجربه ناموفق «وصل نیکان»، جنجالی‌ترین فیلم خود تا آن زمان را جلوی دوربین برد. داستان رزمنده‌ای که دچار عارضه شیمیایی شده و حالا که دوران سخت درمان خود را در آلمان پشت سر می‌گذارد، با تردیدهای بسیار نسبت به باورها و آرمان‌های خودش می‌نگرد.

فیلمی به شدت احساسات‌گرایانه و تأثیرگذار که جلوه دیگری از توانایی حاتمی‌کیا را در فیلم‌سازی به تصویر کشید و نشان داد که در سینما به دنبال پرسش‌های مهم‌تری می‌گردد. بازی‌های علی دهکردی و هما روستا در نقش خواهر و برادری که تفاوت عقیده باعث جدایی و انسانی‌ت باعث پیوند ناگسستنی آنهاست، مانند موسیقی متن مجید انتظامی از دیگر عناصر فراموش‌نشده فیلم است.



”

داستان فیلم روز سوم در ابتدای جنگ اتفاق می‌افتد و شاهد مقاومت مردمی در برابر تهاجم نیروهای عراقی هستیم که بسیاری از آن‌ها تا چندی پیش در همین شهر و کنار ساکنان بومی همزیستی داشتند. احتمالاً با گذشت زمان ۱۵-۱۰ ساله تأثیر فیلم به مراتب باید کمتر شده باشد، با این وجود همچنان خالی از نکات قابل توجه نیست، مانند بازی حامد بهداد در نقش یک افسر عراقی عاشق پیشه و خشن که جزو نقاط برجسته در کارنامه بازیگری او به شمار می‌آید

کیمیا سال ۱۳۷۳ کارگردانی احمدرضا درویش ساخته شد. یکی از مهم‌ترین و محبوب‌ترین فیلم‌های دفاع مقدس با اینکه جنگ به صورت عینی و فیزیکی سهم کمی از قصه دارد و این اهمیت بیشتر از کیفیت و تأثیرگذاری جنبه‌های ملودرام قصه می‌آید که در بستر جنگ و تبعات آن شکل گرفته است. جنگ‌زده‌ای پس از سال‌ها اسارت وقتی که آزاد می‌شود، بی‌می‌برد که خانواده‌اش را از دست داده و تنها فرزندش توسط پرستار حاضر در منطقه جنگی بزرگ شده. این سرآغاز کشمکش‌هایی پر از احساسات میان شخصیت‌های قصه است.

احمدرضا درویش که بیشتر با پروژه‌های بزرگ و به‌عنوان تکنیسین شناخته می‌شود، بیش از همیشه در شخصیت‌های خود عمیق شده و نقش آفرینی خسرو شکیبایی، بی‌تأثری و رضا کیانیان هم این تجربه را ماندگار کرده است.

درویش با فاصله‌ای نه چندان زیاد، فیلم جنگی «سرزمین خورشید» را هم با نقش آفرینی خسرو شکیبایی جلوی دوربین برد که اثر متفاوت و قابل

کسب می‌کند.

شهریار بحرانی یکی دیگر از چهره‌های مهم در دهه ۶۰ است که به شکل‌گیری و تحکیم مفهوم سینمای دفاع مقدس کمک کرده است، در حالی که آثار او در سال‌های بعدی به آرامش و لطافت شهرت دارند، فیلم‌هایی که درباره جنگ ساخته به‌شدت خشن و تکان‌دهنده‌اند!

از جمله همین «گذرگاه» که در میان فیلم‌های دوران ابتدایی کارنامه‌اش شهرت بیشتری دارد. بحرانی در دهه هفتاد هم سعی کرد که با «حمله به آج‌سه» یکی از مهم‌ترین عملیات نظامی دوران جنگ را در قالب یک اکشن جنگی و حماسی روایت کند که مشخصاً بضاعت فنی سینمای ایران در آن دوران برای روایت چنین داستانی کافی نبود.

باز هم یکی دیگر از رکوردهای عجیب و غریب سینمای ایران در دهه ۶۰ «کافی مانگا» است که جزو

معدود فیلم‌های ساخته شده درباره جنگ هشت ساله است که به نیروهای تکاور ارتش پرداخته. این ساخته سیف‌الله داد که فرامرز قریب‌یان هم نقش اصلی آن را ایفا می‌کند، بیش از هر فیلم دیگری در تاریخ سینمای ایران روی پرده بوده؛ بازه‌ای نزدیک به ۱۵ سال!

جدای از این رکورد و روایت اکشن، فیلم جزو معدود تصاویر از عملیات‌های تکاوری و همچنین مناطق جنگی در ناحیه کردستان است.

شاید غافلگیرکننده باشد که یکی از مهم‌ترین فیلم‌های دفاع مقدس اولین ساخته کارگردانش است. «هور در آتش» که ماجرای حضور و جست‌وجوی پیرمردی در خط مقدم جبهه را روایت می‌کند، علاوه بر تصاویر چشمگیر در حاشیه نبرد‌های آبی در نزارها، مهدی فقیه را هم به شمالی‌میل ماندگار و تکرارپذیر در فیلم‌های این چنینی تبدیل کرد.

عزیزالله حمیدنژاد بدون تأکید و تظاهر، روی موقعیت‌های انسانی در دل جنگ دست می‌گذارد و این امر را در فیلم‌های بعدی او که با موضوع



سرداری که بر پرده سینما هم قلب‌ها را تسخیر می‌کند

آرش فهیم

اوایل سال ۱۳۹۹ بود که برای اولین بار خبری کوتاه درباره تصمیم سیمافیلیم برای تولید یک سریال کوتاه (مینی سریال) درباره شهید مهدی باکری منتشر شد. در این خبر آمده بود که این سریال کوتاه توسط هادی حجازی فر کارگردانی خواهد شد و خود او نیز نقش شهید باکری را ایفا خواهد کرد، البته بعداً این اثر به «لشکر ۳۱ عاشورا» تغییر نام داد. شاید در آن مقطع، کمتر کسی فکرش را می‌کرد این مینی سریال هفت قسمتی، مقدمه تولید یکی از مهم‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران شود. در آستانه برگزاری چهلمین جشنواره فیلم فجر بود که اعلام شد یک نسخه سینمایی با برداشت از سریال عاشورا و تحت عنوان «موقعیت مهدی» در این جشنواره شرکت خواهد کرد.

حجازی فر به قدری به جزئیات زمان دفاع مقدس نزدیک شد که مخاطب تمام شخصیت‌های این فیلم را باور می‌کند بدون اینکه قبلاً آنها را دیده باشد.

واکنش مدیران صداوسیما

پیمان جبلی رئیس رسانه ملی در مراسم تقدیر از عوامل و بازیگران فیلم سینمایی «موقعیت مهدی» که در مرکز همایش‌های بین‌المللی سازمان صداوسیما در جام‌جم برگزار شد درباره ساخت فیلم‌هایی چون «موقعیت مهدی» گفت: در رابطه با ساخت این چنین آثار فاخر در صداوسیما کوتاهی شده است، ما صدا قهرمان ملی در دوران دفاع مقدس داریم که باید آنها را به مخاطب بشناسانیم و هرکدام از آنها داستان‌های زیبایی دارند که از آنها غفلت کرده‌ایم.

رئیس رسانه ملی در پایان با اشاره به مجموعه تلویزیونی «عاشورا» گفت: فیلم سینمایی «موقعیت مهدی» مقدمه‌ای برای دیدن این مجموعه بود و مخاطبان زیادی منتظر دیدن مجموعه هستند ما نیز تلاش می‌کنیم این اثر را در جدول پخش مناسبی قرار دهیم تا بدرستی دیده شود.

حمید شاه‌آبادی معاون سیمای نیز در یادداشتی پیرامون «موقعیت مهدی» نوشت: «فیلم فاخر

یازدهمین جایزه سینمایی ققنوس (سینما انقلاب) انتخاب شد.

این فیلم یکی از فیلم‌های اکران نوروزی است و از ۱۸ اسفند روی پرده سینماها رفته است. آن‌طور که هادی حجازی فر گفته، «موقعیت مهدی» ۳۰ میلیارد تومان هزینه داشته که ۱۰ میلیارد آن مربوط به فضا سازی و نزدیک کردن اتفاقات و صحنه‌ها به واقعیت بود.

تظرات سازندگان فیلم

هادی حجازی فر، کارگردان این فیلم می‌گوید: «فیلم سینمایی «موقعیت مهدی» برای همه مردم ایران است. این فیلم را با سختی زیادی ساختیم؛ برای ساخت این فیلم سینمایی دستمان در جیب مردم و بیت‌المال بود. برای همین سعی کردیم اثری بسازیم که ماندگار شود و قهرمانان واقعی را در آن نشان دهیم... من این فیلم را با تمام وجودم ساختم و به آن افتخار می‌کنم. ما می‌خواستیم یک سند تصویری تولید کنیم و به همین خاطر تمام داستان و روایت‌ها سند دارد، حتی روی نوع شهادت و جنس خاک جزیره مجنون سخت‌گیری کردیم. بسیاری از لباس‌هایی که در این فیلم استفاده شده، لباس‌های زمان دفاع مقدس بود.»

همچنین حبیب والی‌نژاد، تهیه‌کننده «موقعیت مهدی» نیز معتقد است: «آقای

کلمه سینمایی است، با قاب‌ها و نماهایی که حساب شده و دقیق خلق شده‌اند و عناصر فیلم به پختگی رسیده‌اند اما محسوس نیستند، یعنی آنقدر فیلم منسجم است و مصالح آن خوب ترکیب شده است و مخاطب را در مرکز ماجراها و اتفاقات قرار می‌دهد که ما حرکت دوربین، موسیقی، جلوه‌های ویژه و حتی بازیگر بودن کاراکترها را متوجه نمی‌شویم؛ گویی با واقعیت محض مواجه هستیم.

این فیلم از هفت پرده تشکیل شده است. هر پرده، دنباله پرده قبلی است اما خودش یک فیلم مستقل با حال و هوایی متفاوت هم هست. پرده اول، مراسم خواستگاری مهدی باکری از همسرش است. هر پرده، بخشی از مهم‌ترین وقایع زندگی این سردار از زمان خواستگاری‌اش تا شهادت را ترسیم می‌کند.

علاوه بر هادی حجازی فر، سایر بازیگران این فیلم عبارتند از: ژیلای شاهی، وحید حجازی فر، معصومه ربانی‌نیا، وحید آقاپور، روح‌الله زمانی و...

«موقعیت مهدی» در چهلمین جشنواره فیلم فجر در ۱۴ رشته نامزد برترین شد و در نهایت پنج سیمرغ بهترین فیلم، بهترین موسیقی متن، بهترین صدابرداری، بهترین جلوه‌های ویژه میدانی و بهترین فیلم اول را از آن خودش کرد. «موقعیت مهدی» همچنین به عنوان برگزیده

سردار شهید مهدی باکری، یکی از فرماندهان نام‌آور دوران جنگ تحمیلی بود که حدود ۳۷ سال بعد از شهادتش، نام و تصویر او، چهلمین جشنواره فیلم فجر را جلا داده است. «موقعیت مهدی» که از سوی بسیاری از مخاطبان و منتقدان، لقب بهترین فیلم این دوره از جشنواره فجر را به خودش اختصاص داده، به ستاره اصلی این جشنواره تبدیل شده است.

«موقعیت مهدی» اولین تجربه کارگردانی فیلم بلند سینمایی «هادی حجازی فر» است. بازیگری که نخستین بار نیز برای ایفای نقش یکی دیگر از سرداران بزرگ دوران دفاع مقدس یعنی احمد متوسلیان به حرفه بازیگری پا نهاد. از این نظر می‌توان او را یکی از خوش‌شانس‌ترین هنرمندان تاریخ سینمای ایران دانست، چون هم آغاز بازیگری‌اش و هم شروع کارگردانی‌اش با نام و چهره اسوه‌های از خودگذشتگی و شهادت گره خورده است.

در خلاصه داستان فیلم «موقعیت مهدی» آمده است: مهدی باکری، فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا از برادر کوچکترش حمید می‌خواهد به رغم مشکلاتی که برایش پیش آمده به منطقه برگردد و در کنار او باشد، حمید می‌پذیرد و همراه می‌شود. حالا بعد از عملیات خیبر، مهدی باید تنها به خانه برگردد.

«موقعیت مهدی» یک فیلم به معنای واقعی



حضورش در کنار خانواده تازه تشکیل شده و سعی بر ایجاد تعادل بین مأموریت‌های جبهه‌ای و زندگی مشترک در همین زمینه قرار می‌گیرد اما بتدریج با توجه به مسئولیت خطیر فرماندهی لشکر عاشورا، کفه ترازو به سمت حضور در جبهه‌ها سنگین‌تر شده، اگرچه همچنان در مرخصی‌های کوتاه‌مدت، رسیدگی به خانه و همسرش و بویژه خانواده برادر شهیدش را از نظر دور نمی‌دارد. یکی از نقاط قوت فیلم «موقعیت مهدی»، اتکا بر اسناد و تاریخ مکتوب و شفاهی دفاع مقدس است که تقریباً در اغلب سکانس‌ها و شخصیت‌ها و حتی دیالوگ‌ها به چشم می‌خورد (از جمله یکی از سکانس‌های پایانی فیلم به همان گفت‌وگوی جذاب و مستند شهید باکری و شهید احمد کاظمی از طریق بی‌سیم اشاره دارد و شهید باکری توصیف فوق‌العاده و بهشت‌گونه‌ای از محل درگیری‌ها و شهادت‌ها می‌دهد) و تلاش حجازی‌فر در نخستین کارگردانی‌اش، برای هرچه سینمایی‌تر کردن این صحنه‌ها قابل تقدیر است.»

جواد طوسی، از دیگر منتقدان مطرح سینماست که درباره این اثر می‌گوید: «هادی حجازی‌فر در اولین کار بلند خودش توانسته است فیلم متفاوتی در این شرایط حساس تاریخی بسازد، فیلمی که داخلش قهرمان‌پردازی درستی دارد؛ بدون آنکه به بیان پروپاگاندا تبدیل شود. شخصیت‌های اصلی این فیلم یعنی شهید مهدی و حمید پتانسیل لازم را برای مصادره به مطلوب شدن داشتند، اما این اتفاق نمی‌افتد. فیلمنامه موقعیت مهدی در ترکیبی درست از مستند و داستانی در کلیت فیلم بیان اجرایی مناسب خودش را پیدا کرده است، من می‌توانم یک رابطه سمپاتیک (خوشایند) و توأم با جاذبه‌های بصری با این مجموعه انسانی برقرار کنم. «موقعیت مهدی» می‌تواند تلنگری بهنگام بزند برای اینکه من را سر ذوق بیاورد، برای اینکه من به گذشته تاریخی خودم فلاش‌بک بزنم و از آن مجموعه آدم‌های تاریخی وام بگیرم و فیلم یک سکوی پرتابی باشد تا من را از انفعال و سکون و وضعیت خنثی خارج کند.»

محمدتقی فهیم، منتقد پیشکسوت سینما نیز در یادداشتی پیرامون این فیلم نوشت: «موقعیت مهدی، حالا سینمای دفاع مقدس را چند پله بالا برد تا رقابت برای در قله ایستادن سخت‌تر شود؛ سخت و ممتنع. فیلم در گرایش‌های فنی و هنری، متنوع و موفق است. دیالوگ‌های مناسب شخصیت‌ها تا قاب‌بندی‌های زیبا و مؤثر و خصوصاً موسیقی حظ آور و ظرافت‌هایی مانند استفاده از راش‌های آرشیوی تا نوحه‌خوانی و امثالهم، بداعت و نوآوری‌های قابل یادآوری دارد.»

امیر قادری منتقد سینما درباره فیلم هادی حجازی‌فر نوشت: «موقعیت مهدی یکی از بهترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران است. در چنین دوران و چنین جشنواره‌ای که با چنین زبانه‌هایی، بدون هوس سینما، آکنده از فرصت‌طلبی، سروکار داشتیم چطور می‌شود فیلم را در داخل چشم‌های فیلمسازان شریف (!) و دردمند (!) و مدعی نسل‌های قبل که حالا به این روز افتاده‌اند و به غده‌ای آویزان از ما مردم ایران تبدیل شده‌اند، چپاند؟ حالا ما دارم فکر می‌کنم چه شانس‌ی آوردم که در این دوره از جشنواره شرکت کردم.»

حمید باکری متمرکز است و به بخشی از تاریخچه جنگ تحمیلی مثل عملیات‌های بدر و خیبر می‌پردازد، اما می‌تواند الهام بخش جامعه امروز و بویژه مسئولان و مدیران اجرایی برای حل کردن مسائل و پشت‌سر گذاشتن بحران‌ها باشد. فیلمی که پیچیده‌ترین موقعیت‌های جنگی و همچنین زیباترین لحظات زندگی شهیدان مهدی و حمید باکری را با روایتی ساده و سلیس به تصویر درآورده و فرصتی فراهم می‌کند تا مخاطب، دقایقی با این شهیدان خلوت و همراه آنان به نیایشی نمایشی برود.»

واکنش جانشین فرمانده سپاه و فرزند شهید همت

سردار علی فدوی جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران پس از تماشای فیلم سینمایی «موقعیت مهدی» فیلم برتر چهلمین جشنواره فیلم فجر گفت: «هنگامی که فیلمنامه اثر را مطالعه کردیم و با خانواده شهید باکری در میان گذاشتیم متوجه عمق زحمات نویسنده و گردآورنده تحقیقات و پژوهش‌های پیرامونی آن شدیم. هادی حجازی‌فر و یاری‌گران ایشان از جمله بنیاد فرهنگی روایت فتح در ساخت «موقعیت مهدی» با دل و جان کار کرده‌اند و گواه این سخن دلنشینی اثر است. هنگامی که هنرمندان و نهادهای پشتیبان یک اثر هنری آن هم در حوزه فیلم سینمایی دل به کار می‌دهند اثری متفاوت خلق می‌کنند... ایستادگی و مقاومت ملت ایران طی ۴۳ سال گذشته به برکت خون شهدایی میسر شده است که در فیلم «موقعیت مهدی» تنها به بخشی از آنها به زیبایی اشاره و توجه شده است.»

محمد مهدی همت فرزند شهید همت نیز پس از دیدن فیلم «موقعیت مهدی» گفت: «با لحظه لحظه این فیلم سوختم، جایی که مخاطبان سکوت کردند ما گریستیم، جایی که دیگران خندیدند ما گریه کردیم و در جایی که همه گریه کردند ما زار زدیم.»

نظر منتقدان

مسعود فراستی، منتقد و مدرس سینما درباره «موقعیت مهدی» این‌گونه نظر می‌دهد: «موقعیت مهدی در کنار «دیدهبان» و «مهاجر» جزو سه فیلم برتر دفاع مقدس ماست و از «سفر به چراه» جلو می‌زند. در این فیلم فضا با خود باکری ساخته می‌شود. شخصیت پهلوان و بزن بهادر نیست؛ اما دوست داشتنی می‌شود. وقتی در مورد این فیلم حرف می‌زنیم، من سینما را از یاد می‌برم و احساس می‌کنم زندگی یکی از نزدیکانم را مرور می‌کنم... کارگردان در موقعیت مهدی لحظه‌هایی خلق کرد که ورا تصور من بود. در فیلم همه چیز به اندازه و دقیق بود و شخصیت مهدی باکری هم خیلی خوب درآمده بود که نشان می‌دهد کارگردان کارش را بلد بوده است.»

سعید مستغاثی، منتقد و مستندساز نیز درباره «موقعیت مهدی» می‌گوید: «فیلم‌هایی مانند «موقعیت مهدی» می‌توانند یک شروع و آغاز باشند برای روایات به تأخیر افتاده‌ای که هر یک از جمله مصادیق باورها و اعتقادات و ارزش‌های ملت هستند. روابط مهدی با برادرش یعنی حمید (که با ایفای نقش وحید برادر هادی حجازی‌فر، سمت و سوی ملموس‌تری یافته) و همچنین

حجازی‌فر و عوامل تولید «موقعیت مهدی» به نیکی نشان دادند که برترین‌ها در عرصه هنر، نه با هیاهو و جلوه‌گری بلکه در کنار و سکوت به ثمر می‌رسند و جایگاه خود را می‌یابند. هرچند که این گروه با موانع و دشواری‌هایی هم در راه تولید این فیلم مواجه شدند، اما حمایت‌های صدا و سیما از آنها استمرار داشت. سرداران و شهدای دوران دفاع مقدس، الگوهای بی‌بدیل صدق و اخلاص هستند و به تصویر درآوردن آنها نیازمند کوششی صادقانه و خالصانه است؛ اتفاق مهمی که برای فیلم «موقعیت مهدی» هم به وقوع پیوسته و حاصل زحمات گروه سازنده این اثر، تبدیل به اثری شاعرانه و نافذ شده است که چشمان بینندگان را تر و قلب آنها را طربناک می‌سازد. این فیلم اگرچه بر زندگی و مجاهدت‌های شهید مهدی باکری و اطرافیان وی از جمله شهید

«موقعیت مهدی» با نگاهی به بخشی از زندگی و شهادت سردار شهید مهدی باکری، نماینده افتخارآمیز رسانه ملی در چهلمین جشنواره فیلم فجر بود. دریافت شایسته سیمرغ بهترین فیلم و نیز ۴ سیمرغ دیگر در بخش‌های بهترین کارگردان فیلم اول، بهترین صدابرداری، بهترین جلوه‌های ویژه، بهترین موسیقی متن، همراه با استقبال خیره کننده منتقدان و مخاطبان جشنواره فجر امسال از این فیلم فاخر، نشان داد که سینمای دفاع مقدس ظرفیتی پایان‌ناپذیر برای خلق آثار هنری است و پرداخت حرفه‌ای و هوشمندانه به موضوعات و اسوه‌های انقلاب، موجب برانگیختن شوق و نگاه علاقه‌مندان حقیقی سینما می‌شود. همچنان که امروز «موقعیت مهدی» به برگی زرین و سرفراز در تاریخ هنر ایران زمین تبدیل شده است. هادی



”

محمد مهدی همت فرزند شهید همت نیز پس از دیدن فیلم «موقعیت مهدی» گفت: «با لحظه لحظه این فیلم سوختم، جایی که مخاطبان سکوت کردند ما گریستیم، جایی که دیگران خندیدند ما گریه کردیم و در جایی که همه گریه کردند ما زار زدیم.»

مدل ارادت مردم به شهدا

اینجا در بهشت زهرا و در قطعه شهدا یک چیز ثابت به چشم می خورد؛ آن هم مدل ارادت مردم به شهدا است. این یک مدل ثابت و از یک جنس است. مدل های متفاوتی از ارادت نداریم. همه یک مدل رفتار می کنند. مردم خودشان را در محضر کسانی می بینند که از دیگر آدم ها بهترند. هر کسی به گلزار شهدا می آید، پیش انسان های بهتر از خودش می آید. این مسأله در همه آدم ها، با هر نوع تفکر، نگاه و سبکی از معرفت به مقوله شهید و شهدا، یکسان است. همه خودشان را در محضر انسان های بهتر می بینند. وقتی به اینجا می آیند، بخواهند یا نخواهند، در زمان کوتاه یا بلند، بسته به وجود هر فرد، قطعا به سمت بهتر شدن حرکت می کنند. امکان ندارد کسی به سمت نور برود و بگوید من روشن نمی شوم. هر کسی به سمت نور برود روشن می شود، چه اراده کند و نکند. وقتی روشن شود خود را در یک حالت دیگر می بیند. حتماً و یقیناً آن حس خوب به دل آدم ها نشست است که مگر می آیند؛ وگر نه هر هفته نمی آیند و اگر نیابند دلنگت می شوند. خیلی از جوانان با مترو می آیند و الزاماً اسباب راحتی برای آنها فراهم نیست. این نشان می دهد، این مسیر روی آنها تأثیر گذاشته است.

اینجا وقتی روی سنگ قبرها را می خوانی نوشته فرزند روح الله. آری نه تنها شهدای گمنام؛ بلکه همه شهدا فرزندان روح الله هستند. روح الهی که آمد تا روح الهی را در جان مردم تازه کند و برای همه فرزندان ایران، پدری، و حال بسیاری از آنها در اینجا آرمیده اند تا روی زمین قطعه ای از بهشت بنا کنند. خیلی ها همین که وارد قطعه شهدا می شوند به رسم ادب، سراغ قطعه سرداران بی پلاک را می گیرند. ردیف هایی که حالا بیشتر از سی سال است آرامستان شهدای بی نام و نشان شده است. سن و سال شان معلوم نیست. کسی نمی داند اهل کجا هستند. رازشان را کرخه می داند، دشت دهلویه، پادگان دوکوهه و... اهل اینجا با عملیات فتح المبین آشنا هستند.

اگر قصد تازه کردن این دیدار سراسر لطف را دارید باید خودتان را به قطعه ۴۴ بهشت زهرا برسانید.

قطعه شهدای گمنام

بیش از ۴ هزار شهید گمنام در بهشت زهرا دفن شده اند. مزار ۲ هزار و ۵۰۰ نفر از آنها در قطعه ۴۴ است و سایر آنها میهمان قطعات و ردیف های دیگر شده اند.

قطعه فرماندهان خاکی

به سمت قطعه ۲۴ حرکت می کنیم. در این تکه از بهشت سرداران نام آوری آرمیده اند که هر کدام شان طلایه دار فتوحات به یادماندنی در ۸ سال عاشقی برای این آب و خاک بودند. محمد بروجردی، جواد فکوری، سید موسی نامجو، سید رضا حسینی، کمیل میرزآزاده، علی قمی، علیرضا موحد دانش، علی اصغر نجبران، یوسف کلاهدوز و حاج سلمان طرقي نام های بزرگی هستند که در این قطعه در کنار آنها قدم می زنید.

عشق به سید شهیدان اهل قلم ما را برسان برسان به قطعه ۲۹ می رسند. آنجا چشممان به مزار مبارک شهید ستاری، شهید اردستانی و چند شهید شاخص دیگر افتاد و به رسم ادب فاتحه ای نثار روح بلندشان کردیم.

قطعه ۲۶

حوالی قطعه ۲۶ خیلی ها رد و نشانی از مزار شهید عطری بهشت زهرا می خواهند. مزار سید احمد

۹۹

اینجا قطعه های از بهشت است

بهشت در همین حوالی

لیلا سادات اهل حق

سال هاست که بهشت زهرا بهترین انسان های زمانه را در دل خود جای داده است. سال هاست که اینجا عطر دیگری به خود گرفته. از همان زمان که خون مردم از ظلم جباران زمان به جوش آمد و با تمام وجود وارد میدان مبارزه با ظلم و کفر شدند. در این راه جان دادند و تن پاکشان در بهشت زهرا آرام گرفت. پس از پیروان راستینشان در میدانی دیگر مقابل دشمنان داخلی و خارجی ایستادند و باز هم شهید و شهید و شهید و بهشت زهرا شد زیارتگاه عاشقان. قطعه ای از بهشت که دل هر آشفته ای در آن آرام می گیرد. جایی که جامانده های قافله شهدا با ناله و فغان از یاران سفر کرده مدد می طلبیدند تا دستانشان را بگیرند و به اوج ببرند. آری بهشت زهرا، خود به تنهایی دانشگاه انسان سازی شد. دانشگاهی که هر سنگ آن کلاس درسی بی صداست. جایی که قدم زدن در آن انسان را برای ساعات و لحظاتی از زمین خاکی دور می کند و کسی چه می داند؛ شاید برای همیشه راهی به آسمان بیابی.....



پلارک از شهدای گردان عمار سال هاست به محلی برای زائران قبور شهدای دفاع مقدس تبدیل شده است. سید احمد آقا از توی قاب عکس جلله بالای مزارش به ما لبخند می زند. سنگ مزارش همیشه نمناک است.

شهدای مدافع حرم در امتداد راه شهیدان دفاع مقدس قدم برداشتند. حالا مزار این شهیدان امروزی در میان شهدای دیروز جا گرفته است. برای زیارت قبور شهدای مدافع حرم باید سراغ قطعه های ۲۶، ۲۹، ۵۰ و ۵۳ را بگیریم.

یادمان شهدای هفتم تیر خیلی ها را راهی قطعه ۲۴ بهشت زهرا می کند. در این قطعه بزرگ مردانی مانند شهید رجایی و شهید باهنر آرمیده اند. مزار سید مجتبی هاشمی فرمانده جنگ های نامنظم خرمشهر و آبادان هم از زائر خالی نمی ماند. شهدای تفحص شده در قطعه ۵۰ هم میهمانان زیادی دارند.

زائر جامانده بهشت

در حال گشت و گذار در قطعات شهدا، زائری را دیدم که با نگاهی دقیق روی سنگ ها را می خواند و هر از گاهی بر سر یکی از مزارها می ایستد. گویا در دل با شهید نجوا می کرد. نزدیک شدم و سپس از سلام و احوالپرسی از او خواستم تا کمی از حال و هوای خودش برایمان بگوید که متوجه شدم او انسی دیرینه با شهدا دارد. صحبت هایش در مورد شهدا و بهشت زهرا، یا به گفته خودش «بهشت» آنقدر زیبا و دلنشین بود که از او اجازه گرفتم تا آنها را با مخاطبان در میان بگذارم. گفت بنویس: یک عدد جامانده ده هفتادی. می گفت: همیشه شبایی که فراره فراداش بیام بهشت زهرا تا صبح خوابم نمی بره، با اینکه دوسه سالی می شه خیلی زیاد پیام؛ ولی ته دلم به ذوقی دارم که نمی ذاره شب بخوابم. روز قبیلش لباسمو آماده می کنم، مثل وقتایی که به مهمونی بزرگ دعوتم.



همه کارامو انجام می دم تا صبح زود از خونه پیام به سمت بهشت. آخه اینجا واقعاً خود بهشته، هواش، صدای پرنده هاش، درختاش، مسیروش، بوش. آره بوش... من که تا حالا بهشت نرفتم؛ اما آگه بخوام توصیفش کنم می گم بهشت زهرا همون بهشت خداست. وقتایی که نم نم بارون می زنه، اینجا رو دیگه نمی شه وصف کرد. فقط باید باشی تا ببینی. مسیری که از مترو خارج می شی تا به قطعه های شهدا برسی، اموات دفن. شاید براتون عجیب باشه؛ ولی من اونجا دوستای زیادی دارم....

اولیش یه خانم عارف زاهده که اسمش روح انگیزه. بعدیش یه آقاییه که چشمش باهات حرف می زنه انگار با نگاهش داره التماس می کنه... از بین اموات که بگذریم می رسیم به قطعه شهدا. اونقدر قشنگه که انگار امام حسین علیه السلام اونجا بوده، شب رو با بچه ها به درد دل نشست و اونا براش خاطره های شلمچه و هویزه، نهر خین، طلاییه واروند و قصه کربلای چهار و اینکه چجوری لو رفتن و شکست عملیات و... رو تعریف کردن.

آره. بهتر از این نمی شه عطر اونجا رو وصف کرد؛ انگار که حسین علیه السلام به دیدار شهدا اومده و حالا این بو، عطر امامه که اونجا مونده و ما صبح جمعه استشمامش می کنیم.

از بین شهدای مدافع حرم که رد بشیم و اون مسیر رو تا انتها بریم؛ می رسیم به قطعه ۲۷، پناهگاه من! شهید مجید پازوکی، شهید تفحص....

بعد از اون قطعه شهدای انقلابی شهدای انقلاب خیلی مظلومن، توی یه قطعه بین اموات، تک و توک باید بگردی و پیدا شون کنی و از سنگ مزارهای سیاه و زشتی که پشتش آرم بنیاد شهید خورده تشخیص بدی که این شهید.

طلبه جوونی که زیر شکنجه وحشیانه ساواک شهید شده. خانمی که با شوهرش دستگیر می شه و چند روز بعد شهید می شن.

معلمی که زیر شکنجه ساواک شهید شده. دقیقاً وقتی وسط اون قطعه و ایسی می بینی یکی راست، یکی بالا، یکی چپ، یکی دورتر، یکی دور و دورتر مزارهای شهداست. شهدای انقلاب مظلومترین....

می دوستین تو بهشت، جهنم هم داریم؟

آره جهنم....

قطعه منافقین....

فکر کن وسط یه جاده ایستادی، طرف راست بهشته که شهدان و طرف چپ جهنم که منافقین، اونجا جنگ درونی با خودت شروع می شه....

و اونجا از هزاران کلاس درس و اخلاق بهتر می آموزی. قطعه منافقین با درختای سوخته و کلاغای زیاد و سنگای شکسته....

از اینم که بگذریم، گاهی تو بهشت که راه می رم به این فکر می کنم که یه روزی شهید مجید پازوکی، شهید هادی ذوالفقاری، علیرضا مصطفوی و... توی این مسیر اومدن و رفتن. شاید دقیقاً همین مسیری که الان من دارم میرم قدمگاه اونها هم باشه؛ اما اومدن اونجا کجا و اومدن من کجا؟؟؟

اونا اومدن و شهداتشونو از شهدا گرفتن و خودشون شهید شدن؛ اما من چی؟

با معرفت اومدن و رفتن و موندن....

راستی شهدا رفتن یا موندن؟؟!!!!

شهیدانم بعد بهم یرزقوندن و از مزارهاشون عطر پسر علی علیه السلام به مشام می رسه.... عطر فاطمه سلام الله علیها

عطر سیب....

گفتم که می روم اما ماندم

از قافله ستاره ها جا ماندم

صبح آمد و دیدم که هنوز

با آن همه ادعا فقط من ماندم

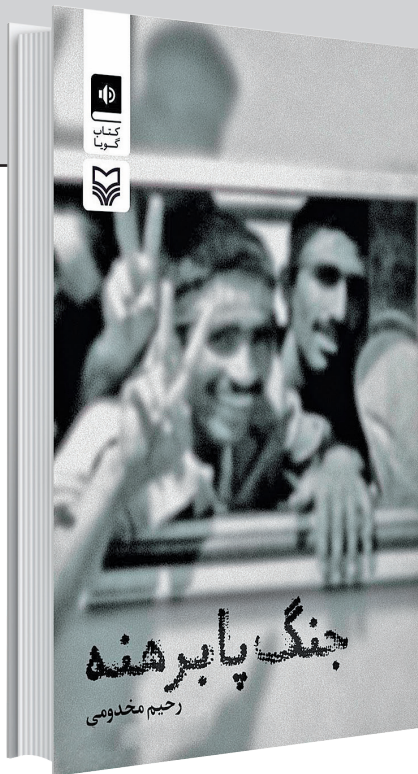


جست و جوارحت فراهم باشد. بنده باید کل قرآن کریم را با ترجمه می خواندم و آیات مرتبط را پیدا می کردم. این کار صورت گرفت و آیات مرتبط را پیدا کردم و خاطرات به آیات قرآن کریم مزین شد که این موضوع در تقریظ حضرت آقا به آن اشاره شده و ایشان مورد تحسین قرار دادند.

به نظر بنده این دو بزرگوار (سرهنگی و بهبودی) آتش به اختیار بودند و در مقطعی که کسی نبود بگوید چه کاری بکنید و حتی منع می کردند از پرداختن به ادبیات دفاع مقدس این دو بزرگوار به کاری مبادرت ورزیدند که کسی مبادرت نمی کرد. پس این عزیزان افق بلندی داشتند.

اگر ایشان را ما به عنوان آتش به اختیار و افسر فرهنگی و در عین حال بی هیاو مانند شهید حسن باقری که کاشف بود، ایشان را کاشف بنامیم که کشفیات زیادی انجام دادند و امروز اگر ما در عرصه دفاع مقدس به حدود ۲۷ هزار اثر و صد ها نویسنده و صد ها اثر فاخر قابل ارائه در سطح بین الملل رسیدیم همه اش مدیون این دو شخصیت هست که کاشف اصلی بودند. این همه انتشارات شکل گرفت، این همه در زمینه ترویج مطالعه یک انقلاب رخ داد، نباید فراموش کنیم که مدیون این مبداء هستیم، که از یک کانکس در باغچه حوزه هنری به عنوان دفتر هنر و ادبیات دفاع مقدس این چشمه جوشید و در کشور جاری شد. این عزیزان به پیروی از یک مسیح این کار را کردند و نگاه حضرت آقا این نگاه را احیا کرده بود. مسیح ادبیات دفاع مقدس حضرت آقا بود و این بزرگوار یکه و تنها دید این ادبیات چه خواهد کرد و چه بن بست هایی را باز و انقلاب را صادر خواهد. این ادبیات بسیجی دهه شصت را دوباره تولید خواهد کرد و از دل این محسن حججی ها بیرون خواهد آمد. این ادبیات حتی قهر های سیاسی را آشتی خواهد داد. ما در موضوع شهید خوشبختانه قهری نداریم. تمام جناح ها خودشان را مدیون شهیدان می دانند. راهشان را جدا نمی دانند. بسیاری از اشخاصی که راه سیاسی شان را جدا کردند در فضای خاطره گویی و ایثارگری و رزمندگی در کنار همدیگر می نشینند. این ها همه مدیون مسیح ادبیات دفاع مقدس که حضرت آقا هستند. در اواخر دهه ۶۰ که این اتفاق افتاد و کتب دفاع مقدس آرام آرام نوشته شد حضرت آقا چند اقدام اساسی انجام داد. تمامی کتاب ها را می خواند و اشاره می کرد که تمامی کتاب هایی که شما چاپ می کنید را من می خوانم. دو این که بر این کتاب ها تقریظ می نوشتند. اصلاً ما نمی دانستیم که تقریظ چه هست و در حالی که این تقریظ نوشته شده بود و به ما اطلاع دادند که به حضرت آقا روی کتاب های شما تقریظ نوشته است. اصلاً معنای لغوی تقریظ را هم نمی دانستیم! و بعد متوجه شدیم که به معنای یادداشت است. اقدام دیگر این بود که نویسندگان ما را به همراه آقای سرهنگی و بهبودی به حضور پذیرفتند، که از نزدیک تحسین بکنند و رهنمود بدهند که خیلی برای ما راه گشا و دلگرم کننده بود. چرا که ما واقعا شک داشتیم و قصد استمرار نداشتیم. آن جا متوجه شدیم که باید استمرار پیدا بکنند. خاطرات خودمان تمام شده بود و باید می رفتیم به سراغ خاطرات دیگران. از آنجا بود که گونه های مختلف پیدا شد و موضوع داستان و رمان و نمایشنامه به میان آمد.

جدا از تحسین های نوشته شده در تقریظ های حضرت آقا یک نگاه نقادانه و کارشناسانه هم در تقریظ وجود دارد. صرف این نیست که فقط تشویق و تحسین باشد. اگر نکته ای قابل اصلاح یا حذف یا به هر حال جای نقد دارد، اشاره می کنند. به دو نکته کتاب اشاره کردند که یکی این است که تیغ تیز نقد همه مسئولین را یک جا دیده. چون ما بحث این را داریم که کوتاهی مسئولین منجر به پذیرش قطع نامه شد که حضرت آقا این حرف را مورد نقد قرار می دهند. طبیعتاً همه مسئولین این چنین نبودند. قطعا نگاه ما هم این چنین بوده اما آنچه که در نگارش به آن اشاره شده این را تصریح نکرده و این غفلت بنده بوده و باید این موضوع را به صراحت اشاره می کردم. که بعد این موضوع را اصلاح کردم و دادم به حوزه هنری که در چاپ های بعد این اتفاق بیافتد و یکی دیگر هم، این موضوع خود را دیدن و دیگران را ندیدن است. تا آنجایی که احساس می کردم که این موضوع باید اصلاح شود و تا جایی که فهم و توانم در اصلاح موضوع به آن چیزی که درست است تلاش کردم و قطعاً این درستی معیارش در افق بنده، نگاه حضرت آقا بوده و ایشان را یک کارشناس ادبی، اجتماعی و فرهنگی و سیاسی می بینم که نگاه همه جانبه دارند. ایشان را صرفاً یک رهبر معنوی نمی بینم. این الگو برای بنده یک ارزش است و افتخار می کنم به این موضوع. کما این که در مورد کتاب سفر نامه حج «یار کجاست» هم همین اتفاق افتاد و حضرت آقا نکات انتقادی در کنار آن تشویقی که داشت منجر به این شد بنده در چاپ دوم آن موارد را اصلاح کردم.



روایت نویسنده «جنگ پابرهنه» از کتابش



مهدی حسین پور

کتاب «جنگ پابرهنه» از بهترین کتاب های حوزه دفاع مقدس محسوب می شود. با «رحیم مخدومی» از جمله نویسندگان مطرح این حوزه که قریب به ۳ دهه پیش کتاب «جنگ پابرهنه» را نوشته به گفت و گو نشستیم.

عنوان گنجینه و ذخیره ای که در این وادی قرار است کار بکنم. در این حد اندوختم و به همین خاطر کتاب خاطرات «جنگ پابرهنه» از بُعد هیجانات و اتفاقات و شور و هیجان اصلاً قابل قیاس با بسیاری از کتاب هایی که بعد ها تولید شد نیست.

من این خاطرات را با راهنمایی، هدایت و تشویق رزمندگان و سرداران و... نوشتم. چون شخصیت های جبهه شخصیت های بسیار فرهیخته و وارسته بودند. با اخلاق ویژه ای که داشتند و به تعبیری ره صد ساله را یک شبه طی کرده بودند و خیلی شبیه انبیاء و عرفا شده بودند. روی همین حساب من در قرآن کریم جست و جو کردم و آیات مرتبط با این مصادیق را پیدا کردم. در آن زمان جست و جو کردن آیات قرآن، سنتی اتفاق می افتاد. مانند الان نبود که امکان

موضوع «جنگ پابرهنه» همان گونه که از اسمش پیداست به پابرهنگی جنگ می پردازد. در ادبیات ما پابرهنگی مفهوم روشنی دارد یک مفهوم آن بی شیله پیله بودن و مفهوم دیگر آن استضعاف است. هر دوی این ها در جنگ و آدم های جنگ بود. حالا عنوان کتاب به جنگ اشاره دارد که این جنگ ما جنگ مستضعفانه و بی شیله پیله است و در عین حال آدم های جنگ این شکلی هستند که چنین جنگی را رقم زدند. اواخر دفاع مقدس خاطر هست که وضع مالی جبهه به قدری بد شده بود که آن شوخی های رزمنده ها که در شب عملیات می گفتند که امشب اگر چلو مرغ دادند معلوم است که قرار است عملیات شود این دیگر رنگ باخته بود. چرا که در شب عملیات چنین اتفاقی یا نمی افتاد یا خیلی کم اتفاق می افتاد. چون این توان نبود و وضع اقتصادی مملکت بد شده بود. به هر حال بخش عمده ای از نیاز مالی جبهه را مردم تامین می کردند. مردمی که از بنیه پایین اقتصادی برخوردار بودند. این ها اگر جنگ چند ماه یا یک سال بود این امکان فراهم می شد که تا انتها حمایت می شد. اما جنگ طولانی بود و این توان به مردم اجازه نمی داد. با این حال مستضعفان تا انتهای کار ایستادند.

داریم به این میرسیم که چرا عنوان کتاب، جنگ پابرهنه است که مصادیقش هم در شخصیت ها و هم در خود فضای جنگ و امکانات جنگ این شکلی بود. البته بی شیله پیله بودن جای انتقاد ندارد و جزو فضیلت های جنگ است ولی بعد استضعاف اقتصادی یک نقد است که به علت کوتاهی هایی که صورت گرفت این چنین شد. یک عبارتی از حضرت امام (ره) در ابتدای کتاب آمده اشاره دارد که: هر چه که ما رزمنده داریم و شهید داریم همه برای طبقات مستضعف و پایین جامعه هستند و طبقات مرفه مگر این که عوض شده باشند مگر این که در آنها تحول اتفاق افتاده باشد. مضمون حرف حضرت امام (ره) این است آدم هایی که جبهه را پر می کردند جزو شخصیت های مستضعف جامعه بودند و آن آدم هایی که همیشه شعار جانم فدای ایران دادند و مخفی شدند، آن زمان هم بودند. این موضوع تازگی ندارد. آمار ها نشان می دهد که میانگین رزمندگان ما حدود یک میلیون نفر بوده است و همین یک میلیون نفر مدام به جبهه می رفتند و می آمدند آمار خیلی بیشتر از این نیست در حالی که ما اوایل جنگ حدود ۴۰ میلیون نفر جمعیت داشتیم در اواخر جنگ، من الان آمار دقیق ندارم ولی حدوداً ۵۰ میلیون نفر جمعیت داشتیم. این زمانی هست که حضرت امام (ره) اشاره دارد مملکت ۲۰ میلیون جوان دارد. یعنی این ۲۰ میلیون کسانی هستند که امکان دارد اسلحه به دست بگیرند. این یک بیستمی هم که آمده بودند از مستضعف ترین و محروم ترین اقشار جامعه بودند که جبهه ها را پر کردند. این ها آن شاخصه های کتاب جنگ پابرهنه است ما با همین نگاه در واقع کتاب را با نقد آغاز می کنیم، نقد به دولت، نقد به مرفهین جامعه که از بستر همین امنیت به خیلی چیزها رسیدند و رشد کردند و الان بی اعتنا هستند. وظیفه خودشان را انجام نمی دهند منتها چون این نقد توام با یک اعتراض و عصبانیت است یک جاهایی تند رفته. در آن مقطع این تندی بیشتر احساس شد. در آن عصر باب انتقاد به این شکل باز نشده بود. آقای علیرضا قزوه یک شعر می گوید به نام «مولا ویلا نداشت» که مانند توپ صدا کرد. حالا ده ها یا حتی صد ها کتاب مانند آن در جامعه وجود دارد ولی شما هیچ وقت این سرو صدا را احساس نمی کنید. در آن زمان، با تقریظی که بر این کتاب انتقادی نوشته شد، بیشتر در کانون توجه قرارش داد. به تقریظ حضرت آقا بر کتاب اشاره ای هم خواهیم کرد.

علت این که این کتاب نوشته شد، بودن دو انسان دوست داشتنی است این نشان می دهد که چقدر انسان های خوب موجد هستند و شاید حتی خودشان خیلی تعمد ندارند، اما اخلاق کریمه آنها منجر به زایش می شود. من قصد نداشتم نویسنده بشوم و کتاب تولید کنم. بنده معلم بودم، داشتم حرفه معلمی را دنبال می کردم و به تئاتر مشغول بودم. اما آقایان مرتضی سرهنگی و هدایت الله بهبودی با برخورد خیلی خوب و خوش رویی، مسیر بنده را عوض کردند که بروم خاطراتم از سال های دفاع مقدس را بنویسم. خاطرات بنده خاطرات برجسته ای نبود چرا که مجموع حضورم در دفاع مقدس حدوداً یک سال است. بسیاری از کسانی که خاطراتشان را می خوانیم، از جسارت و شجاعت لازم برخوردار هستند و در عملیات ها می ایستادند، زخمی می شدند و مقاومت می کردند و از روحیه جهادی بسیار بالایی برخوردار بودند. بنده اصلاً اینطوری نبودم شاید اصلاً قسمت این بوده که من بروم و بخشی از دفاع مقدس را از نزدیک ببینم تا این بشود به

”

گفت و گو با جواد کلاته عربی نویسنده حوزه ادبیات پایداری

در حوالی مستندنگاری جنگ



سید مجتبی طباطبایی

جواد کلاته عربی متولد ۱۳۵۹ در تهران است. در ۲۷ سالگی نخستین کتابش را با موضوع شرح «نامه امام به گور باجف» به رشته تحریر درآورد. بعد از آن ۸ عنوان کتاب درباره تاریخ روایی محله‌های شهر تهران نوشت. او از سال ۱۳۹۱ به بعد، به فعالیت جدی در پژوهش و نگارش خاطرات و زندگی‌نامه‌های شهدای آرد. «مگر چشم تو دریاست!»، «در هیاهوی سکوت»، «ماجرای عجیب یک جشن تولد» و «عملیات عطش» به قلم او در همین سال‌ها به چاپ رسید که از این تعداد، برخی در جشنواره‌های ادبی معتبر جایزه‌های برتر شده‌اند. در سال ۱۳۹۲ به عنوان پژوهشگر فیلمنامه «ایستاده در غبار» تجربه جدیدی در کارنامه‌اش ثبت کرد و از ابتدای سال ۱۳۹۳ به مدت هفت سال در مؤسسه مطالعاتی ۲۷ بعثت به عنوان معاون ادبیات و پژوهش این مؤسسه به فعالیت پرداخت. کلاته عربی هم‌اکنون به عنوان مدیر انتشارات ایران مشغول به فعالیت است و کتاب‌هایی را در حوزه دفاع مقدس و جبهه مقاومت در دست نگارش دارد. از دیگر فعالیت‌های او می‌توان به داوری در چند جشنواره ادبی، عضویت در شورای سیاست‌گذاری خاطره‌نگاری در بنیاد حفظ آثار ستاد کل و سرپرستی پژوهش فیلمنامه یک سریال تلویزیونی اشاره کرد.

به خود دارد که اگر نویسنده از آنها عدول کند در حقیقت از خاطره‌نگاری فاصله گرفته است. امروز مشاهده می‌شود که در حوزه خاطره‌نگاری ذائقه‌های داستانی وارد شده و خاطره را به سمت داستان برده است.

این مسئله در جریان داوری‌های نوزدهمین دوره انتخاب کتاب سال دفاع مقدس مطرح شد. پیشنهاد بنده در آن سلسله جلسات این بود که بنیاد حفظ آثار در این قضیه ورود کرده و با تعامل و همکاری با اساتید بزرگ این حوزه این مسئله را مدیریت کند. اساتید حوزه نویسندگی می‌توانند ژانرهای مختلف را به رسمیت شناخته، تعریف علمی مشخصی برای آن ارائه کرده و حدود هر کدام را مشخص کنند و از این طریق روش و نقشه راه مشخصی را پیش روی نویسندگان قرار دهند. امروز در حوزه خاطره‌نگاری کتاب‌های بسیار جذاب و خوبی تولید می‌شود اما در واقع از حوزه مستند فاصله دارد، از این جهت این مسئله نیاز به مباحث کارشناسی دارد و باید توسط متخصصین و اساتید امر، گونه‌های مختلف این حوزه تعریف، تبیین و ارائه شود.

ورودتان به حوزه نقد جدی فضای ادبیات پایداری هم همین نکات را دربردارد. سلسله جلساتی که با همکارانتان در این حوزه داشتید و خروجی اش مجموعه «فرخو» شد.

بحث‌های ما در حوزه نقد مستندنگاری درباره همین مسائل است. برای مثال خاطره‌نگاری پرچم‌ترین، پرمخاطب‌ترین و جذاب‌ترین تولیدات در حوزه مستندنگاری هستند اما متأسفانه امروز کتاب‌هایی که در این حوزه تولید می‌شود با آسیب‌هایی مواجه هستند. برخی از عناصری که در حوزه مستندنگاری اعم از خاطره‌نگاری و زندگی‌نامه نویسی وارد شده است اساساً ربطی به این حوزه ندارد. به عنوان مثال بحث خیال پردازی، در مستندنگاری جایگاهی ندارد. با تعدادی از دوستانی که در این حوزه فعالیت می‌کنیم به این مسئله حساس بودیم و این مسئله را گام اول با یکی از کتاب‌های شاخص در این حوزه بررسی کردیم و مورد توجه قرار دادیم.

از دیگر عناصری که به حوزه مستندنگاری وارد شده و ارتباطی با این حوزه ندارد می‌توان به ورود ادبیات شعاری، شاعرانه، غلوآمیز و بزرگ‌نمایی اشاره کرد. ورود این عناصر به حوزه مستندنگاری اصالت آن را از بین می‌برد. برای مثال اگر قرار است کتابی با عنوان زندگی‌نامه یک شهید نگارش شود، مخاطبین عام یا خاص آن کتاب انتظار دارند با ویژگی‌ها، کنش‌ها و واکنش‌های شهید در شرایط مختلف در کتاب مواجه شوند نه مطالبی که ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است. همین نقد و نکته مهم را می‌توان در حوزه فیلم و سریال نیز تسری داد. اگر قرار است فیلمی با موضوع جنگ ساخته شود مخاطب انتظار دارد واقعه تاریخی مربوط به آن را در فیلم ببیند نه داستانی که از ذهن نویسنده فیلمنامه تراوش کرده است. البته در حوزه فیلم و تلویزیون دست نویسنده و کارگردان در پرداختن به قصه بازر است اما همین باز بودن دست نیز نمی‌تواند بی حساب و کتاب باشد و نمی‌شود دخل و تصرف نامحدودی در فیلم اعمال کرد. نمی‌توان فیلم یک واقعه تاریخی را ساخت بدون آنکه اهمیتی برای نسبت

طبیعی پدیده خوبی است اما نکاتی در این اتفاق وجود دارد که باید مورد توجه قرار بگیرد. به نظر می‌رسد علاقمندان به نویسندگی در حوزه مستندنگاری جنگ که شامل خاطره‌نگاری و زندگی‌نامه نویسی است به مرزهای داستانی سوق پیدا کرده‌اند و گونه‌های مختلف مستندنگاری ذائقه داستانی پیدا کرده است، این مسئله نکته مهمی است که باید مورد توجه و بررسی کارشناسان قرار بگیرد. ذائقه داستانی پیدا کردن مستندنگاری در بعضی از حوزه‌های تخصصی یک افت محسوب می‌شود. برای مثال خاطره‌نگاری اصول و عناصر مخصوص

زیاد شده است. نویسندگان بسیاری هم که در عرصه‌های رمان و داستان فعالیت می‌کردند نیز به حوزه مستندنگاری، خاطره‌نگاری و زندگی‌نامه نویسی سوق پیدا کرده‌اند. البته در این زمینه آمار دقیقی ندارم و نمی‌توانم با قطعیت بگویم که آمار کتاب در این حوزه افزایش پیدا کرده اما آنچه به نظر می‌رسد این است که اقبال عمومی خوبی در این عرصه رقم خورده است.

این استقبال نوقلمان از این حوزه هم فرصت است و هم تهدید.

افزایش اقبال به حوزه مستندنگاری به طور

در این چند سالی که در حوزه ادبیات پایداری قلم زدید فضای عمومی زمینه فعالیت خود را چگونه توصیف می‌کنید؟

من در عرصه ادبیات پایداری و ادبیات دفاع مقدس با رویکرد مستندنگاری در حوزه جنگ فعالیت کردم. کتاب‌هایی که تا کنون نوشتم در ۲ دسته زندگی‌نامه نویسی و خاطره‌نگاری قرار می‌گیرد که هر دو زیرمجموعه مستندنگاری هستند. عمر نویسندگی و فعالیت‌های ادبی‌ام حدود ۱۶ سال است اما ورودم به حوزه ادبیات دفاع مقدس به صورت جدی تقریباً به ۱۰ سال پیش برمی‌گردد. کار جدی در حوزه مستندنگاری جنگ در حیطه شغلی، علائق و دغدغه‌های شخصی قرار می‌گیرد. به دلیل علاقه شخصی و دغدغه‌های که در رابطه با این حوزه دارم، در این ۱۰ سال زمان‌های شخصی و ساعات‌های استراحتم متمرکز و طی کردم. در این سال‌های اخیر یک اتفاق خوبی رخ داده است که هر ساله نویسندگان نوقلم بسیاری پا به عرصه نویسندگی در موضوع جنگ و جبهه به خصوص مدافعان حرم می‌گذارند. به طور کلی علاقه به مستندنگاری

از دیگر عناصری که به حوزه مستندنگاری وارد شده و ارتباطی با این حوزه ندارد می‌توان به ورود ادبیات شعاری، شاعرانه، غلوآمیز و بزرگ‌نمایی اشاره کرد. ورود این عناصر به حوزه مستندنگاری اصالت آن را از بین می‌برد

”



نیز بسیار جذاب و خواندنی است. شاید یکی از دلایلی که کتاب شهید ثامنی بیشتر دیده شد نیز همین مسئله باشد.

مسئله دیگری که من درباره به تصویر کشیدن آن دغدغه داشتم، روایت انسان جنگ در سوریه و روایت جنگ مدافعان حرم ما در سوریه است. متأسفانه ما در این زمینه هنوز هم دچار ضعف هستیم. ادبیات پایداری ما در حوزه زندگی‌نامه‌نویسی شهدای مدافع حرم نه تنها ضعیف بلکه خالی از این ماجرا است. علت آن را نمی‌دانم که چرا بعضی از انتشاراتی‌هایی که در این حوزه فعال هستند تعمداً نسبت به این مسئله بی‌توجهی می‌کنند و کتاب‌هایی که درباره شهدای مدافع حرم ایرانی نوشته می‌شود در زندگی‌نامه‌ها آنها خبری از جنگ نیست.

بد نیست در این زمینه تحقیقی صورت بگیرد که چرا این اتفاق افتاده است. چرا نویسندگان و ناشرین از نگارش درباره جنگ شهید مدافع حرم چشم‌پوشی می‌کنند. من سعی کردم در این کتاب زندگی انسان جنگ در سوریه را به تصویر بکشم.

در کتاب‌هایی که دارید برش‌های

مختلف تاریخ انقلاب اسلامی دیده می‌شود. از عباس ورامینی و تسخیر لانه جاسوسی تا شهید ثامنی و برداختن به مدافعین حرم. در این بین هم به روایت جنگ در «عملیات عرش» نگاه داشتید و هم به لطافت مادرانه در «مگر چشم تو دریاست». می‌خواهم از استمرار گفتمان انقلاب اسلامی در این کتاب‌ها از شما بشنوم. چقدر زنده بودن این استمرار گفتمان در روند تحقیق‌ها و پژوهش‌هایتان برای کتاب‌ها ملموس بوده؟

گفتمان انقلاب اسلامی و نهضت امام خمینی (ره) در تمام کارهایم از جمله زندگی‌نامه شهید، زندگی‌نامه مادر شهید و زندگی‌نامه شهید مدافع حرم و حتی روایت واقعه تنگه ابوقریب که نوشتم و تمام کارهایی که در این حوزه انجام دادم، جریان دارد. همه این کارها تشعشعاتی از گفتمان انقلاب اسلامی است. خدا را شکر می‌کنم که اولین تجربه جدی من در حوزه نویسندگی کتابی در رابطه با انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) بود. می‌توانم بگویم نگارش این کتاب بر فضای فکری من بسیار تأثیرگذار بود.

این کتابتان کمتر دیده شده است.

این کتاب را تقریباً ۱۵ سال قبل با عنوان «امام خمینی (ره) و رسالت جهانی هدایت» در شرح و تفسیر پیام تاریخی امام به گورباچف نوشتم. مطلبی که از آن سال‌ها برایم به یادگار مانده است این است که دنیای امروز ما دنیای امام خمینی و دنیای تقابل دو جبهه مستکبر و مستضعف است. همه حوادث و آدم‌های این دنیا را می‌توان در این قاعده گذاشت و با آن سنجید. به نظر من فراگیرترین پیام امام است که نه تنها انقلاب‌های اسلامی بلکه تمام انقلاب‌های مستضعفان دنیا علیه مستکبران عالم در این پیام می‌گنجد. هر جایی از عالم که عده‌ای بر ضد نظام استکباری جهان به سرمداری آمریکا خروش می‌کنند را می‌توان در قالب گفتمان انقلاب اسلامی دانست. تمام کتاب‌ها و فعالیت‌های این حوزه ارتباط مستقیم با گفتمان انقلاب اسلامی دارد و این طبیعی‌ترین و بدیهی‌ترین اتفاقی است که رخ می‌دهد.

از کف دادم و بسیاری اوقات در فضای مجازی از حالت‌های خودم در رابطه با شهید ثامنی صحبت کردم و حرف‌های دلم را زدم. بیانش برایم بسیار سخت است. بیان اینکه چطور به این آدم نزدیک شدم و چطور این شهید بزرگوار به من اجازه داد به او نزدیک شوم!

این نزدیکی از کجا نشأت می‌گیرد؟

شهید ثامنی همشهری من است. ما هر دو بچه ورامین هستیم. من در یادگانی خدمت کردم که ایشان هم در همان یادگان خدمت کرده. هرچه بیشتر با زندگی ایشان آشنا می‌شدم و جلوتر می‌رفتم متوجه می‌شدم که انگار می‌توانستیم به هم نزدیک شویم. حتی



محل سکونت ما هم به هم نزدیک بود اما من ایشان را نمی‌شناختم. ما هم سن و سال هم بودیم و ایشان هم عصر ما بود. این شباهت‌ها و نزدیکی‌ها تأثیر زیادی روی من گذاشت. بخشی از این احساس انس و نزدیکی نیز به توانمندی و توانایی‌های عجیب این شهید عزیز در حوزه‌های مختلف روابط اجتماعی، مدیریتی، نظامی و غیره برمی‌گردد. استعدادی که مرا به خضوع و خشوع در برابر خود وامی‌داشت و مرا وادار می‌کرد به بزرگی او و کوچکی خودم اعتراف کنم. سخن گفتن از رابطه‌ها با این شهید برایم بسیار سخت است. رابطه‌ای که بین ماست یک رابطه معنوی و عاطفی است که شاید نتوان به حیطه تعریف آورد.

بسیاری از شهدایی که من روایت زندگی‌شان را نوشتم شاید صحنه شهادت خیلی جذابی نداشتند. مانند شهید جولایی که در یک حادثه تصادف به شهادت رسید. شهید پرویز محبی که ایشان هم در یک سانحه تصادف ترور شد و به شهادت رسید. شهید حاج عباس آقایی ورامینی به محض اینکه وارد سنگر می‌شود یک خمپاره به سنگر می‌خورد و ایشان به شهادت می‌رسد و یا شهیدان جنیدی که روایت دقیقی از شهادت ایشان وجود ندارد و روایت‌هایی از شاهدان ماجرا با چند دست چرخیدن به خانواده شهید رسیده است. اما روایت شهادت شهید مهدی ثامنی بسیار متفاوت است. با توجه به نوع شهادت ایشان و اتفاقی که در آن عملیات و در صحنه شهادتش رقم می‌خورد با دیگر شهدایی که من روایت کردم بسیار متفاوت است.

از آنجایی که این حادثه، حادثه جدیدی است و در دهه ۹۰ اتفاق افتاده و روایت بسیار دقیقی از آن وجود دارد، نگارش درباره شهادت ایشان

در مدت نگارش این کتاب بیشتر کدام جنبه‌های زندگی حاج‌خانم جنیدی برایتان جالب بود؟

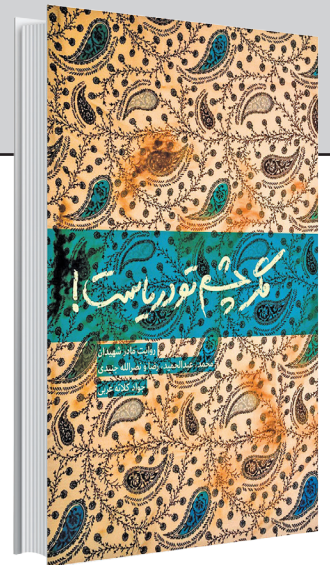
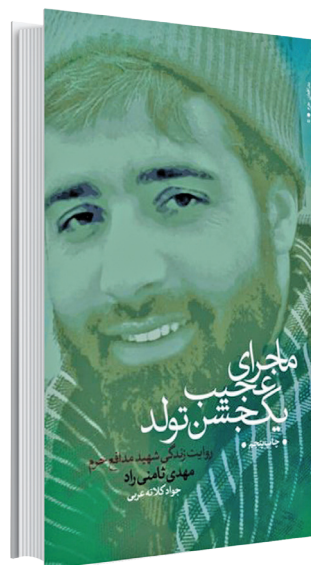
تلاش من در این کتاب این بود که زندگی و نگاه این زن به زندگی و دغدغه‌هایش را به تصویر بکشم و بگویم نتیجه زندگی کسی که اینطور زندگی می‌کند و این دغدغه‌ها را دارد، چنین ایثارها، جهادها و شهادت‌هایی است.

از آنجایی که حاج‌خانم جنیدی روایت‌های بسیار دقیقی از دوران کودکی و نوجوانی خود به خاطر داشت، توانستم سبک زندگی ایرانی اسلامی و سنتی دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ ایران قدیم در یک شهرستان در اطراف تهران، به نام پیشوا را در کتاب به تصویر بکشم. تفاوت این کتاب با بسیاری از کتاب‌های شبیه به این که به زندگی مادران و همسران شهدا پرداختند در همین روایت دقیق، با جزئیات و مفصل زندگی ایشان است. بیان دغدغه‌های متشرعانه و اجتماعی یک زن در جدال فرهنگ سنتی دینی با مظاهر جدید تمدن پیش از انقلاب در این کتاب صورت گرفته است. در این کتاب زندگی زنی به تصویر کشیده شده است که در بستر یک خانواده سنتی رشد می‌کند اما در زمان فعالیت‌های انقلابی و شروع نهضت امام خمینی (ره) حضور در جامعه را رسالت خود می‌داند و خاطراتی که در این مسیر برای او رقم می‌خورد.

به شهید ثامنی در «ماجرای عجیب

یک جشن تولد» پرداختید که به تازگی هم مجدداً مورد تقدیر قرار گرفت. این کتاب را انگار بیشتر از باقی دوست دارید. این برداشت از رابطه شما با کتاب درست است؟

شما درست می‌فرمایید، شاید من این کتاب را بیشتر از کتاب‌های دیگر دوست داشته باشم، البته نه کتاب بلکه موضوع کتاب را که «شهید مهدی ثامنی» است. تقریباً در دو سه سالی که دوران نوشتن کتاب طول کشید با این شهید زندگی کردم و توانستم ارتباط خوبی با ایشان برقرار کنم. بهتر است بگویم ایشان ارتباط خوبی با من برقرار کرد و اجازه داد به او نزدیک بشوم. اگر روابط عاطفی، معنوی و احساسی با موضوعات کتاب‌هایم داشتم سعی کردم کمتر آن را بروز بدهم. در کتاب‌ها که اصلاً بروز ندادم و این ساحت‌ها را کاملاً از هم جدا کردم، اما در مورد این شهید بزرگوار شاید بتوان گفت عنان



آن فیلم با واقعیت قائل شد. اگر فیلمی آنقدر ظرفیت ندارد که بتوان جزئیاتش را به تصویر کشید اساساً چرا باید به این موضوع پرداخته شود و اگر واقعه و شخصیتی ظرفیت لازم را دارد و جزئیات به اندازه کافی از آن وجود دارد باید به واقعیت ماجرا پرداخته شود بدون اینکه دخل و تصرفی در آن صورت بگیرد.

نگاه‌های غیر کارشناسی و ناآگاه باعث شده عناصر غیر مرتبط وارد کتاب‌های حوزه مستندنگاری شود. بنابراین امروز دغدغه مهم در حوزه مستندنگاری این است که روایت از واقعه‌ها با انسان‌ها از اصالت و واقعیت خود دور نشوند.

شما کتابی دارید با عنوان «مگر چشم تو

دریاست» که به زندگی و زمانه یک مادر شهید پرداخته‌اید. از ظرافت‌های روایت مادرانه برایمان بگویید.

یکی از اتهام‌هایی که به بنده وارد می‌شود این است که من ماجرای فراگیر جنگ را که ابعاد بسیار مختلف، متفاوت و ساحت‌های گوناگونی دارد را مورد توجه قرار نداده و صرفاً به مسائل نظامی جنگ اهمیت دادم، در صورتی که اینطور نیست. نگارش زندگی‌نامه یک مادر شهید که مادر چهار شهید است نشان از دغدغه فراگیرم نسبت به مسئله دفاع مقدس دارد. جنگ گستره وسیعی دارد که از خط مقدم نبرد، جایی که رزمندگان ما گلوله خود را به سمت دشمن شلیک می‌کند شروع می‌شود و تا خاکریز، خانه‌های مردم، مادر شهید، همسر شهید، نیروی پشتیبانی و بسیاری از عناصر دیگر ادامه پیدا می‌کند. جنگ همه ابعاد و اجزای یک جامعه را درگیر خود می‌کند. این نگاه من به جنگ است و نگارش زندگی‌نامه این مادر شهید نیز از همین باب بوده است. مادران شهدا یکی از وجوه جنگ هستند و روایت زندگی آنها روایت یکی از ساحت‌های جنگ است.

دومین کتابم در حوزه دفاع مقدس «مگر چشم تو دریاست» بود. رزمندگان ما و کسانی که از دین، خاک و ناموس مملکت خود دفاع کردند در کنار همین مادرها رشد و تربیت یافتند. تمام رزمندگان مدیون مادرانشان هستند. شهدا تربیت شده مکتب مادران خود هستند. بدیهی‌ترین اتفاق این است که ما از مادران شهدا بنویسیم به خصوص درباره مادر شهیدی که صاحب چهار فرزند شهید است. آنچه که من می‌خواستم در این کتاب به تصویر بکشم نوع نگاه مادر شهید، حاج‌خانم جنیدی به زندگی بود. نوع نگاهی که می‌تواند چهار فرزند را در راه خدا هدیه کند. نگاه و ایده‌هایی که این مادر برای زندگی خود دارد. زندگی‌ای که خروجی آن چهار مجاهد در راه خدا و چهار شهید است.



جای ایران سرای اوست.
پاسخ سؤالات را در جای جای ایران خواهی یافت.

راستی پدرت چه کرده بود؟
می گویند قبل از انقلاب در پایگاه هوانیروز اعلامیه‌های حضرت امام (ره) را منتشر می کرد که دستگیر می شود و شکنجه. از کسی می شنوی که در اوایل جنگ، صدام برای سرش جایزه تعیین کرده و پس از شنیدن خبر شهادتش یک هفته در بغداد جشن گرفته بود.

عشایر دشت میمک ایلام می گویند: «او مثل پدر بود برای همه ما»

معنای پدر را آنجا درک می کنی:
می گویند وقتی تانک‌های عراقی به خانواده و حتی دام‌های ما رحم نمی کردند و ما از ترس جانمان فرار می کردیم، او را بالای سرمان می دیدیم که چند لحظه بعد آرامش را به ما هدیه می داد و می رفت.

تفسیر واقعی یک پدر...
پیدا کردن جواب سؤالات کار را سخت تر می کند.

اکنون بار مسئولیت روی دوش خود احساس می کنی، باری سنگین.

گلایه‌های کودکی و نوجوانی و جوانیت از اینکه چرا پدرت رفته و تنهایت گذاشت به مرور تبدیل یک حس افتخار می شود. افتخاری ماندگار برای تمام دوران. جمله رهبرت به این افتخار حس دوچندان می دهد:

«شهید کشوری از مؤمنین بالله و رجال صادق در راه این انقلاب بود.»
با خود می اندیشی که سرگذشت پدرت سرگذشت مفصلی است و در چند خط نمی گنجد.

دلنوشته از درد است و دلت پر از درد. چه چیز درد این دل را تسکین می بخشد؟ حضور پدرت... چند سالی است که بیشتر از قبل حسش می کنی. او شده معنای حقیقی آیه ولاتحسبن...

به امید دیدارش می مانی تا ظهور منجی موعود

به نام او که شهید است

علی کشوری

را فاتحانه روایت می کند!
شخص دیگری ساخت سریالی را عهده‌دار می شود که زندگی پدرت را به تصویر بکشد به روایتی دیگر.

نامش می شود سیمرخ.
و چرا سیمرخ؟! پرس وجو می کنی و می فهمی که نام رمز پدرت در عملیات سیمرخ بوده.

و چرا سیمرخ؟! افسانه سیمرخ را مطالعه کرده و می بینی که این فقط یک نام است اما پدرت افسانه نبود؛ حقیقتی بود از دل مردمان همین دیار.

به مازندران و کیاکلا می روی زادگاه پدر، به لرستان و بروجرد می روی جایی که اصالت پدر آنجاست، به اصفهان و شیراز که دوران سربازی و پیشاهنگی را گذراند، به کرمانشاه پادگان محل خدمتش و پایگاه هوانیروز آن، به ایلام محل شهادتش میمک...
و تمام اینها تفسیر حقیقتی است که همه

وقتی که چشم باز کنی و پدری در کنار تنبیتی بی اختیار هزار و یک سؤال در ذهنت ایجاد خواهد شد که شاید پاسخشان را بعد از

چهل و اندی سال نتوانی پیدا کنی.
از خانواده خودت شروع می کنی؛ از مادرت:

«پسر جانم! بابا رفته بهشت، پیش خدا!»
جوابی گنگ برای یک کودک خردسال!
به جای اسباب بازی‌های مرسوم، وسایل و ابزار پدرت که شامل لباس و کلاه خلبانی، دوربین عکاسی فیلمبرداری و چند قلم دیگر است، می شود ابزار بازی‌های کودکانه‌ات.

بزرگتر که می شوی عکس و نام پدرت را به جز خانه در خیابان‌های شهرهای ایران هم می بینی. نامش را در جامعه زیاد می شنوی. روزی شخصی برای ساخت فیلمی مستند از پدرت به خانه‌تان می آید که بعدها خودش می شود «سید شهیدان اهل قلم» که پدرت





این راه به شهادت رسیده و جاننش را فدا کرده است. آنها که مثل خیلی از دیگر افراد مرخصی نگرفتند یا مهاجرت نکردند و در خط مقدم ایستادند هم شهید هستند.

همه شهدا مظلوم هستند، حتی شهیدایی مثل شهید حججی و حاج قاسم سلیمانی که به عالی‌ترین شکل تشییع شدند.

اینکه در دیوار نوشته‌ها می‌بینیم نوشته‌اند شهدا را یاد کنید ولو با ذکر یک صلوات به این معناست که هر کس در هر جایگاه اجتماعی و فردی که دارد، بایستی شهدا را یاد کند و بداند که هر آنچه امروز برای ما باقی مانده است، به لطف خون این شهداست. این یاد شهدا که رهبری نام آن را جهاد تبیین اعلام کردند، یعنی هر کس در هر جایگاهی بداند که چقدر به خون شهدا مدیون است.

در جهاد تبیین من به عنوان یک خبرنگار و کسی که با شهدا بوده است، و وظیفه خود می‌بینم که شهر به شهر، استان به استان و روستا به روستا بروم و در هر یادواره‌ای از شهید و شهادت بگویم، برای اینکه بتوانم سهم خود را ادا کنم. مسئولان ما، چه مدیران ارشد و چه مدیران میانی و دیگر مسئولان در هر جایگاهی که هستند، هر تصمیمی می‌خواهند بگیرند به جای اینکه اول از همه به خودشان نگاه کنند، به حق مردم نگاه کنند و خون شهدا را میان تصمیمات و اعمال خود با مردم ببینند. ببینند و بدانند که برای هر صندلی مدیریت در این مملکت ۷۲ نفر شهید شده‌اند. اگر به این فکر کنند که روی چه خون‌هایی نشسته‌اند، طبیعتاً درست حرف می‌زنند و درست تصمیم می‌گیرند، غرور و منیت نخواهند داشت و جناحی رفتار نمی‌کنند و بینی و بین‌الله صد درصد افکار و توان خود را برای مردم و این مملکت خرج می‌کنند. اگر خون شهدا را در نظر بگیرند دیگر برای خوشامد این و آن و حفظ میز پا روی حق نمی‌گذارند و حق را بیان می‌کنند، حتی اگر به ضررشان باشد. در حدیثی می‌خوانم که آن کسی که به دنبال حق نمی‌رود، حتی باید به ایمانش شک کرد، حال شاید این فرد خیلی ظاهر علیه‌السلامی هم داشته باشد.

نمونه افرادی که هیچ‌گاه پا روی حق نگذاشت، شهید حاج قاسم سلیمانی بود و دیدیم که در تشییع پیکر او از هر قشر و هر فکری حضور داشتند. هستند افرادی که هنوز هم بجز حاج قاسم هیچ‌کس را قبول ندارند و هنوز می‌گویند که حاج قاسم منحصر به فرد بود. در تشییع پیکر حاج قاسم عزیز من چهره‌هایی را دیدم و با کسانی حرف زدیم که می‌گفتند در تمام ۴۰ سال گذشته در هیچ مناسبتی و به هیچ عنوان با حرف هیچ‌کس به خیابان نیامده‌اند، اما امروز برای بدرقه این مرد توانستند در خانه بنشینند و احساس وظیفه کردند و آمدند. پنجشنبه‌ها سری به قطعه شهدا در بهشت زهرا بزنید تا ببینید چه افراد و با چه ظاهری با شهدا انس گرفته‌اند. اینطور نیست که یک قشر از جامعه بیایند، بلکه همه اقشار مختلف جامعه با هر پوشش و طرز فکری با این شهدا مأنوس هستند و بر سر مزار شهدا راز و نیاز می‌کنند که خیلی ما تا به حال در عمرمان تجربه نکرده‌ایم. این حس یک حس درونی است که با شهدا دارند زیرا اکثر مردم ما قدر دان هستند.

باید جهاد تبیین را جدی بگیریم تا در آینده حرفی برای نسل‌های بعد داشته باشیم که اگر کسی پرسید این شهدا برای چه رفتند، بتوانیم به درستی پاسخ آنها را بدهیم. بایستی تا نفس در سینه داریم در این راه گام برداریم و اگر کوتاهی کنیم عملاً جفا کرده‌ایم و باید برویم جوابگوی شهدا باشیم که تو دیدی ما چه کردیم، اما حرفی نزدی و سخنی نگفتی. امیدواریم که حداقل روزی یکی از این شهدا از یک گوشه‌ای دست ما را بگیرد و شفیع ما باشد.

یکی هستند، اما تمام این عزیزان شهید هستند و نزد خداوند روزی می‌خورند. من و شما درباره جایگاه این شهدا نمی‌توانیم نظری بدهیم، جایگاه و مقام این جان‌برکفان را خداوند تعیین می‌کند.

وطن پرستی که مبتنی بر دین باشد، وطن پرستی که مبتنی بر نگاه الهی باشد، وطن پرستی که مبتنی بر تثبیت عاشورا و قیام عاشورا و پیام عاشورا باشد، بسیار با ارزش است و هر آن کس که در این راه کشته می‌شود را بایستی شهید نامید. حالا یک درجه دیگری هم هست که کنار این شهدا قرار می‌گیرند؛ افرادی که به انقلاب و اسلام دل بستگی ندارند، اما برای مردم و در راه کشور ایثار کرده و کشته شده‌اند؛ آنها هم شهید محسوب می‌شوند. آتش نشانان عزیزی که در پلاسکو شهید شدند و یا پرستار و پزشکی که برای نجات جان یک هموطن جان خود را از دست می‌دهد هم در

ابتدا باید بدانیم که اصلاً شهید یعنی چه و چه کسی را می‌توان شهید نامید. آن چیزی که به ذهن من می‌رسد و برداشت من از کلمه شهید است این است که هر آن کسی که در راه اعتقاد و باورش که نشأت گرفته از قیام عاشورا از صدر اسلام تاکنون در راه حق قدم گذاشته است، شهید محسوب می‌شود. شاید بگویید کسی که در صدر اسلام شهید شده و فردی که در روز عاشورا به شهادت رسیده یا رزمندگان ما در دفاع مقدس، هر کدام در راهی قدم گذاشته و شهید شده‌اند، اما باید بدانیم که هدف همه این شهدا رسیدن به خدا و قیام در راه خدا بوده است. تمام این شهدا که برای اسلام، احیای حق، پایدار شدن دین خدا و برای پایدار شدن اهل بیت به شهادت رسیده‌اند، یک پرونده واحد دارند و این بدان معنا نیست که همه شهدا از لحاظ جایگاه

حسن شمشادی:

باید جهاد تبیین را جدی بگیریم تا برای آیندگان پاسخ مناسب داشته باشیم



احمد رضامعراجی

با حسن شمشادی خبرنگار پیشین صد او سیما که خود سابقه حضور در جنگ را دارد پیرامون دغدغه‌هایش در فضای رسانه و جنگ در آوردگاه جهاد تبیین گفت و گو کردیم.

من از نوجوانی و جوانی با بچه‌های بسیج و جبهه و جنگ آشنایی دارم و خودم در عملیات بیت‌المقدس ۲ افتخار حضور داشتم. طی سال‌ها دوستی با رزمندگان و افرادی که در جبهه‌های جنگ و انقلاب و نبرد حق علیه باطل در لبنان، عراق و سوریه داشته‌ام، وجه مشترک تمام این افراد را در بصیرتشان دیدم. چه رزمندگان ما در دفاع مقدس و چه مدافعان حرم می‌دانستند که به فرمان چه کسی و برای چه به میدان مبارزه آمده‌اند. خیلی از این شهدا شاید حتی تحصیلات خواندن و نوشتن نداشتند و کشاورز بودند که از روستای خود و به فرمان امام در میدان دفاع حاضر شده بودند، اما بصیرت خاصی داشتند و می‌دانستند که از حضور در جبهه چه می‌خواهند.

بحث مدافعان حرم تا حدودی با رزمندگان دفاع مقدس متفاوت است. در زمان جنگ تحمیلی می‌گفتند بحث دفاع از کشور است، امام دستور داده و جنگیدن با بعثی‌ها واجب کفایی است، اما در بحث مدافعان حرم همه‌ای علیه این شهدا بود که برای دفاع از کشور نرفته‌اند و صحبت‌هایی که می‌شد باعث آزردگی خاطر شدن مدافعان حرم شده بود. در زمان جنگ تحمیلی هم فشار رسانه‌ای بود اما تا این حد همه وجود نداشت و این همه فضا سازی رسانه‌ای علیه رزمندگان انجام نمی‌شد. در زمان جنگ تحمیلی هم عده‌ای به رزمندگان خرده می‌گرفتند که اینها به جبهه رفته‌اند تا حق و حقوق بگیرند، اما این حرف‌ها در جنگ عراق و سوریه علیه داعش چند صد برابر شد. اینجا مدافعان حرم بصیرت داشتند که توانستند زن و بچه را رها کرده و در ۱۴۰۰ کیلومتر آن طرف‌تر و در شهر و کشوری غریب جلوی دشمنانی که از نظر رذالت قابل مقایسه با دوران دفاع مقدس و بعثی‌ها نبودند، بایستند.

مجاهدت و جنگیدن برای اعتقاد و باور بسیار ارزشمند است و بصیرت بیشتری طلب می‌کند. حال عده‌ای بودند که می‌خواستند این بچه‌ها را از رزمندگان دفاع مقدس جدا کنند، باید عرض کنم بسیاری از بچه‌هایی که در عراق و سوریه حضور داشتند و شهید شدند، بچه‌های دفاع مقدس یا بسیجیان و پاسداران آن دوران بودند و بیشتر عمر خود را در عملیات مختلف حضور داشتند. خیلی از این افراد در دفاع مقدس جانباخته شده بودند و در سوریه و عراق شهید شدند. در کنار این رزمندگان که بازمانده‌های دفاع مقدس بودند، جوانان و نوجوانان دهه ۷۰ و ۸۰ بودند که در سوریه با داعش می‌جنگیدند و خیلی از این بچه‌ها شهید شدند.

می‌خواهم بگویم با اینکه ۳۵ سال از دفاع مقدس گذشته است، اما جبهه و جنگ باز هم قصه خود را دارد و افرادی برای دفاع از امنیت کشور و به فرمان رهبری همه تهمت‌ها را به جان خریدند تا به ایران اسلامی آسیبی نرسد. شهید حاج قاسم سلیمانی درباره جنگ در سوریه و عراق صحبت‌های بسیاری داشتند، اما فصل الخطاب تمام صحبت‌هایشان وصیت‌نامه این سردار بزرگوار بود که فرموده بودند، امروز جمهوری اسلامی ایران حرم است. یعنی وقتی می‌گویم مدافع حرم این مدافع حرم عملاً برای جمهوری اسلامی ایران و در راه کشور شهید شده است. برای این حرم تاکنون شهیدای زیادی خون خود را هدیه کرده‌اند، از شهیدان انقلاب گرفته تا شهیدای دفاع مقدس و مدافع حرم، شهیدای امنیت و مرزبانان، شهیدای هسته‌ای و شهیدای سلامت که این روزها در خط اول جبهه مبارزه با بیماری کرونا هستند، برای این حرم یعنی ایران اسلامی جان خود را فدا کرده‌اند. اگر کسی می‌خواهد این شهدا را از یکدیگر جدا کند قطعاً عنادی داشته و با کشور مشکل دارد.

”

گفتنی‌های نویسنده کتاب «کوچ لبخند»

قمی در قاف



علی قمی کردی، از شهدای هشت سال دفاع مقدس است و بیشترین حضورش در جبهه در منطقه عملیاتی غرب کشور بوده است؛ حسین قرایی، نویسنده کتاب «کوچ لبخند» در مورد او گفتنی‌هایی دارد که در پی می‌آید؛

علی قمی کردی برای من یعنی یک لبخند تمام‌عیار که در قاف زندگی‌ام جا گرفته است. همیشه و هرگاه اسم قمی را می‌شنوم لبخندش در ذهنم تداعی می‌شود. لبخند بر سختی‌ها و مصایب. علی قمی یعنی ملایمت، خوشرویی، اقتدار، حماسه، شوریدگی، شعف، حجب، حیا، جاذبه و همه این خوبی‌ها را از پدری آموخته که خودش در این میدان‌ها الگوست.

شهدای کردستان از غربت خاصی برخوردارند. برای خیلی از آنها هنوز کتابی نگاشته نشده است. بنده در کتاب «کوچ لبخند»، قصد داشتم گوشه‌ای از خاطرات معطر علی قمی را به تصویر بکشم و از این رهگذر به اندازه وسع خویش غبارزدایی کنم. وقتی در جست‌وجوی علی قمی در پیشوا، همدان، مشهد و شهرهای دیگر بودم تحقیقا بین دوستان و خانواده شهید این ویژگی‌ها از این سوژه الهی مشترک بود:

(۱) شخصیت او اول معنوی بعد نظامی بود. در حقیقت همه ویژگی‌های او تحت‌الشعاع معنویتش بود.

(۲) ارتباطش با نیروهای تیپ ویژه شهدا بسیار صمیمی بود و هر گاه کسی با او کاری

داشت باید او را بین بسیجیان و رزمندگان پیدا می‌کرد.

(۳) ذاکر اهل بیت (ع) بود و زیبا و زلال مداحی می‌کرد.

(۴) خیلی خنده رو و با نشاط بود و این نشاط مؤمنانه را حفظ می‌کرد.

(۵) قبل از انقلاب مجروح شده بود و در واقع جانباز انقلاب بود.

(۶) روحیه استقامت بالایی داشت. در نبردهای مسلحانه با ضد انقلاب و کومله و دموکرات میدان را خالی نمی‌کرد.

(۷) در تمام عملیات، شهید کاهه نسبت به او خاطر جمع بود و مطمئن بود که شهید قمی دقیقاً همان تدبیر او را در میدان نبرد به کار می‌برد.

(۸) در عملیات سرنوشت‌ساز آلوآتان، یعنی پاکسازی جاده و جنگل‌های محور پیرانشهر - سردشت، نقش کلیدی و بسیار مؤثری داشت و بعد از شهادت ناصر کاظمی و محمد علی گنجی‌زاده، در کنار شهید کاهه، شجاعت و رشادت فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد.

(۹) او بشدت تحت تأثیر شخصیت و منش «شهید محمد بروجردی» بود و در واقع مرید ایشان بود.

(۱۰) بصیر بود و در پیروی از فرامین امام خمینی (ره) سر از پا نمی‌شناخت.

قمی در قاف

علی قمی کردی ۲۳ فروردین ماه ۱۳۳۹ ه. ش در شهر قم متولد شد. در سن هفت سالگی راهی مدرسه می‌شود و تا سوم ابتدایی را در قم سپری می‌کند. از آنجا که پدرش روحانی بود، عده‌ای از مردم پیشوا از شیخ عباس قمی کردی درخواست می‌کنند که به پیشوا بیاید. شیخ عباس دعوت مردم این دیار را لبیک می‌گوید و با خانواده‌اش راهی پیشوا می‌شوند.

علی از کلاس چهارم ابتدایی به بعد را در پیشوا می‌گذراند. او در سال ۱۳۵۱ وارد مقطع راهنمایی می‌شود و این دوره را با موفقیت به پایان می‌رساند. پس از دریافت مدرک سوم راهنمایی در سال ۱۳۵۴ به پدرش می‌گویی که می‌خواهد در مغازه حاج حسین فضلی دوست مشغول به کار شود پدرش هم با خواسته او موافقت می‌کند.

حضور علی در بازار تهران باعث می‌شود روحیه انقلابی‌اش روزه‌روز شعله‌ورتر شود. او در سال‌های نزدیک به انقلاب به پخش

اعلامیه و نوارهای امام خمینی (ره) همت می‌کند.

قمی بارها هنگام پخش اعلامیه در سطح شهر تحت تعقیب عوامل ساواک قرار می‌گیرد. در تظاهرات و راهپیمایی‌ها حضور فعالی داشت. تا اینکه شب هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۷ هنگام تظاهرات در مقابل مسجد لرزاده به دلیل اصابت گلوله‌های عوامل ساواک مجروح می‌شود و همان شب فردی فوراً او را به منزل خود می‌برد و بعد او را به بیمارستان منتقل می‌کند.

علی در روزهای پیروزی انقلاب، دوران نقاهت را در بیمارستان سپری می‌کند و پس از بهبودی به بازار برمی‌گردد. اوایل سال ۱۳۵۸ به دنبال تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به عضویت رسمی سپاه در می‌آید. برای طی دوره آموزش نظامی به پادگان امام حسین (ع) تهران اعزام می‌شود و با موفقیت کامل دوره را به پایان می‌برد و با شوق و شوری وصف ناشدنی برای آموزش نیروها به غرب کشور اعزام می‌شود.

قمی در ابتدا مدتی به کرمانشاه می‌رود. در آنجا به همراه دلاورانی چون کاهه، کاظمی و گنجی‌زاده در پادگان آموزشی شهید منتظری به عنوان مربی آموزشی به آموزش رزمنده‌ها می‌پردازد و پس از مدتی به همراه همین حماسه‌سازان، راهی کردستان می‌شود و در تیپ ویژه مشغول خدمت می‌شود.

قمی در کردستان شیفته شخصیت و منش شهید محمد بروجردی می‌شود. او بیش از هشتاد عملیات در محورهای مختلف کردستان انجام می‌دهد. در آزادسازی جنگل‌های آلوآتان از دست ضد انقلاب، حماسه می‌آفریند و به افتخار این پیروزی شکوهمند، همراه تعدادی از فرماندهان و رزمنده‌ها به محضر امام (ره) شرفیاب می‌شوند.

در آزادسازی محور پیرانشهر - سردشت و همچنین آزادسازی سد بوکان اقتدار قمی به چشم می‌آید و به دلیل این دلاوری‌ها و رشادت‌ها به عنوان «قائم مقام تیپ ویژه شهدا» انتخاب می‌شود.

قمی کردی پس از ماه‌ها حضور در کردستان در اسفند ماه ۱۳۶۲ با دختری پاکدامن ازدواج می‌کند و خطبه عقدشان را امام (ره) جاری می‌کنند.

علی قمی کردی پس از انجام موفقیت‌آمیز عملیات قائم در روز ۱۲ تیر ۱۳۶۳ با خبر می‌شود که ضد انقلاب به محور نقده - مهاباد حمله و چند پاسگاه را تصرف کرده است. بلافاصله با هفتاد تن از نیروهای خبره خود به سه راهی نقده اعزام می‌شود و با ضد انقلاب درگیر می‌شود و به شهادت می‌رسد. پیکر او را طبق وصیت خودش در بهشت زهرا (س) دفن می‌کنند. چند خاطره از این شهید عزیز را که توسط خانواده و همزمان او روایت شده است می‌خوانیم؛



بیمارستان را می‌بندم به رگبار

پهزاد اسماعیلی عزت

داشتیم رزمنده مجروحی را به بیمارستان می‌بردیم. به طرف ما تیراندازی شد. بهیاری هم که همراه ما بود مجروح شد. ساعت دوازده شب به بیمارستان رسیدیم. رفتیم داخل بیمارستان، دکترها بهیار را که جراحتش سطحی بود پانسمان کردند. به زبان ترکی می‌گفتند: «دیگری را فردا عمل می‌کنیم. علی قمی گفت: آقای اسماعیلی اینها چه می‌گویند؟ گفتیم: «می‌گن اون یکی را فردا عمل می‌کنیم.»

گلنگدن را کشید و گفت: «یا این مجروح را عمل می‌کنید یا بیمارستان را می‌بندم به رگبار!» دکترها مجبور شدند شبانه رزمنده مجروح را عمل کنند. صبح هم مرخص شد و با هم به مقر ویژه رفتیم.

آر.پی. جی را آماده کن

علی جعفری خواه

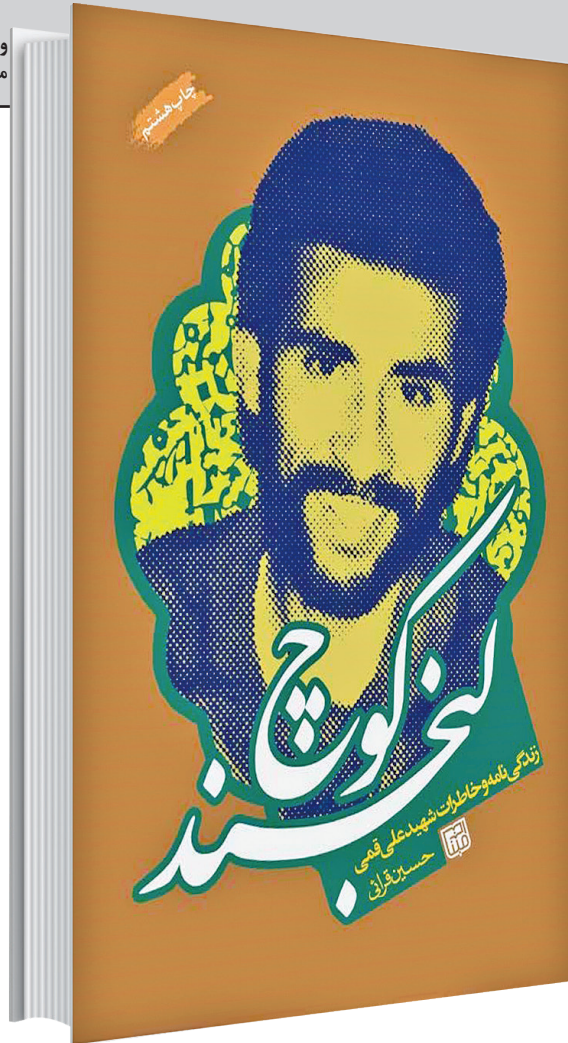
ابتدای سال ۱۳۶۲ نیروها را برای عزیمت به ارومیه جمع کردیم. آن موقع پاکسازی بوکان و مهاباد مطرح بود. از طرف مهاباد شروع کردیم و به روستایی رسیدیم، متأسفانه لو رفته بودیم و از اطراف به ما تیراندازی می‌شد. قمی گفت: «آر.پی. جی را آماده کن.» آماده کردم و دادم به او. گذاشت روی شانه‌اش و دقیق زد وسط پنجره و ساختمان دود شد و رفت هوا.

دیگر تیری به سوی ما شلیک نشد که نشد!

برادر قمی کیست؟

حمید عسگری

از قرارگاه حمزه، هلی‌کوپتری آمد که قائم‌مقام تیپ ویژه، علی قمی را برای جلسه به پیرانشهر برد. هلی‌کوپتر آمد کنار ما، خلبان پیاده شد و گفت: با برادر قمی کار دارم. علی قمی خاک و خلی آن طرف‌تر از ما نشست. اشاره کردم: «اوناهاش، اون برادر قمی.» از دور نگاهی انداخت به قمی و رفت از نیروهای دیگر پرسید که برادر قمی کیست؟ نیروها هم اشاره کردند همان کسی که در آنجا نشسته و خاکی است. خیال کرد ما دستش انداختیم و با او شوخی می‌کنیم. فکر نمی‌کرد فردی که این همه معروف است، با هیکل نحیف و جثه کوچک و با این سرو وضع بین بچه‌ها باشد. حرف ما را باور نکرد. سوار هلی‌کوپتر شد و برگشت قرارگاه.



محافظ قمی

علی جعفری خواه

روستای قم قلعه یکی از پایگاه‌های مهم ضد انقلاب بود که با فرماندهی قمی آزاد شد. رویه قمی برای جذب افراد به انقلاب این بود که ابتدا در مسجد روستا سخنرانی می‌کرد و پس از آن به کوچه‌های روستا قدم می‌زد تا درباره ضد انقلاب، اطلاعات به دست آورد. در یکی از کوچه‌ها به زنی برخوردیم که خیلی جسور بود. قمی از او پرسید: «اینها کجا رفتند؟»

- کیا؟

- ضد انقلاب.

- ضد انقلاب کیه؟

- کومه و دمکرات را می‌گویم.

به بچه‌اش اشاره کرد و گفت یکی در کنارم است و به شکمش اشاره کرد و ادامه داد یکی هم در شکمم است.

تبلیغات منفی علیه نیروهای انقلاب زیاد بود و اثرش را بر ذهن زن گذاشته بود. قمی بدون اینکه تحت تأثیر صحبت‌های زن قرار گیرد یا اینکه عصبانی شود، به من گفت: «جعفر خواه! خوراکی چی داری؟» گفتم: «خوراکی ندارم، فقط دو سه بسته جیره خشک.» گفت: «یکی بده به این خانم.» دستی به سر پسرش کشید و گفت: «و یکی هم به این آقا پسر گل.»

امر فرمانده را اطاعت کردم. بعد خود قمی دو تا پنجاه تومانی از جیبش درآورد و با عطوفت تمام به زن گفت: «یک پنجاه تومانی هدیه آن بچه که به دنیا خواهد آمد و یکی هم برای این آقا پسر.»

قمی با زن حرف می‌زد تا نگاه او را نسبت به انقلاب برگرداند. حوصله‌ام سر رفت. من، قمی و عطاران را رها کردم و رفتم. فکر کنم رفت و برگشت من حدود نیم ساعت طول کشید. برگشتم نزد قمی، اما وقتی برگشتم با صحنه‌ای مواجه شدم که باور کردنی نبود! رفت و برادرش را آورد و با صدای بلند خطاب به او گفت: «من تو را به عنوان محافظ قمی تعیین می‌کنم، برادرم از جان قمی محافظت کن.»

چند ماه بعد برادرش در پاکسازی گردنه مهاباد به سردشت شهید شد و قمی در فراقش خیلی اشک ریخت.

کتانی

مادر شهید

ششم ابتدایی بود، یک کتانی زیبا برایش گرفته بودم. خجالت می‌کشید کتانی را پایش کند. رفت مدرسه، ظهر که از مدرسه برگشت دیدم کتانی‌اش گلی است و به طور کلی نو بودنش را از دست داده است! گفتم: «علی جان! چرا کتانی‌ات را این شکلی کردی؟» گفت: «من شرم می‌کنم از بچه‌هایی که پول ندارند و دلشان می‌خواهد کتانی نو داشته باشند.»

اولین جراحی

حسین فاضلی دوست

شب هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۷، هنگام تظاهرات مقابل مسجد لرزاده به دلیل اصابت گلوله عوامل ساواک از ناحیه پا مجروح می‌شود. همان شب یک نفر او را به منزل خود می‌برد و پس از مداوای اولیه، به بیمارستان منتقل می‌کند. علی مدت‌ها در بیمارستان بستری می‌شود. روزهای بستری شدن علی در بیمارستان با پیروزی انقلاب اسلامی مصادف می‌شود و این اولین باری است که علی مجروح می‌شود.

کتابخوانی

غلامرضا علامتی

قمی برای مسائل فرهنگی اهمیت ویژه‌ای قائل بود. در کتابخانه حضور پیدا می‌کرد. مشتری پروپا قرص کتاب‌های شهید مطهری و شهید دستغیب بود. یک روز دیدم کتاب گناهان کبیره شهید دستغیب در دستش جلوه‌نمایی می‌کند. هم خودش کتاب می‌خواند و هم برای مطالعه به بچه‌ها توصیه می‌کرد. نیروها را به کتاب و کتابخوانی دعوت می‌کرد.

شکارچی ماهر

علی صلاحی

در عملیاتی که ضد انقلاب را متلاشی کردیم، یکی از پس‌مانده‌هایشان می‌خواست فرار کند. یک مرتبه پرید روی قاطر و سریع به سمت کوه تاخت. در همان حال حرکت هم با پیروبی تمام به سمت رزمنده‌ها تیراندازی می‌کرد. صدای کاوه را شنیدم که می‌گفت: «بچه‌ها الان قمی شکارش می‌کند.»

جوان کوتاه قدی پرید روی قاطر دیگری و به موازات قاطری که ضد انقلاب بر آن سوار بود، تاخت. روی قاطر نشانه گرفت و ضد انقلاب را در حال فرار از پا درآورد. عجیب بود من تا آن موقع قمی را نمی‌شناختم!

”

گفت‌وگو با اکبر صحرائی نویسنده حوزه دفاع مقدس

کتیبه ژنرال



مهدی حسین پور

اکبر صحرائی از جمله نویسندگان حوزه دفاع مقدس است. او سالیان سال است در این حوزه قلم فرسایی می‌کند. «کتیبه ژنرال» از بهترین رمان‌های سال‌های اخیر این حوزه است که توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است. گفت‌وگو با اکبر صحرائی را در ادامه خواهید خواند.

جناب آقای صحرائی چند سال است مشغول نوشتن هستید؟ نوشتن را از چه سالی شروع کردید؟

من قبل از نوشتن، زیاد سینما می‌رفتم. حتی زمان شاه عمده فیلم‌ها را می‌رفتم و با دقت می‌دیدم. فضا سازی‌های این فیلم‌ها روی من اثر می‌گذاشت تا به صورت مستمرتر نکات داخل فیلم‌ها را یادداشت می‌کردم و حالا یک شبه نقدی هم به فیلم‌ها می‌زدم.

خب این دید و نگاه سینمایی روی بنده تأثیر داشت تا انقلاب شد. کتاب‌هایی را خواندیم و دیدمان وسیع‌تر شد. جنگ که شروع شد، ستاد جنگ دفترچه‌های خاطراتی را بین رزمندگان پخش می‌کرد و من شروع می‌کردم به نوشتن در این دفترچه‌ها و هنوز هم به یادگار دارم و همیشه در ذهنم بود که

جنگ کی تمام می‌شود و آیا می‌شود چیزی از آن روایت کرد و نوشت؟ من به صورت غیر پیوسته حدود ۳ سال در جنگ حضور داشتم. برایم پرسش‌هایی مطرح بود و عکس می‌گرفتم. یادم هست که یک دوربین روسی داشتم و هر مسئله‌ای که می‌دیدم از آن عکس می‌گرفتم. تانک‌های دشمن، از جزایر مجنون، سنگر و... تا اواخر جنگ. اولین نوشته‌های من مربوط به زمانی بود که آمریکا به کمک عراق آمد و در خلیج فارس ناو و چاه‌های نفت ما را هدف قرار دادند. در آن زمان احساس دل‌تنگی عجیبی پیدا کردم. شروع کردم با خط بد در این دفترچه نوشتن. خب جنگ تمام شد و آتش بس شد و فضایی ایجاد شد که من از بالا به جنگ، دفاع مقدس، جانبازها و رزمندگان نگاه کنم و بیشتر فکر کنم. بخصوص از خانواده‌های اقوام خودم که دوتا از پسر خاله‌هایم شهید

شدند و یکی هم جانباز. پسر عمه‌های من هم یکی شهید شد و همه این‌ها بر من تأثیر گذاشتند. اگر یادتان باشد در آن ایام ویژه‌نامه‌ای بود با عنوان «هفته جنگ» یا «سال دفاع مقدس». یادم هست شروع کردم به نوشتن و اول به مطبوعات فارس دادم. جالب بود که تحویل گرفتن و دیدم که مطالبم چاپ می‌شود. استقبال زیادی از این خاطرات می‌شد. نوشتن این خاطرات را یکی دو سال در مطبوعات مختلف ادامه دادم و به ذهنم رسید که این خاطرات را برای مطبوعات کشوری هم ارسال کنم. همین کار را کردم. برای صفحه دفاع مقدس یا روزنامه‌های مطرح ارسال می‌کردم و چاپ شدن مطالب من در آن روزنامه‌ها برای من انگیزه خوبی شد. این راهکار را به نویسندگان نو قلم پیشنهاد می‌دهم. گرچه الان فضای مجازی هست ولی قطعاً بی‌تأثیر نخواهد

بود. روزی در دهه‌ای، هفته‌نامه کمان که دورنگ بود نظرم را جلب کرد. خاطرات بچه‌های رزمندگان با اسمشان داخلش بود. اسامی برخی از نویسندگان مثل داوود امیریان و احمد دهقان و بایرامی را دیدم. با خودم گفتم که خاطراتم را برای هفته نامه کمان هم بفرستم و بعد از ارسال دو خاطره برای این هفته‌نامه، نامه‌ای دریافت کردم که اتفاقاً هنوز آن را دارم. با امضای یک مرحومی که مدیر داخلی بود و الان اسمش را حضور ذهن ندارم. در نامه نوشته بود که یکی از این دو کار به نام «برگه تردد» را می‌خواهیم چاپ کنیم. یادم هست در شماره ۱۴ یا ۱۵ چاپ شد. چند بار خواندم و چند جلد هم خریدم و برای بایگانی به خانه آوردم. من همکاری خودم رو با کمان ادامه دادم تا یک وقت نگاه کردم دیدم که ۴۰ مطلب در کمان به چاپ رسیده و با سردبیرها و مدیر مسئول‌ها آشنا شده ایم و از این ۴۰ مطلب نیمی داستان بود که خودش در حد یک یا دو کتاب بود. اگر اشتباه نکنم در سال ۷۸ بود که کنگره شهدای استان‌ها راه اندازی شد و به من پیشنهاد شد که در کنگره کتاب کار کنم. سه کتاب اول را در این کنگره تالیف کردم که اتفاقاً کتاب سوم من برگرفته از همین قصه‌ها و خاطراتی بود که در روزنامه‌ها و هفته‌نامه کمان چاپ شده بود و این سه کتاب اول من را تشکیل داد. این هم یک تجربه نویسندگی است که پیشنهاد می‌شود به نویسندگان نو قلم که تجربه قشنگی است. کتاب چهارم، «پرونده ۳۱۲» در خصوص شهید دستغیب است که به دست منافقین به شهادت رسید و توسط نشر شاهد چاپ شد. ضمن اینکه ارادت خاصی به ایشان داشتم تبدیل شد به یک رمانی که به ۴ یا ۵ چاپ در همان سال رسید و جوایزی هم برد. اگر اشتباه نکنم سیما فیلم حق اقتباس آن کتاب را خرید. سپس کتاب‌های بعدی من شکل گرفت که تا به امروز ادامه دارد. به طور کلی عرض کنم نوشتن رسمی و نه حرفه‌ای من از بعد از جنگ شروع شد. از سال ۶۷-۶۸ چندین سال گذشت و از بعد از آن کنگره نوشتن من وارد فاز حرفه‌ای تری شدم که منجر به تولید سه کتاب شد. در



منتشر شده است «کتیبه ژنرال» است که توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است و جایزه‌های متعددی را از آن خود کرده است. دوست دارم راجع به این «رمان دو جلدی» صحبت کنیم. اولین جرقه‌های این نوشتن این رمان چه زمانی زده شد؟

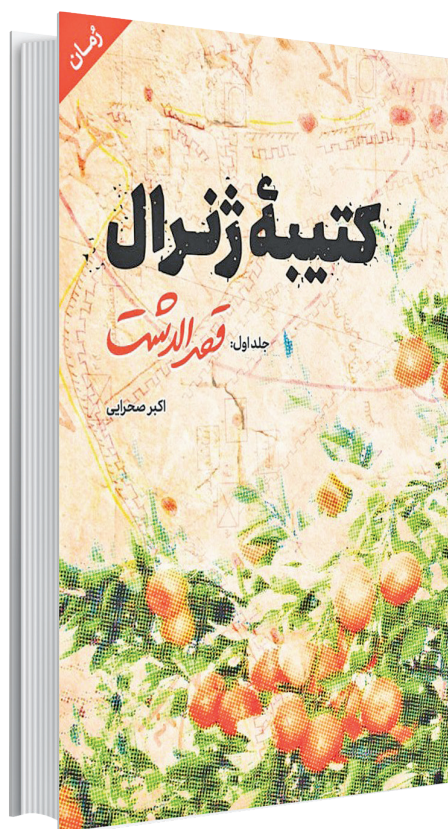
من به نحوی در زمان جنگ شهید اسکندری را می‌شناختم. من و شهید اسکندری در یک عملیات بودیم که خب منجر به زخمی شدن من هم شد البته موضوع را بعداً در تحقیقات متوجه شدم. ارتباط من و شهید اسکندری در حد همکاری بود تا یکی دو دهه من در کارشناسی تالیف کتاب با کمیته تالیف تدوین بنیاد شهید استان فارس همکاری داشتم، پنج سالش ایشان مدیر کل بنیاد شهید بود. ارتباط‌های این طوری هم داشتیم تا اینکه ایشان شهید شد و این موضوع برای من باور نکردنی بود. یادم هست در مراسم چهلم ایشان در یک مجلس بسیار عظیم با حضور چند هزار نفر که در آن شرکت کرده بودند با برادر ایشان که همکار بودند و همچنین باقی عزیزانی که با ایشان در ارتباط بودند صحبت که کردیم حرف شد که یک کاری برای ایشان نوشته بشود. گفتم من خودم این کار را می‌کنم و دوستانم هماهنگ کردند که ما ساختاری و سازمانی هم پیگیری کنیم و قرار دادی بسته شود و این کار را با نیت یک کتاب ۳۰۰ - ۲۰۰ صفحه‌ای آغاز کردم.

یادم هست روحانی سخنران این مراسم گفت استان فارس دو شهید شاخص دارد. یکی تنها شهیدی که امام پیشویش رو بوسیله و همچنین اولین شهیدی که در سوریه سر بریده می‌شود و این برای استان فارس افتخار بزرگی محسوب می‌شود. من ذهنم به سمت کتاب تپه جاویدی و راز اشلو که نوشته بودم رفت و دومین شهید شاخصی هم نوشتنش قسمت بنده شده بود. ما استارت کار را که زدیم در نیمه راه هنگامی که یک سال گذشت، ۲۰۰ صفحه نوشته شده بود اما پایان را نداشتیم چون نحوه شهادت ایشان در پاره‌ای از ابهام بود. چون ایشان یکدفعه به سوریه می‌رود که آنجا مسئول مهندسی خطوط اونجا شود اما اتفاقی که می‌افتد مصادف می‌شود با اولین عملیات تهاجمی رزمندگان مدافع حرم و ایشان یکدفعه در عملیات حضور پیدا می‌کند و اتفاقات عجیبی که منجر به شهادت ایشان می‌شود. تاثیری که ایشان در این قضیه داشته ظرفیت آن که در کتاب بیاد هست. سال دوم که شد دیدیم که همت آن را نداریم و یکی از نویسندگان نوقلم استان فارس که مدتی هم با بنده کار می‌کرد و کتاب اولش را هم به چاپ رسانده بودیم، بی‌خبر با نشر روایت فتح ارتباط برقرار کرده بود و زندگی نامه شهید را به نام «سرت سرت» چاپ کرده بود. خلاصه ما پاتک خوردیم و این کتاب هم حدود ۲۵۰ صفحه مصاحبه با همسر شهید بود.

اتفاق افتاد و همچنان از یادگرفتن‌ها استقبال می‌کنم.

اگر بخواهید ده کتاب برتر حوزه دفاع مقدس را نام ببرید، به کدام کتاب‌ها و نویسنده‌ها اشاره می‌کنید؟

رمان رنجهور محمد محمودی نور آبادی که یک زمانی هم به نام «رنج» چاپ شد یکی از کارهای خوب دفاع مقدس است. شطرنج با ماشین قیامت حبیب احمد زاده را هم کار خوبی دیدم. کتیبه ژنرال به اعتقاد خودم حرف‌های بسیاری برای گفتن دارد.



رمان حافظ هفت در رابطه با سفر رهبری به شیراز است اما به این بهانه فلش بکی به دفاع مقدس زد. تپه جاوید و راز اشلو که در رابطه با شهید مرتضی جاوید، تنها رزمنده‌ای که امام پیشویش رو میبوسد است که توسط انتشارات ملک اعظم چاپ شد. مردگان باغ سبز آقای بایرامی که رمان بسیار خوبی است. فرزندان ایران کار داوود امیریان که کار خوبی هست. دل و دل‌داده گی که رمان دو جلدی شهریار مندنی پور هست که فلش بکی هست به زلزله رودبار به دفاع مقدس و جنگ. چشم‌های خردلی جناب آقای بابک طیبی است که به نظر من کار ستودنی، ماندگار و خوش قلمی است.

به نظر تان در سال‌های اخیر چقدر به فرهنگ شهادت در حوزه رمان و داستان توجه شده است؟ آخرین کتاب شما که

عملیاتی اش کنم. یادم هست وقتی کار انجام می‌شد، روی داستان‌ها و یا خاطراتی که حالا با راهنمایی ایشان انجام شده بود، طوری این کارها صیقل پیدا می‌کرد که پیشنهاد می‌داد که در «عصر پنج شنبه» که خودش سردبیر مجله ادبی کشور و حتی خارج از کشور بود کارهای من را چاپ کند. اگر اشتباه نکنم ۷ یا ۸ تا از نوشته‌های من در شماره‌های مختلف عصر پنج شنبه به چاپ رسید. می‌توانستم مطالبم را در نشریات دیگر هم چاپ کنم. مثلاً مجله ای بود مال آقای گلشیری که خب به دلایلی صلاح نمی‌دیدم. این آشنایی که

ادامه کتاب‌هایم معمولاً با ناشرهای تهرانی و حرفه‌ای تر وارد بازار شد که تا به امروز ادامه دارد و تا الان حدود ۳۴ سال شاید هم بیشتر توفیق نوشتن و قلم زدن را دارم.

در سال‌هایی که به نوشتن علاقه مند شدید بیشتر چه کتاب‌هایی را می‌خواندید؟ چه کسانی بیشترین تأثیر را بر قلم و اندیشه تان داشتند؟

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بیشتر آثار محمود حکیمی، جلال آل احمد و داستان‌های ایرانی در حال و هوای مختلف و چند کتاب از استاد رهگذر و یکی اصیل آباد را خوانده بودم. ضمن اینکه برخی از رمان‌های خارجی مانند «چخوف» و «همینگوی» را نیز به صورت متفرقه مطالعه می‌کردم. بعد از انقلاب که وسعت مطالعه بیشتر شد به مطالعه انواع مختلف کتاب‌ها پرداختم و بیشتر به کتاب‌های حوزه عقیدتی مانند کتاب‌های شهید مطهری و استاد شریعتی (راه قم و مکتب اسلام و ...) پس از جنگ به نسبت اتفاقاتی که پیش می‌آمد در حوزه‌های مختلف مطالعاتی داشتم من جمله رمان و داستان و... که در مطبوعات چاپ می‌شد. ولی این مطالعات به صورت حساب شده و منظم نبود. ولی پس شروع کردن به نوشتن شرایط ایجاد می‌کرد که در حوزه‌های داستانی و مسائل فنی بیشتر مطالعه کنم. فضای شیراز در آن ایام فضای شعر و ادب و داستان بود و بدون تعارف عرض می‌کنم این فضا بیشتر در اختیار روشنفکران بود و در حوزه روشنفکری هم اساتید مختلفی وجود داشتند. در یک اتفاق با شهریار مندنی پور آشنا شدم. جالب هست بیشترین دعوت در کنگره شعر شهدای استان فارس از حوزه‌های روشنفکری و اجتماعی بود اما میان همه این‌ها شهریار مندنی پور که می‌آمد. نوشته‌های من را که دید برایش خیلی جالب بود و گفت تنها کاری که می‌تواند بکند این است که این مطالب و نوشته‌ها و خاطراتم را کمک بدهد تا تبدیل به داستان‌های بکر و تأثیرگذار خوب شود. شامی در کنار هم خوردیم و گذشت. ولی این نکته را گرفتم که فارغ از تفاوت‌های سیاسی نباید شهریار را رها بکنم. او را آدمی دیدم که به کشورش متعهد بود.

چهار یا پنج سال به طول انجامید، در کنارش با دیگر دوستانی من جمله آقای ابوتراب خسروی و افراد بسیاری در این حوزه آشنا شدم. بخصوص یادم هست که کتاب سومم را ابوتراب خسروی خواند. در دومین دوره جشن فرهنگی فارس داور بود و داور ششم هم آقای دستغیب - منتقد معروف - بودند و خانم توانگر. این سه کتاب من تقریباً برش این دوستان بود که تقریباً من آشنایی کلی پیدا کردم به حوزه داستان مدرن و در ادامه دیگر خوانش کتاب‌ها و مسائل دیگر. عموماً عادت دارم که وقتی داستان یا کتاب یا رمانی را می‌نویسم

ترجیح میدم لااقل ده نفر از افرادی که منتقد هستند و دستی بر آتش دارند و نویسنده و منتقد دانشگاهی و کلاسیک هستند بخوانند و نظراتشان را بگیرم. تا امروز برای آخرین کارم که کتیبه ژنرال است هم همین

بنا را براین همین مرادوات گذاشتم. این خاطرات سه کتاب اولم که جمع شد می‌رفتم خدمت شهریار مندنی پور در منزلشان در ستارخان. شاید از ساعت ۴ تا ۱۰ شب می‌نشستیم و کارهای مرا مطالعه می‌کرد، نظر می‌داد، نقد می‌کرد، می‌نوشت، رویش خط می‌زد، تصحیح می‌کرد و برام جالب و عجیب بود این زحماتی که ایشان برایم می‌کشیدند. عرض کردم تا ساعت ۱۰ شب طول می‌کشید و معمولاً هفته‌ای یک بار این برنامه را داشتیم و این خودش تبدیل شد به اینکه واقعا من خودم عناصر داستانی رو بخصوص با آن ابزارهای مورد نیاز آشنا شوم و

تصمیم گرفتیم فرم کار را عوض کنیم. بعضی مواقع میگویند عدو شود سبب خیر و این اتفاقی بوده که مسیر من را عوض کرد. از آن کتاب و از زندگینامه داستانی به سمت رمان تغییر پیدا کرد و شخصیت شهید هم اول شخص راوی شود. نهایتاً در زمان شهادت که دیگر قادر به روایت نیست روایت سوم شخص می شود.

این دو سه سال طول کشید. در سال چهارم یکدفعه شد ۸۰۰ صفحه. خب فشار آمد که کار را تحویل بدهیم. چهار سال شد. فشارهای زیادی از جاهای مختلفی بود و من اعلام کردم من پایان کار در سوریه را ندارم. در این فضا سیر می کردم که متوجه شدم از مرکز دو نویسنده می خواهند به سوریه بفرستند و برای نوشتن رمان الهام بگیرند. ما هم از خدا خواسته. آنجا یاد شهید اسکندری افتادم که انگار خودش ما را صدا می زند. ظرف ده روز خودم را با پاسپورت در سوریه دیدم. به مدت یک ماه. جالب هست که با یکی دو تا نویسنده خوب دیگر، جناب آقای مخدومی و آقای محمود نورآبادی این استان ها، جنگل ها، صحراها، تونل ها را از شرق و غرب و تا مرز بوکمال و ... را طی کردیم و تجارب خوبی کسب کردیم. اتفاقاً در آن جای یکی از راوی های ما مسئولیت بزرگی داشت و کمک کرد تا دو نفری که در لحظه آخر با سردار بودن را به ما معرفی کند. سبب شد گر کار و کمربند کار و بهتر هست بگویم نقطه درخشان کار را ما پیدا کنیم. آنجا به من گفت که همه سردار را، ژنرال صدا می کردیم. همان موقع اسم ژنرال در ذهن من نقش بست. بعد از اینکه خاطرات بازگو شد و ضبط کردیم، اسم کتیبه ژنرال به ذهنم آمد. یعنی هم اسم را پیدا کردیم هم سه نفری که تا لحظه آخر با سردار بودند.

تشریح کتاب از اصطلاحات شیرازی و کلماتی به لهجه شیرازی سرشار است. گویی خواننده با این اصطلاحات در کوچه پس کوچه های شیراز قدم می زند. هدفتان از آوردن این اصطلاحات چه بود؟

خب من کتاب را وقتی که مدت زمانش طولانی شد با توجه به اینکه شخصیت اصلی ما اسکندری لهجه قصر الدشت شیرازی دارد و نود و اندی (۲۱ کتیبه) آن هم با روایت اول شخص دیالوگ اسکندری می آید به ذهنم رسید که این لهجه شیرین شیرازی را در رمان تزریق کنم یا به قول شما تنیده بشود در رمان. برای این کار مجموعه ای از مجموعه کتب شیرازی محلی رو جمع آوری کردم ضمن اینکه خود بنده بچه شیراز بودم و لهجه شیرازی داشتم. تازه وقتی کار رمان به پایان رسید کار سخت من اینجا بود که تمام دیالوگ های شهید اسکندری رو تبدیل به دیالوگ شیرازی کنم. سعی کردم که این اتفاق به صورت کامل و صد در صد انجام بشود و جایی اگر این اتفاق نیفتاده است از

دستم در رفته. سعی بنده بر این بود هر عنوان و اصطلاحاتی که شیرازی بود و فراموش شده بود و حتی بعضی از متوجه نمی شوند را به نحوی در اثر به کار ببرم که خواننده متوجه متن بشود.

مثلاً جایی که کفش بود، اسکندری می تواند آرسی بگوید. مثلاً برادر بشه کاکو یا داچی و پس از اتمام کار صفحه به صفحه، سطر به سطر کلمه به کلمه این ها رو جایگزین می کردم. این کار سخت و وقت گیری بود که شاید یک سال هم گیر من روی همین قصه بود. از این بابت هم می توانم بگویم کتیبه ژنرال به اصطلاح یک فرهنگ واژه های عام لهجه شیرازی هم می تواند باشد.

”

ارتباط من و شهید اسکندری در حد همکاری بود تا یکی دودهم من در کارشناسی تألیف کتاب با کمیته تألیف تدوین بنیاد شهید استان فارس همکاری داشتم، پنج سالش ایشان مدیر کل بنیاد شهید بود. ارتباط های این طوری هم داشتیم تا اینکه ایشان شهید شد و این موضوع برای من باور نکردنی بود

ایشان هشت سال در جنگ حضور داشته اند تمام هشت سال دفاع مقدس روایت می شود تا عملیات مرصاد که پایان جنگ و آتش بس است. در آن خرد روایت های انقلاب بحث ترورهای منافقین و درگیری ها به تصویر کشیده می شود و پرسش های که حالا نسل جوان دارند و بعد از جنگ مطرح می شود و ایشان در اتفاقات پاسخ می دهد و این موضوع ادامه پیدا می کند تا مسئولیت اجرایی بنیاد شهید (تیپ های مهندسی) را عهده دار شده و نهایتاً سر از سوریه در می آورد که در سال ۹۳ منجر به شهادتش می شود. ما در این رمان مواجه هستیم با یک تاریخ ۵۰-۶۰ ساله ای که حتی می توانم بگویم به نحوی به دوره قوام یا حتی

اول حکومت پهلوی هم ختم پیدا می کند و این کلیت روایت تاریخی کتاب کتیبه ژنرال است.

چرا با وجود خوب بودن کتاب، کمتر معرفی شده است؟ بنده به شخصه کتاب رمان در ژانر دفاع مقدس مثل «کتیبه ژنرال» را کم دیده ام.

ممکن است جاهایی معرفی شده باشد و جزو نادر رمان های دفاع مقدس است که در دو جلد چاپ می شود. به اعتقاد قطعاً حرف شما درست است که باید کار بیشتری شود و خب این کتاب در این یک سال و اندی ۵ یا ۶ جایزه و نامزدی جایزه مثل نامزد جایزه قلم ایران، جایزه دوسالانه کتاب جبهه مقاومت، کتاب سال پاسداران اهل قلم، جشنواره کتاب سال اول جشن فارس و اخیراً جایزه بین المللی جشنواره بین المللی سرخ نگاران در بخش رمان که چیزی حدود ۵ جایزه و الان هم نامزد نوزدهمین دوره کتاب سال دفاع مقدس هست و در اصل این کار حدود ۷ جایزه و نامزدی را دارد که این نشان می دهد مخاطب خاص یا داوران و منتقدان کار را دیده اند با این حال با توجه به این که سه چاپ هم خورده به اندازه زحمتی که روی کار کشیده شده معرفی به مخاطبان صورت نگرفته و متأسفانه کتاب به نحوی که باید دیده نشده است و خب ناشر هم متأسفانه یا خوشبختانه هر روز چاپ کتاب های جدید را دارد و فرصت چندانی نداشته و ندارد. هرچند که موارد را بنده بارها گفتم. روی این کتاب همان تبلیغی شده که روی یک کتاب معمولی ۱۰۰ صفحه ای می شود. به ناشر

گفتم که اگر کتاب معمولی شما ۱۵۰ صفحه باشد خب این کتاب هشت برابر آن کتاب است و باید به همان نسبت هشت برابر برای آن تبلیغ بشود. که خب متأسفانه کار تبلیغی کمی روی کتاب انجام شده. البته چند برنامه تلویزیونی پخش شده ولی جا دارد که این کتیبه دیده بشود و من اعتقاد دارم که هر جوان، پیر و انقلابی و غیر انقلابی و هر ایرانی این رمان را بخواند هم سرگرم شده، هم تاریخ را فهمیده و هم می تواند پاسخ گوی نسل چهارم هم باشد چرا که اسکندری در کتیبه ژنرال یک نمود، الگو و میوه انقلاب است که شیرین هست، ایثارگر هست، دارای اخلاق خوش هست و برای نسل آینده که خروجی انقلاب می شود امثال اسکندری ها و سلیمانی ها، مرتضی جاویدی ها و باکری ها و ...

از کتاب هایی که در دست چاپ دارید بگویید.

از کارهایی که الان در دست انتشار دارم جدیدترینشان «گواره دیو» یا به قول شیرازی ها «گواره دید» است که حدود ۲۰ داستان از زمان قبل انقلاب تا کرونا در چهار فصل قبل از انقلاب و انقلاب دفاع مقدس و ۱۴۰۰ (کرونا) دسته بندی شده است. این کار هم باز حرف برای گفتن دارد. یک مجموعه ای است از داستان ها و اتفاقات ناب انقلاب اسلامی، دفاع مقدس به اضافه تنیده شدن لهجه و فرهنگ شیرازی به ویژه روی فضای شهر شیراز که قرار است آقای بوشهریان کار را چاپ کنند که هنوز در حال طی کردن مراحل چاپ است.

اما کاری که الان دستم هست که می تواند باز اسکندری دیگری باشد و شاید بالاتر، زندگی نامه داستانی یکی از میوه های شیرین انقلاب که در ایام کرونا در عراق به شهادت رسید است. روی کتاب سرلشکر عبدالرسول استوار دارم کار می کنم. روی زندگی نامه داستانی که فعلاً اسمش همان «استوار» است که این اسم قضیه ای دارد و فعلاً کار از ۲۰۰ صفحه گذشته که انشاءالله شاید تا چند ماه آینده نسخه اولیه اش تمام بشود. یک میوه دیگر انقلاب که آن هم در انقلاب، درگیری ها، جبهه هشت سال فرمانده بوده و بعد تهران و تقریباً هر جایی که حاج قاسم سلیمانی حضور پیدا کرده ایشان هم حضور داشته است.

در کنارش رمان حاج قاسم سلیمانی را هم دارم کار می کنم که این رمان قبل از استوار کار می شد و اسمش «سرباز» هست. برای همین هم اسم این یکی را گذاشتیم استوار. ان کتاب هم حدود ۱۰۰ صفحه نگارش شده که فعلاً کنار گذاشتیم و استوار در اولویت است که بعد از آن انشاءالله به کار سرباز می پردازیم. امیدوارم به لطف خدا مجموعه های بنده کامل بشه و بتوانیم میوه های اصیل و شیرین انقلاب را به جوان ها و نسل آینده یا حتی بچه های خودمان معرفی کنیم.



وجودگرامی شهید چمران برای تمامی کسانی که با وی همراه بودند، مایه دلگرمی و بردباری است اما اگر این همراهی، جاشنی همدلی و رابطه عمیق عاطفی را نیز با خود داشته باشد، چه حماسه‌ها که نمی‌آفریند. حضور همزمان مقام معظم رهبری و دکتر چمران در بحبوحه شرایط دشوار آبادان و همراهی‌های این دو بزرگوار، حاوی درس‌های مهمی برای نسل ما است که گفتار حاضر مصاحبه‌ای است که توسط تهیه‌کنندگان مجموعه «روایت فتح» به تاریخ ۱۳۷۲/۰۶/۱۱ با مقام معظم رهبری انجام شده است.

همین حالا شروع می‌کنیم. خلاصه، برای آن‌ها لباس آوردند، من به مرحوم چمران گفتم: چطور است من هم لباس بپوشم بیایم؟ گفت: خوب است. گفتم: پس یک دست لباس هم به من بدهید. یک دست لباس سربازی آوردند، پوشیدم که البته لباس خیلی گشادی بود! بنده حالا هم لاغرم اما آن وقت لاغرتر هم بودم. خیلی به تن من نمی‌خورد. چند روزی که گذشت، یک دست لباس درجه‌داری برایم آوردند که اتفاقاً علامت رسته زرهی هم روی آن بود. رسته‌های دیگر، بعد از اینکه چند ماه آنجا ماندم با من مأنوس شده بودند. گله می‌کردند که چرا لباس شما رسته توپخانه نیست؟ چرا رسته پیاده نیست؟ زرهی چه خصوصیتی دارد؟ لذا آن علامت لباس زرهی را کندم که این امتیازی برای آنها نباشد. به هر حال، لباس پوشیدم و تفنگ هم خودم داشتم. البته حالا یادم نیست تفنگ خودم را برده بودم یا نه. همین تفنگی که توی فیلم دیدید روی دوش من است، کلاشینکف خودم است. الان هم آن را دارم. یعنی شخصی است و ارتباطی به دستگاه دولتی ندارد. کسی یک وقت به من هدیه کرده بود. کلاشینکف مخصوصی است که بر خلاف کلاشینکف‌های دیگر، یک خشاب ۵۰ تایی دارد. حالا یادم نیست کلاشینکف خودم همراه بود یا آنجا گرفتم. همان شب اول رفتیم به عملیات. شاید دو، سه ساعت طول کشید و این در حالی بود که من جنگیدن بلد نبودم. فقط بلد بودم تیراندازی کنم. عملیات جنگی اصلاً بلد نبودم. این یک کار ما در اهواز بود و عبارت بود از تشکیل گروه‌هایی که به اصطلاح آن روزها برای شکار تانک می‌رفتند. تانک‌های دشمن تا «دو به هردان» آمده بودند و حدود ۱۸-۱۷ یا ۱۶-۱۵ متر تا اهواز فاصله داشتند و خمپاره‌هایشان تا اهواز می‌آمد. خمپاره ۱۲۰ یا کمتر از ۱۲۰ تا اهواز می‌آمد.

به هر حال، این تربیت و آموزش‌های جنگ را مرحوم چمران درست کرد. جاهایی را برای تمرین معین کرد. خود ایشان، انصافاً به کارهای چریکی وارد بود. در قضایای قبل از انقلاب، در فلسطین و مصر تمرین دیده بود. به خلاف ما که هیچ سابقه نداشتیم. ایشان سابقه نظامی حسابی داشت و از لحاظ جسمانی هم، از من قوی‌تر و کار کشته‌تر و زنده‌تر بود. لذا وقتی صحبت شد که «کی فرمانده این عملیات باشد؟» بی‌تردید، همه نظر دادیم که مرحوم چمران، فرمانده تشکیلات شود. ما هم جزو ابواب جمع آن تشکیلات شدیم.

نوع دوم کار، کارهای مربوط به بیرون اهواز بود. از جمله، پشتیبانی خرمشهر و آبادان و بعد، عملیات شکستن حصر آبادان بود که از «محمدیه» نزدیک «دارخوین» شروع شد.

محل استقرار ما در این ۹-۸ ماهی که در منطقه عملیاتی بودم، اهواز بود نه آبادان. یعنی اواسط مهر ماه به منطقه رفتم. (مهر ماه ۵۹ تا اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد ۶۰) یک ماه بعدش حادثه مجروح شدن من پیش آمد که دیگر توانستم بروم. حدود ۱۵ روز بعد از شروع عملیات بود که ما به منطقه رفتیم. اول می‌خواستیم بروم دزفول یعنی از اینجا نیت داشتم. بعد روشن شد که اهواز از جهتی بیشتر احتیاج دارد. لذا رفتم خدمت امام و برای رفتن به اهواز اجازه گرفتم که آن هم برای خودش داستانی دارد.

تا آخر آن سال در خوزستان بودم و حدود دو ماه بعدش هم تا اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد ۶۰ رفتم منطقه غرب و یک بررسی وسیع در کل منطقه کردم برای اطلاعات و چیزهایی که لازم بود تا بعد بیایم و باز مشغول کارهای خودمان شویم که حوادث تهران پیش آمد و مانع از رفتن من به آنجا شد. این مدت غالباً در اهواز بودم. از روزهای اول قصد داشتم بروم خرمشهر و آبادان، لکن نمی‌شد. علت هم این بود که در اهواز از بس کار زیاد بود، اصلاً از آن محلی که بودیم، نمی‌توانستیم تکان بخوریم. زیرا کسانی هم که در خرمشهر می‌جنگیدند، بایستی از اهواز پشتیبانی‌شان می‌کردیم چون واقعاً از هیچ جا پشتیبانی نمی‌شدند.

در آنجا به طور کلی دو نوع کار وجود داشت. در آن ستادی که ما بودیم، مرحوم دکتر چمران فرمانده آن تشکیلات بود و من نیز همانجا مشغول کارهایی بودم. یک نوع کار، کارهای خود اهواز بود. از جمله عملیات و کارهای چریکی و تنظیم گروه‌های کوچک برای کار در صحنه عملیات. البته در این جاها هم بنده در همان حد توان، مشغول بوده‌ام... مرحوم چمران هم با من به اهواز آمد. در یک هواپیما، با هم وارد اهواز شدیم. یک مقدار لباس آورده بودند توی همان پادگان لشکر ۹۲ برای همراهان مرحوم چمران. من همراهی نداشتم. محافظانی هم که داشتم، همه را مرخص کردم. گفتم من دیگر به منطقه خطر می‌روم. شما می‌خواهید حفاظت جان مرا بکنید؟! دیگر حفاظت معنی ندارد! البته چند نفرشان به اصرار زیاد گفتند: ما می‌خواهیم به عنوان بسیجی در آنجا بجنگیم.

گفتم: عیبی ندارد. لذا بودند و می‌رفتند کارهای خودشان را می‌کردند و به من کاری نداشتند. مرحوم چمران همراهان زیادی با خودش داشت. شاید حدود ۶۰-۵۰ نفر با ایشان بودند. تعدادی لباس سربازی آوردند که اینها بپوشند تا از همان شب اول شروع کنیم. یعنی دوستانی که در آنجا در استانداری و لشکر بودند، گفتند: الان میدان برای شکار تانک و کارهای چریکی هست. ایشان گفت: از



نظر همه این بود که چمران فرمانده شود

همین آقای «رحیم صفوی»، سردار صفوی امروزمان که ان شاءالله خدا این جوانان را برای این انقلاب حفظ کند، جزو اولین کسانی بود که عملیات شکستن حصر را از چندین ماه قبل شروع کرده بودند که بعد به عملیات «ثامن الائمه» منجر شد.

غرض اینکه، کار دوم، کمک به اینها و رساندن خمپاره بود. بایستی از ارتش به زور می گرفتیم. البته خود ارتشی‌ها هیچ حرفی نداشتند و با کمال میل می دادند. منتها آن روز بالای سر ارتش، فرماندهی وجود داشت که به شدت مانع از این بود که چیزی جابه‌جا شود و ما با مشکلات زیاد، گاهی چیزی را برای برادران سپاهی می گرفتیم. البته برای ستاد خود ما جرأت نمی کردند ندهند، چون من آنجا بودم و آقای چمران هم آنجا بود. من نماینده امام بودم.

چند روز بعد از اینکه رفتیم آنجا، نامه امام در رادیو خوانده شد که فلانی و آقای چمران، در کل امور جنگ و چه و چه نماینده من هستند. اینها توی همین آثار حضرت امام رضوان الله علیه هست. لذا ما هر چه می خواستیم، راحت تهیه می کردیم. لکن بچه‌های سپاه، بخصوص آنهایی که می خواستند به منطقه بروند، در عسرت بودند و یکی از کارهای ما، پشتیبانی اینها بود. من دلم می خواست بروم آبادان، اما نمی شد. تا اینکه یک وقت گفتم: «هرطور شده من باید بروم آبادان». و این وقتی بود که حصر آبادان شروع شده بود. یعنی دشمن از رودخانه کارون عبور کرده و رفته بود به سمت غرب و یک پل را در آنجا گرفته بود و یواش یواش سر پل را توسعه داده بود. طوری که جاده اهواز و آبادان بسته شد. تا وقتی خرمشهر را گرفته بودند، جاده خرمشهر - اهواز بسته بود.

اما جاده آبادان باز بود و در آن رفت و آمد می شد. وقتی آمد این طرف و سرپل را گرفت و کم‌کم سرپل را توسعه داد، آن جاده هم بسته شد. ماند جاده ماهشهر - آبادان. چون ماهشهر به جزیره آبادان وصل می شود، نه به خود آبادان، آن هم زیر آتش قرار گرفت. یعنی سرپل توسط دشمن توسعه پیدا کرد و جاده سوم هم زیر آتش قرار گرفت و در حقیقت دو، سه راه غیر مطمئن باقی ماند. یکی راه آب بود که البته آن هم خطرناک بود. یکی راه هوایی بود و مشکلش این بود که آقایانی که در ماهشهر نشسته بودند، به آسانی هلی کوپتر به کسی نمی دادند. یک راه خاکی هم در پشت جاده ماهشهر بود که بچه‌ها با هزار زحمت درست کرده بودند و با عسرت از آنجا عبور می کردند. البته جاهایی از آن هم زیر تیر مستقیم دشمن بود که تلفات بسیاری در آنجا داشتیم و مقداری از این راه از پشت خاکریزها عبور می کرد. این غیر از جاده اصلی ماهشهر بود. البته این راه سوم هم سریع بسته شد و همان دو جاده، یعنی راه آب و راه هوایی باقی ماند. من از طریق هوا، با هلی کوپتر، از ماهشهر به جزیره آبادان رفتم. آن وقت از سپاه، شهید «جهان آرا» فرمانده همین عملیات بود. از ارتش هم شهید «اقارب پرست» از همین شهدای اصفهان بود. افسر خیلی خوبی بود. از افسران زرهی بود که رفت آنجا ماند. یکی هم سرگرد «هاشمی» بود.

من عکسی از همین سفر داشتم که عکس بسیار خوبی بود. نمی دانم آن عکس را کی برای من آورده بود؟ حالا اگر این پخش شد کسی که این عکس را برای من آورد، اگر فیلمش را دارد، مجدداً آن عکس را تهیه کند، چون عکس یادگاری بسیار خوبی بود.

ماجرایش این بود که در مرکزی که متعلق به بسیج فارس بود مشغول سخنرانی بودم. شیرازی‌ها بودند و تهرانی‌ها و سخنرانی اول ورودم به آبادان بود. قبلاً هیچ کس نمی دانست من به آنجا آمده‌ام. چهار، پنج نفر

که آن را دست کسی ندیده‌ام. این عکس را سرگرد هاشمی برای ما هدیه فرستاده بود. نمی دانم سرگرد هاشمی شهید شده یا نه. به هر حال، یادم هست چند نفر از بچه‌های سپاه و چند نفر از ارتشی‌ها و بقیه بسیجی‌ها بودند. در جزیره آبادان، رفتیم یگان ژاندارمری سابق را سرکشی کردیم. بعد هم رفتیم از محل سپاه که حالا شما می گویند هتل بازدیدی کردیم. من نمی دانم آنجا هتل بوده یا نه. آنجایی که ما را بردند و ما دیدیم، یک ساختمان بود که من خیال می کردم مثلاً انبار است.

حضور همزمان مقام معظم رهبری و دکتر چمران در بحبوحه شرایط دشوار آبادان و همراهی‌های این دو بزرگوار، حاوی درس‌های مهمی برای نسل ما است که گفتار حاضر مصاحبه‌ای است که توسط تهیه‌کنندگان مجموعه «روایت فتح» به تاریخ ۱۳۷۲/۰۶/۱۱ با مقام معظم رهبری انجام شده است



تربیت و آموزش‌های جنگ را مرحوم چمران درست کرد. جاهایی را معین کرد برای تمرین. خود ایشان، انصافاً به کارهای چریکی وارد بود. در قضایای قبل از انقلاب، در فلسطین و مصر تمرین دیده بود. به خلاف ما که هیچ سابقه نداشتیم. ایشان سابقه نظامی حسابی داشت و از لحاظ جسمانی هم، از من قوی‌تر و کار کشته‌تر و زنده‌تر بود

همراه من بودند و همین‌طور گفتم: «برویم تا بچه‌ها را پیدا کنیم». از طرف جزیره آبادان که وارد شهر آبادان شدیم خرمشهر، محلی بود که جوانان آنجا بودند. رفتیم برای بسیجی‌ها سخنرانی کردم. در حال آن سخنرانی، عکسی از ما برداشتند که یادگاری خیلی خوبی بود. یکی از رهبران تاجیک که مدتی پیش آمد اینجا این عکس را دید و خیلی خوشش آمد و برداشت برد. عکس منحصر به فردی بود

خلاصه یکی، دو روز بیشتر آبادان نبودم و برگشتم به اهواز، وضع آنجا - آبادان - را قابل توجه یافتیم. یعنی دیدم در عین غربتی که بر همه نیروهای رزمنده ما در آنجا حاکم بود، شرایط رزمندگان از لحاظ امکانات هم شرایط نامساعدی بود. حقیقتاً وضعی بود که انسان غربت جمهوری اسلامی را در آن حس می کرد. چون نیروهای خیلی کمی در آنجا بودند و تهدید و فشار دشمن، خیلی شدید بود. ما فقط شش تانک آنجا داشتیم که همین آقای

اقارب پرست رفته بود از اینجا و آنجا جمع کرده و تعمیر کرده بود و با چه زحمتی یک گروهان تانک در حقیقت یک گروهان ناقص تشکیل داده بود. بچه‌های سپاه، با کلاشیکف و نارنجک و خمپاره و با این چیزها می جنگیدند و اصلاً چیزی نداشتند.

این شرایط واقعی ما بود اما روحیه‌ها در حد بالا. واقعاً چیز شگفت‌آوری بود! دیدن این مناظر برای من خیلی جالب بود که هم گزارش دقیقی از آنجا به اصطلاح برای کار خودمان داشته باشم (وضع منطقه را از نزدیک ببینم و بدانم چه کار باید بکنم) و هم اینکه به رزمندگانی که آنجا بودند، خدا قوتی بگویم، رفته به یکایک آنها خدا قوتی گفتم. همه جا سخنرانی‌هایی کردم و حرفی زدم. با بچه‌هایی که جمع می شدند، بچه‌های بسیجی عکس‌های یادگاری گرفتم و برگشتم آمدم.

این خلاصه حضور من در آبادان بود. بنابراین حضور من در آبادان در تمام دوران جنگ همین مدت کوتاه دو روز یا سه روز، الان دقیقاً یادم نیست بیشتر نبود و محل استقرار ما، در اهواز بود. یک جا را شما توی فیلم دیدی که ما از خانه‌ها عبور می کردیم. این برای خاطر این بود که منطقه تمامش زیر دید مستقیم دشمن بود و بچه‌های سپاه برای اینکه بتوانند خودشان را به نزدیک‌ترین خطوط دشمن که شاید حدود ۱۰۰ متر یا کمتر یا بیشتر بود برسانند خانه‌های خالی مردم فرار کرده و هجرت کرده از آبادان و قسمت خالی خرمشهر را به هم وصل کرده بودند. الان یادم نیست که اینها در آبادان بود یا در خرمشهر بود... بله، «کوت شیخ» بود. این خانه‌ها را به هم وصل کرده و دیوارها را برداشته بودند.

وقتی انسان وارد این خانه‌ها می شد مناظر رقت‌انگیزی می دید. ده‌ها خانه را عبور می کردیم تا برسیم به نقطه‌ای که تک‌تیرانداز ما با تیر مستقیم، دشمن و گشتی‌هایش را هدف می گرفت. من بچه‌های خودمان را می دیدم که تک‌تیرانداز بودند و خودشان را رسانده بودند به پشت سنگرهایی که درست مشرف به محل عبور و مرور دشمن بود. البته دشمن هم به مجرد اینکه اینها یکی را می انداختند آنجا را با آتش شدید می کوبید. این طور بود. اما اینها کار خودشان را می کردند. این یک قسمت از خانه‌ها بود که ما رفتیم دیدیم. خانه‌های خالی و اثاثیه‌های درست جمع نشده که نشان نهایت آوارگی و بیچارگی مردمی بود که اسباب‌هایشان را همین‌طور ریخته بودند و رفته بودند. خیلی تأثر انگیز بود! جوانانی که با قدرت تمام جلو می رفتند، مدام به من می گفتند: «اینجا خطرناک است.» می گفتم: «نه، تا هر جا که کسی هست، باید برویم ببینیم!» آخرین جایی که رفتیم، زیر پل بود. پل شکسته شده بود. پل آبادان خرمشهر، یک جا قطع شده بود و قابل عبور و مرور نبود. زیر پل تا محل آن شکستگی بچه‌های ما راه باز کرده بودند و می رفتند و من هم تا انتها رفتم. گمان می کنم و چنین به ذهنم هست که در آن نقطه آخری که رفتیم یک نماز جماعت هم خواندیم. من همه جا حماسه و مقاومت دیدم. این خلاصه حضور چندین ساعته ما در آبادان و آن منطقه اشغال نشده خرمشهر به اصطلاح کوت شیخ بود.



خون گریه زخم

تقدیم به معلم شهید مهدی فرید طالب نیا
یادگار از نو همین سوخته جانی است مرا
شعله از توست، اگرم زبانی است مرا
به تماشای تن سوخته ات آمده‌ام
مرگ من یاد که این گونه توانی است مرا
نه ز خون گریه یکریز، امانی است مرا
نه از این گریه یکریز، امانی است مرا
باورم نیست، نگاه تو و این خاموشی؟
باز بر گردش چشم تو گمانی است مرا
چه زخم زلف رفاقت؟ به غمم چون غم توست
نه از آن گرم دلی هیچ نشانی است مرا
گو بسوزد تنه خشک مرا غم، که به کف
برگ و باری نبود دیر زمانی است مرا
عرق شرم دلم بود که از چشمم ریخت!
ورنه برکشته تو گریه روا نیست مرا

ساعد باقری

وقت خوش رفتن

صحرای خطر گام مرا می خواند
صه‌های سحر جام مرا می خواند
وقت خوش رفتن است، هان گوش کنید
از عرش کسی نام مرا می خواند

مرهم

بر زخم هزار ساله مرهم شده ای
سر دسته عاشقان عالم شده ای
افزون شده از نام تو آوازه عشق
هرچند ز جمع عاشقان کم شده ای

پیام قیام

بر عشق دوام می دهد خون شهید
از فتح پیام می دهد خون شهید
برخیز که با زبان گویای سکوت
پیغام قیام می دهد خون شهید

بیعت با شهید

همواره دلم لبالب از یاد تو باد
خورشید شبم نام سحر زاد تو باد
حاشا که به جز حرف تو حرفی بزنم
این حنجره ارزانی فریاد تو باد

ظهور نور

تا قاصد فجر شیوه را دیگر کرد
شب نیز ظهور نور را باور کرد
بیداروشان خفته دل برخیزید!
خورشید سر از زخم شهیدان بر کرد

سید حسن حسینی

جان دیگر

با داغ هزار ساله خندید شهید
از باغ خزان چو لاله کوچید شهید
هر چند در این میانه جان داد، ولی
جان دگری به عشق بخشید شهید

دلسوزی

تیم ترسم که بیراهن بسوزه
زهرم آه من آهن بسوزه
مرا فردوس می شاید که ترسم
دل دوزخ به حال من بسوزه

مبادا

مبادا خویشتن را واگذاریم
امام خویش را تنها گذاریم
ز خون هر شهیدی لاله‌ای رست
مبادا روی لاله یا گذاریم

گم کرده دیرین

بیا ای دل از این جا پر بگیریم
ره کاشانه دیگر بگیریم
بیا گم کرده دیرین خود را
سراغ از لاله پرپر بگیریم

از این

نه از مهر و نه از کین می نویسم
نه از کفرو نه از دین می نویسم
دلم خون است می دانی برادر
دلم خون است از این می نویسم

قیصر امین پور

مسافر

و آتش چنان سوخت بال و پرت را
که حتی ندیدیم خاکستر را
به دنبال دفترچه خاطرات
دلم گشت هر گوشه سنگرت را
و پیدا نکردم در آن کنج غربت
به جز آخرین صفحه دفترت را
همان دستمالی که پیچیده بودی
در آن مهر و تسبیح و انگشترت را
همان دستمالی که یک روز بستی
به آن زخم بازوی همسنگرت را
همان دست هابی که پولک نشان شد
و پوشید اسرار چشم ترت را
سحر گاه رفتن زدی با لطافت
به پیشانی ام بوسه آخرت را
و با غربتی که نه تنها نهادی
مرا، آخرین پاره پیکرت را
و تا حال می سوزم از یاد روزی
که تشییع کردم تن بی سرت را
کجا می روی؟ ای مسافر! درنگی
ببر با خودت پاره دیگرت را

محمد کاظم کاظمی

غزل خاطرات

در کوله بار غربتم یک دل، از روزهای واپسین مانده‌ست
عباس‌های تشنه لب رفتند، لب تشنه مَشکی بر زمین مانده‌ست
من بودم و او بود و گمنامی، نامش چه بود؟ انگار یادم نیست
بر شانه‌های سنگی دیوار، نام تو ای عاشق‌ترین، مانده‌ست
مثل نسیم صبح نخلستان، سرشار از زخم و سکوت و صبر
رفتید، اما در دل هر چاه، یک سینه آواز حزین مانده‌ست:
«رفتیم اگر نامهربان بودیم»، رفتند اما مهربان بودند
«رفتیم اگر بار گران» آری، بار گرانی بر زمین مانده‌ست
بر شانه خونین تان، باران!، یک بار دیگر بوسه خواهم زد
بر شانه خونین تان عطر، تابوت‌های باسمین مانده‌ست
ز آنان برای ما چه می‌ماند؟ یک کوله‌بار از خاطرات سبز
از من ولی یک چشم بارانی، تنها همین، تنها همین مانده‌ست

علیرضا قزوه



خلوتی با شهیدان

با شما حرف می‌زنم که شما
التهاب بهانه‌های منید
عطرتان در مشام جان من است
باز هم روی شانه‌های منید

با شما میم، شما، که در هر گام
دشت‌ها را ستاره کاشته‌اید
زیر باران تیغ و نیزه و تبر
حرمت عشق، پاس داشته‌اید

با شما میم، که خوب می‌دانید
تشنه‌ام، تشنه فرات شما
با شما حرف می‌زنم، که پر است
لحظه‌هایم ز خاطرات شما

دفتر شعر من به یاد شما
با لب لاله‌ها ورق خورده است
پای هر حجله، خون گریسته است
نعش‌ها را به دوش خود برده است

چون شما، در پگاه پیروزی
بسته‌ام عهد با قیام شما
باز، باران تیغ اگر بارد
برنمی‌گردم از امام شما

در هیاهوی غرش موشک
زیر آوارها نشستم من
همره اضطراب پنجره‌ها
همچنان شیشه‌ها، شکستم من

مثل آیین‌های خونین شهر
حجم آوارها شکسته مرا
مثل عباس و قاسم و اکبر
زخم بر جسم و جان نشسته مرا

در سحرگاه‌های پیروزی
بانگ تکبیرتان، سرودم بود
در چکاچک عرصه‌های نبرد
برق شمشیرتان، سرودم بود

در پی لاله‌های خونین بال
من هم، از خون دل وضو کردم
در تکاپوی نخل‌های رشید
خاک را مشت، مشت، بو کردم

در شب وحشیان خون آشام
شانه بر شانه شما بودم
در بلندای حنجر فریاد
شعر مردانه شما بودم

آخرین خاکریز دشمن را
با شما، بیرق ظفر زده‌ام
در هوای عروج سرخ شما
حسرت آلوده، بال و پر زده‌ام

با تپش‌های خون حلق شما
شعر من، بی‌امان رجز خوانده است
شعر من در کنار نعش شما
زیر خورشید، بی‌کفن مانده است

در شب آخرین وداع شما
غرق راز و نیازتان بودم
در مناجات شور و مستی تان
شاهد سوز و سازتان بودم

آن شبی کز جنون توطئه‌ها
خانه‌های شما به غارت رفت
شعر من، همچو کودکان یتیم
همره شهرها، به غارت رفت

شعر من، با شما در این پیکار
جبهه را، خط به خط، قدم زده است
گاه در جبهه گاه در محراب
گاه در کربلا علم زده است

شعر من، در کنار خشم شما
شعر مردان استقامت بود
در ستیز همیشه پیکار
با شهیدان راست قامت بود

سال‌ها پا به پای رزم شما
شعر من، همچو مرد جنگیده است
در هیاهوی آتش و باروت
مرگ را، همنشین جان دیده است

سال‌ها در میان خون و خطر
دفتر شعر من نیاسوده است
در کنار شما غزل خوانده است
سایه با سایه شما بوده است

روح من، چون کبوتران حرم
بال و پر می‌زند برای شما
مرهم زخم‌های خورشید است
بوسه بر خاک کربلای شما

اینک، ای عاشقان دشت جنون!
مانده‌ام سوزناک داغ شما
بعد از این، تا که راه گم نکنم
چشم من مانده بر چراغ شما

حسین اسرافیلی

پاسخ

«تو چرا می‌جنگی؟»

پسرم می‌پرسد.
من تفنگم بر دوش
کولبارم بر پشت

بند پوتینم را محکم می‌بندم
مادرم آب و آیینه و قرآن در دست

روشنی در دل من می‌بارد

پسرم بار دگر می‌پرسد:

«تو چرا می‌جنگی؟»

با تمام دل خود می‌گویم:

«تا چراغ از تو نگیرد دشمن»

محمد رضا عبدالملکیان

